

لوح و قلم 105 +

ده رساله فارسی

قرآنی، عرفانی، ریاضی، طبی، فقهی
اخلاقی، فلکی، حکمی
استاد علامه حسن زاده آملی

4

شناسنامه کتاب :

نام کتاب : ده رساله فارسی

نویسنده : استاد علامه آیت الله حسن زاده آملی

ناشر : انتشارات قیام، قم، خیابان شهدا، کوچه ممتاز 716587

حروف چینی : ادب، قم، 737067

گرافیک : واصف 46180

چاپ : نهضت 35116

قطع : وزیری

تیراژ : 3000 نسخه

نوبت چاپ : اول

تاریخ انتشار : سال

امتیاز : برای انتشارات قیام می باشد

105

لوح و قلم 3

106

107

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

این رساله در حقیقت وحی و ملك و تمثیل آن برای انسان، و در بیان قلم و لوح و کتاب و قضا و قدر و آسمان و زمین و طبقات ملائکه و در انزال و تنزیل قرآن، به قلم این کمترین حسن حسن زاده آملی در دو فصل به رشته نوشته در آمده است.

فصل اول در حقیقت ملك و تمثیل آن برای انسان، و در بیان وحی است

108

109

سزوار است که بدوا کلماتی چند از قرآن کریم که معیار حق و میزان صدق است و از اهل بیت عصمت و رسالت که هم موازین قسط اند در وصف ملائکه نقل کنیم تا خواننده را هم مزید بصیرت و اطمینان خاطر بود و هم بداند که امهات مطالب عقلی همه از فروغ مشکات نبوت است که بقول جناب (صدرالمتالهین قدس سره الشریف : تبا لفسفة لاتطابق قوانینها قوانین الشریعة .) 1

قوله سبحانه : **و لقد جاءت رسلنا ابراهيم بالبشرى قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنيذ**

(فلما رءا ایدیهم لاتصل الیه نکرهم و اوجس منهم خيفة قالوا لاتخف انا ارسلنا الی قوم لوط .) 2

در این آیه کریمه ملائکه را رسولان خود معرفی کرده است که الوکت رسالت است . و دیگر اینکه در وصف و تعریف آنها فرمود : که ابراهیم علیه السلام دید دست ایشان بگوساله بریان شده نمی رسد . پس این آیت گوید که ملائکه رسل الهی اند و غذای مادی نمی خورند

این قرآن کلام حق است که می فرماید ملائکه غذای مادی نمی خورند ولی در اول باب هجدهم سفر تکوین تورات آمده است که : ابراهیم بسوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته بغلام خود داد تا بزودی آنرا طبخ

. اسفار , ج 4 , ط 1 , صفحه 175

. سوره هود , آیه 271

110

نماید , پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند . و این خود دلیل بر تحریف تورات است چه پیغمبر خدا نمی گوید که ملائکه از طعام دنیا می خورند

جناب استادم علامه شعرانی قدس سره الشریف در کتاب راه سعادت (1) گوید : [] در قرآن کریم آمده است که چون فرشتگان نزد ابراهیم آمدند تا بشارت به اسحق دهند ابراهیم گوساله بریان برای آنها آورد و دید دست آنها بگوساله نمی رسد او را ناپسندیده آمد و بترسید اما در تورات آمده است (2) که فرشتگان از آن گوساله خوردند و صحیح همانست که قرآن گوید چون فرشتگان از طعام دنیا نمی خورند و حکایات قرآن اگر از تورات گرفته بود مانند تورات بود اما وحی الهی است از جانب پروردگار که می داند فرشته غذا نمی خورد و آنکه درس نخوانده و از رموز حکمت آگاه نیست و از عالم مجردات خبر ندارد اینگونه امور را نمی داند مگر مؤید باشد از جانب خدای تعالی

در روایت مسائل عبدالله بن سلام که ابن الوردی در خریدة العجائب و فریدة الغرائب نقل کرده است . (3) و نیز در جلد چهارم بحار چاپ کمپانی هم با فی الجملة اختلافی روایت شده است آمده است که : عبدالله بن سلام از رسول الله می پرسد :

فأخبرنی عن جبریل فی زی الذکران هوام فی زی الاناث ؟ قال فی زی الذکران . قال : صدقت یا محمد .

فأخبرني ما طعامه و شرابه ؟ قال : يا ابن سلام طعامه التسبيح و شرابه

. ص 56 , طبع اول 1

. سفر تكوين , 18 : 28

. صفحه 170 3

111

. التهليل . قال : صدقت يا محمد

فأخبرني ما طوله و ما عرضه و ما صفته و ما لباسه ؟ قال : يا ابن سلام الملائكة لا توصف بالطول
. و لعرض لانهم ارواح نورانية لاجسام جثمانية الخ

تا اينکه ابن سلام گوید فأخبرني عن حملة العرش - که رسول الله در جواب فرمود : **طعامهم
. التسبيح و شرابهم التهليل**

این همان عبدالله بن سلام بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به
. مدینه اسلام آورده است .

و امام زين العابدين عليه السلام در دعای سوم صحیفه سجادیه (و كان من دعائه عليه السلام في
الصلوة على حملة العرش و كل ملك مقرب) گوید : **و قبائل الملائكة الذين اختصتهم
. لنفسك و اغنيتهم عن الطعام و الشراب بتقديسك** .

عالم جليل سيد عليخان مدنی قدس سره الشريف در شرح صحیفه در این مقام گوید : و في الخبر ان
(**الله تعالى خلق الملائكة صمدا ليس لهم اجواف** . 1)

و در بحار از اختصاص از امام صادق عليه السلام روایت شده که **ان الله عزوجل خلق
. الملائكة من نور** .

**و قال ابوجعفر عليه السلام ان الله عزوجل خلق اسرافيل و ميكائيل من
. تسبيحه واحدة و جعل لهم السمع و البصر و جودة العقل و سرعة الفهم** .

العلل لمحمد بن علي بن ابراهيم سئل ابو عبدالله عليه السلام عن الملائكة ياكلون و يشربون و ينكحون
(؟ فقال : لا انهم يعيشون بنسيم العرش . الحديث . 2)

. صفحه 90 , چاپ سنگی 1

. بحار طبع کمپانی , ج 14 , صفحه 2231 2

112

: و در تفسیر قمی از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که

**ان الملائكة لا ياكلون و لا يشربون و لا ينكحون و انما يعيشون بنسيم
العرش و ان لله عزوجل ملائكة ركعا الى يوم القيمة و ان لله عزوجل
(ملائكة سجدا الى يوم القيمة . الحديث . 1)**

در قرآن کریم سوره انبياء آیه 20 و 21 فرماید : **و من عنده لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون
يسبحون الليل و النهار لا يفترون** یعنی ملائکه از پرستش او سرکشی نمی کنند و مانده نمی شوند و شب

. و روز تسبیح می کنند سست نمی شوند

و در آیه 26 و 27 همان سوره فرماید: **و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون**.

و در آیه 7 سوره تحریم فرمود: **عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون**. مایومرون.

. و در آیه 58 سوره نحل فرمود: **و يجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما يشتهون**

و در آیه 40 سوره اسری فرمود: **أفأصفيكم ربكم بالبنين و اتخذ من الملائكة اناثا انكم لتقولون قولا عظيما**.

. و در آیه 27 سوره نجم فرمود: **ان الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الانثى**

از این آیات قرآنی و دیگر آیات که درباره ملائکه است استفاده می شود بلکه ظهور دارند که ملائکه موجوداتی منزّه از علانق ماده و مجرد از صفات جسم و جسمانیاتند و همچنین از روایاتی که در جوامع فریقین آمده است.

. اول فاطر تفسیر صافی 1

113

قال امير المؤمنين عليه السلام في خلقه الملائكة : و ملائكة خلقتهم و اسكنتهم سماواتك فليس فيهم فترة , و لا عندهم غفلة , و لا فيهم معصية , هم اعلم خلقك بك , و اخوف خلقك منك , و اقرب خلقك منك , و اعملهم بطاعتك , لا يغشاهم نوم العيون و لاسهو العقول , و لا فترة الابدان , لم يسكنوا الاصحاب , و لم تضمهم الارحام , و لم تخلقهم من ماء مهين , أنشأتهم انشاء فأسكنتهم سماواتك و اكرمتهم بجوارك , و ائتمنتهم على وحيك , و جنبتهم الافات و وقيتهم البليات , و طهرتهم من الذنوب , الخ.

چنانکه گفتیم این آیات و روایات دلالت دارند که ملائکه موجودات و رای طبیعتند و از ماده جسمانی منزّهند . و از اینکه فرمود آنها صمداند استفاده می شود که استعداد مادی ندارند چه مادیات را استعداد است که تدریجا بکمال می رسند و بالفعل واجد همه کمالات خود نیستند پس شیء مادی صمد نیست و آنکه صمد است مادی نیست زیرا وجود او پراست و حالت منتظره ندارد و کلام امیر علیه السلام که در : غرر آمدی نقل شده است نص در این معنی است :

سئل عليه السلام عن العالم العلوي فقال : صور عارية عن المواد] (.) [عالية [خالية خ ل] عن القوة والاستعداد

و آنکه قرآن کریم فرمود رسلی که به ابراهیم فرستادیم دست آنها بگوساله بریان شده نرسید , و رسول الله در جواب عبدالله بن سلام فرمود : طعامشان تسبیح و شرابشان تهلیل است , و آنکه قرآن کریم فرمود : شب و روز تسبیح می کنند سست نمی شوند و دیگر آیات و روایات هم دالند بر مجرد بودن ملائکه از ماده و صفات ماده . و گفتار رسول الله در جواب ابن سلام که ملائکه بطول و عرض وصف نمی شوند زیرا که ایشان ارواح نورانی اند نه اجسام جثمانی نص در این معنی است .

و نیز در اینکه انسان را معقباتی است از پیش روی او و از پس پشت او

114

که او را به امرالله حفظ می کنند و بچشم دیده نمی شوند و با دیگر قوای جسمانی ادراک نمی شوند دلالت دارد که ملانکه از عالم امرند نه خلق و با این قوای حسی مشاهده نمی شوند.

مرحوم سید علیخان مدنی در ریاض السالکین در شرح گفتار سید الساجدین در دعای سوم آنجا که امام علیه السلام فرمود و منکر و نکیر و رومان فتان القبور تبصره ای عنوان کرده است و نیکو افاده (فرمود که . 1)

تبصره : القول بسؤال منکر و نکیر و فتنة القبر و عذابه و ثوابه حق يجب الايمان به لما تواترت به الاخبار بل هو من ضروريات الدين . والظاهر الاسلام في الايمان بذلك أن يصدق بانها موجودة و أن هناك ملكين أو اكثر على الصورة المحكية و ان كنا لاتشاهد ذلك اذ لاتصلح هذه العين لمشاهدة الامور الملکوتيه و كل ما يتعلق بالآخرة فهو من عالم الملکوت كما كانت الصحابة يؤمنون بنزول جبرئيل و أن النبي يشاهد و أن لم يكونوا يشاهدونه و كما أن جبريل لايشبه الناس فكذا منکر و نکیر و رومان فوجب التصديق بوجودهم و الايمان بسؤالهم و فتنتهم كما أخبر به المخبر الصادق .

پس معلوم شد که احادیثی درباره ملانکه روایت شده است که بصورت‌های گوناگون رؤیت شده اند بیان رؤیت ذات و حقیقت آنها بدیده ظاهر نیست زیرا که اصل وجودشان روحانی مجرد است بلکه ظهور و بروز آنها است در ظرف ادراک مدرکین که آن حقائق مجرد بدون تجافی در صقع نفس مدرکین و در کارخانه وجود ایشان بصورت‌های گوناگون ظهور می کنند که در قرآن کریم از آن بتمثل تعبیر فرمود **فتمثل لها بشرا سويا (2)** ای تصور لها كما في مفردات الراغب .

. صفحه 94 , چاپ سنگی 1

. سوره مریم , آیه 219

115

شیخ اکبر ابن عربی در باب هفتاد و سوم فتوحات (1) گوید : قال عيسى عليه السلام لما قال له ابليس حين تصور له على انه لايعرفه فقال له يا روح الله قل لاله الا الله رجاء منه أن يقول ذلك لقوله و يكون قد اطاعه بوجه ما وذلك هو الايمان فقال له عيسى عليه السلام اقولها لالقولك لاله الاالله الخ .

و آنکه گفتیم بدون تجافی مقصود این است که عین خارجی ملک و وجود نفسی او که همان ذات حقیقی او است از حقیقت خود خارج نشده است و ذات آن حقیقت تبدیل به انسان نشده است که عینی به عین دیگر قلب شود بلکه آن حقیقت در ظرف ادراک در صورت دحیه کلبی مثلا تمثل یافته است و قوه مدرکی مجرد که با حقیقت مجرد ملک ارتباط یافت آن مدرک در وعاء ادراک در قوه خیال که خود مجرد برزخی دارد مطابق احوال نفسانیه مدرک متمثل می شود .

در احادیث متظافره متکاتره آمده است که رسول الله وقتی جبرئیل علیه السلام را بصورت دحیه بن (خلیفه کلبی دید) 2

و در سیره ابن هشام (3) دارد فاذا جبريل في صورة رجل صاف قديمه في افق السماء . و در جلد

دوم آن گوید : و مر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بنفر من اصحابه بالصورين قبل أن يصل الى بنى قريظة فقال هل مريكم احد ؟ قالوا : يا رسول الله قدمرنا دحية بن خليفة الكلبي على بغلة بيضاء عليها رحالة عليها قطيفة ديباج . فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : ذلك جبريل بعث الى بنى (قريظه يزلزل بهم حصونهم و يقذف الرعب فى قلوبهم) 4

. صفحه 37 , طبع بيروت - ج 2 - س 14

. صفحه 427 , ج 2 كافي مشكول . و صفحه 231 , ج 14 و صفحه 362 , ج 6 بحار جاپ 2

. كمپانى

. . صفحه 237 , ج 1 3

. . در جلد دوم سيره ابن هشام , صفحه 234 4

116

و وقتى جبرئيل را با ششصد بالديد : **قال الصادق عليه السلام : خلق الله الملائكة مختلفة و قد رأى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم جبرئيل عليه السلام و له ستمائة جناح على ساقه الدر مثل القطر على البقل قد ملامابين السماء و الارض (1)** و در اكثر تفاسير اول سوره فاطر الحمد لله فاطر السموات (. و الارض جاعل الملائكة رسلا اولى اجنحة مثنى و ثلاث و رباع)

و در بعضى اوقات او را بصورت اصليش مى ديد : **ورد فى الحديث أن جبرئيل أتى النبى صلى الله عليه و آله و سلم مرة فى صورته الخاصة كانه طبق (الخافقين) 2**

و فى البحار عن الدر المنثور عن ابن شهاب أن رسول الله صلى الله عليه و آله سأل جبرئيل أن يترا آى له فى صورته فقال جبرئيل انك لن تطيق ذلك قال انى أحب ذلك فخرج رسول الله صلى الله عليه و آله المصلى فى ليلة مقمرة فأناه جبرئيل فى صورته فغشى على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حين رآه ثم أفاق . الحديث

و فى الصافى عن التوحيد باسناده عن اميرالمؤمنين عليه السلام فى - حديث قال و قوله فى آخر الايات مازاغ البصر و ما طغى لقد رأى من آيات ربه الكبرى رأى جبرئيل عليه السلام فى صورته مرتين هذه المرة و مرة أخرى و ذلك أن خلق جبرئيل عظيم فهو من الروحانيين الذين لا يدرك خلقهم و صفتهم الا الله رب العالمين .

. و در روايات آمده است كه جبرئيل براى مريم بصورت شاب امرد سوى الخلق متمثل شده است

. صفحه 227 , ج 14 . بحار طبع كمپانى 1

. صفحه 236 , ج 14 . بحار طبع كمپانى 2

117

غرض اينكه وقتى بصورت دحيه و وقتى با ششصد بال , و وقتى بصورت اصليش , و وقتى بصورت

شباب چنانی مشاهده شود شاهد مدعی ما است که روایات وارده در صور ملانکه بیان تمثلات حقیقت خارجی جبرئیل علیه السلام است نه انقلاب و تشکل و ذات حقیقی وی گاهی بدان شکل و گاهی بدین شکل ، و آن صورت اصلی او غیر از ظهور تمثلی او بصورت‌های گوناگون است ، و صورت اصلی او همانست . که در حدیث به صورته الخاصة تعبیر شده است .

باید در کلمه تمثّل که در آیه شریفه فرموده است ([: **فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا**]) دقت کرد و تأمل بسزا نموده و از مواردی که در روایات و کلمات اعظام علماء کلمه تمثّل و کلماتی مشابه تمثّل چون تنصب و تصور و تبدی و سنج و رأی و ظهر و صور بکار برده شد مدد گرفت تا معلوم گردد که وجود نفسی ملك موجودی مجرد و منزّه از ماده جسمانیه است و صورت یافتن آنها بلحاظ اضافه و تمثّل آن با آدمیان در وعاء ذهن و ظرف ادراک آنان است .

سخن بحری است مملو از در خاص

به هر حرفی فرو رو همچو غواص

کلینی - قدس سره - در اوائل کتاب العشرة از اصول کافی (1) باسنادش از ابوالزعلی روایت کرده است که :

قال قال اميرالمؤمنين عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله انظروا من تحادثون فانه ليس من احد ينزل به الموت الا مثل له اصحابه الى الله ان كانوا خيارا فخيرارا و ان كانوا شرارا فشرارا و ليس احد يموت الا تمثلت له عند موته .

. صفحه 466 , ج 2 مشكول 1

118

: ابن بابويه صدوق در باب غسل میت من لا يحضر روایت کرده است که

قال اميرالمؤمنين عليه السلام : ان المؤمن اذا حضره الموت و ثقه ملك الموت , فلولا ذلك لم يستقر . و ما من أحد يحضره الموت الا مثل له النبي صلى الله عليه و آله و سلم , والحجج صلوات الله عليهم حتى يراهم فان كان مؤمنا يراهم بحيث يحب , و ان كان غير مؤمن يراهم بحيث يكره . , الحديث .

: و نیز در همان باب من لا يحضر روایت کرده است که

قال الصادق عليه السلام ما يخرج المؤمن من الدنيا الا برضى منه و ذلك ان الله تبارك و تعالى يكشف له الغطاء حتى ينظر الى مكانه من الجنة و ما اعد الله له فيها و تنصب له الدنيا كأحسن ما كانت له ثم يخير فيختار ما عند الله عزوجل و يقول ما أصنع بالدنيا و بلائها فللقنوا موتاكم كلمات الفرج .

تنصب بمعنی تعرض است یعنی دنیا بر او نموده می شود . و در بعضی از نسخه ها ينصب است که فاعل آن الله تعالى است و در بعضی از نسخه ها له ندارد .

مرحوم مجلسی اول در لوامع صاحبقرانی که شرح من لا يحضره الفقيه است در ترجمه حدیث گوید :

حضرت علیه السلام فرمودند که هیچ مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی‌رود مگر برضا و خوشنودی او زیرا که حق سبحانه و تعالی پرده را از پیش چشم او بر می‌دارد تا جای خود را در بهشت ببیند و ببیند حور و غلمان و سایر چیزهایی را که حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است و دنیا را نزد او در آورند به بهترین حالتی که دنیا را می‌باشد از برای کسی مثل ملك سلیمان اگر له نباشد، و بنا بر نسخه ای که له داشته باشد یعنی می‌نماید دنیا را باو با حسن حالاتی که آن مؤمن را در دنیا بوده

119

است يك وقتی . بعد از آن او را مخیر سازد که اگر می‌خواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا احسن حالات دنیا خواهد بود و اگر این مراتب را می‌خواهی بگو، پس او گوید که بچه کار من می‌آید دنیایی که اگر ملك سلیمانی باشد بلاها دارد و محتتها لازمه او است پس تلقین کنید مردگان خود را در وقت مرگ ایشان بکلمات فرج تا ایشان زودتر از این محتکده دنیا خلاصی یابند و به آن مراتب عالیه برسند یا آنکه . چون کلمات فرج را می‌گوید درجات او عالی تر می‌شود

و نیز جناب ابن بابویه در همان باب من لا يحضر گوید : **قال الصادق عليه السلام**
اعتقل لسان رجل من أهل المدينة على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في مرضه الذي مات فيه فدخل عليه رسول الله صلى الله عليه و آله فقال له قل لا اله الا الله فلم يقدر عليه فأعاد عليه رسول الله فلم يقدر عليه و عند رأس الرجل امرأة فقال لها هل لهذا الرجل أم فقالت نعم يا رسول الله صلى الله عليه و آله انا أمه فقال لها أفراضية انت عنه ام لا فقالت بل ساخطة فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله فاني أحب أن ترضى عنه فقالت قدرصيت عنه لرضاك يا رسول الله فقال له قل لا اله الا الله فقال لا اله الا الله فقال قل يا من يقبل اليسير و يعفو عن الكثير اقبل مني اليسير واعف عنى الكثير انك انت العفو الغفور فقالها فقال له ماذا ترى فقال أرى اسودين قد دخلا على قال أعدها فأعادها فقال ماذا ترى فقال تباعدا عنى و دخل ابيطان و خرج الاسودان فما أراهما ودنا الابيطان من الان يأخذان بنفسى فمات من ساعته .

و در همان باب من لا يحضر گوید : **اتى رسول الله صلى الله عليه و آله رجل من أهل البادية له جسم و جمال فقال يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخبرنى عن قول الله عزوجل الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى فى الحياة الدنيا و فى الآخرة فقال اما قوله لهم البشرى**

120

فى الحياة الدنيا فهى الرؤيا الحسنة يراها المؤمن فيبشر بها فى دنياه و , اما قول الله عزوجل و فى الآخرة فانها بشارة المؤمن عند الموت يبشر بها عند موته ان الله قد غفرلك و لمن يحملك الى قبرك .

مرحوم محمد حسن فاضل مراغی در کتاب شریف المائثر و الاثار (1) در ترجمه عارف بزرگوار

جناب آقا محمد رضای قمشه ای قدس سره الشریف آورده است که : امسال که یکهزار و سیصد و شش هجری است در دارالخلافة (طهران) وفات یافت و نزدیک نزع با خواص خود گفته بود که آیا اسب سفیدی را که حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای سواری من فرستاده اند دیدید .

فی التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام فی تفسیر قوله عز من قائل ایاک نعبد و ایاک نستعین فی حدیث طویل ، قال : امیرالمؤمنین علی علیه السلام :

أن من اشد الناس حسرة يوم القيمة من رأى ماله فى میزان غیره ادخل الله عزوجل هذا به الجنة و ادخل هذا به النار .

قال الصادق علیه السلام : و اعظم من هذا حسرة يوم القيمة رجل جمع مالا عظیما بكد شدید و مباشرة الاهوال و تعرض الاخطار ثم افنى ما له بصدقات و مبرات و افنى شبابه و قوته فى عبادات و صلوات و هو مع ذلك لا یرى لعلی بن ابی طالب حقه و لا یعرف له من الاسلام محله الی : أن قال علیه السلام :

فذلك اعظم من كل حسرة تأتى يوم القيمة و صدقاته ممثلة له فى امثال الافاعى تنهشه و صلواته و عباداته ممثلة له فى مثال الزبانية تدفعه حتى تدعه الی جهنم دعا , الحدیث .

. صفحه 164 - ط 11

121

و از آن جمله است حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام با حارث همدانی که حدیث سوم مجلس اول امالی جناب شیخ مفید است که امیر علیه السلام بحارث رضوان الله علیه گوید **و ابشرك يا حارث لتعرفنى عند الممات و عند الصراط و عند الحوض و عند المقاسمة الحدیث .** (1)

جناب ثقة الاسلام کلینی قدس سره الشریف در کتاب توحید کافی از امام ابوجعفر ثانی جواد الانمه علیه السلام روایت می کند . (2) که امام فرمود : **فربنا تبارک و تعالی لاشبه له و لا ضد و لاند و لا کیف و لا نهاية و لا تبصار بصر و محرم علی القلوب أن تمثله و علی الاوهام أن تحده و علی الضمائر أن تكونه , الخ .**

و نیز امیر علیه السلام در اول خطبه 184 نهج فرموده : **ما وحده من کیفه و لاحقیقته اصاب من مثله .**

و نیز جناب ثقة الاسلام کلینی در کتاب فضل القرآن کافی (3) باسنادش از ابوبصیر روایت کرده است که **قال قال ابو عبدالله علیه السلام من نسی سورة من القرآن مثلت له فى صورة حسنة و درجة رفیعة فى الجنة فاذا رآها قال ما أنت ما احسنک . لیتک لی فیقول اما تعرفنى انا سورة کذا و لو لم تنسنى رفعتک الی هذا .**

و نیز در کتاب فضل قرآن از یونس بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است : **فیدعی باین آدم المؤمن للحساب فیتقدم القرآن أمامه فى احسن صورة فیقول یا**

رب انا القرآن و هذا عبدك المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتي , الحديث

و نیز در همان کتاب باسنادش از ابن ابی یعفور از امام صادق علیه

. صفحه 3 , طبع نجف 1

. صفحه 91 , ج 1 مشکول 2

. حدیث دوم باب من حفظ القرآن ثم نسيه صفحه 444 , ج 2 مشکول 3

122

السلام روایت کرد : **أن الرجل اذا كان يعلم السورة ثم نسيها أوتركها و دخل الجنة اشرف عليه من فوق في احسن صورة فتقول تعرفني فيقول** . **لافتقول انا سورة كذا و كذا , الخ**

و بهمین مضمون است حدیث دیگر که جناب کلینی در همان کتاب کافی (1) نقل کرده است :
 باسناده **عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله تعلموا القرآن فانه يأتي يوم القيمة صاحبه في صورة شاب جميل شاحب اللون فيقول له القرآن انا الذي كنت اسهرت ليلك و اظمأت هو اجرک و اجففت ريقك و أسلت دمعك أوول معك حيثما الت , الحديث**

و نیز در کتاب الایمان و الکفر (2) باسنادش از ابان بن تغلب روایت کرده است : **قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن حق المؤمن قال فقال حق المؤمن على المؤمن اعظم من ذلك لو حدثتكم لكفرتم ان المؤمن اذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره يقول له ابشر بالكرامة من الله و السرور فيقول له بشرك الله بخير , قال ثم يمضى معه يبشره بمثل ما قال و اذا امر بهول قال ليس هذا لك و اذا امر بخير قال هذا لك فلايزال معه يؤمنه مما يخاف و يبشره بما يحب حتى يقف معه بين يدي الله عزوجل فاذا امر به الى الجنة قال له المثال ابشر فان الله عزوجل قد امر بك الى الجنة قال فيقول من انت رحمك الله تبشرني من حين خرجت من قبري و آنستني في طريقي و خبر تنى عن ربي قال فيقول انا السرور الذي كنت تدخله على اخوانك . في الدنيا خلقت منه لابشرك و اونس وحشتك**

و نیز آن جناب در کتاب الجنائز از فروغ کافی بابی عنوان کرده است که : **أن الميت يمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته** و اولین حدیث آن باب را باسنادش از سویدین غفله روایت کرده است که : **قال قال اميرالمؤمنين**

. باب فضل حامل القرآن , صفحه 441 , ج 2 مشکول 1

. حدیث دهم باب ادخال السرور على المومنين , صفحه 153 2

123

صلوات الله عليه : **أن ابن آدم اذا كان في آخر يوم من ايام الدنيا و اول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله و**

ولده و عمله , الحديث

غزالی در آخر احیاء العلوم (1) گوید : **قال الحسن بن علی علیه السلام قال لی علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله سنج لی اللیلة فی منامی فقلت یا رسول الله ما لقیته من امتک قال ادع علیهم فقلت اللهم ابدلنی بهم من هو خیر لی منهم و ابدلهم بی من هو شر لهم منی فخرج فضربه ابن ملجم .**

مرحوم محدث قمی در لغت (دنو) سفینه البحار گوید : **تمثل الدنيا لامیرالمؤمنین بصورة بثینة بنت عامر الجمحی و كانت من أجمل نساء قریش .**

و نیز گوید : **لما تجهز الحسین علیه السلام الی الکوفة اتاه ابن عباس فنا شده الله و الرحم أن یكون هو المقتول بالطف قال علیه السلام فی جوابه بعد کلمات الاخبارک یا ابن عباس بحديث امیرالمؤمنین علیه السلام و الدنيا فقال له بلی لعمری ثم أخبره بتمثل الدنيا له بصورة بثینة الخ**

و حدیث تمثّل دنیا بصورت بثینة در جزو ثالث کتاب کفر و ایمان (2) بحار است که امیرالمؤمنین : **علیه السلام - فرمود**

انی كنت بحدک فی بعض حیطانها و قد صارت لفاطمة علیهما السلام قال فاذا انا بامرأة قد هجمت علی و فی یدی مسحاة و انا أعمل بها فلما نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من جمالها فشبهتها بثینة بنت عامر الجمحی و كانت من أجمل نساء قریش فقالت یا ابن ابی طالب هل لك أن تتزوج بی فاغنیك عن هذه المسحاة و ادلك علی خزائن الارض فیکون لك الملك ما بقیت و لعقبك من بعدك فقال لها علیه السلام من انت حتی

. صفحه 459 , ج 4 , طبع اول چاپ مصر 1

. بحار صفحه 89 , ج 15 , طبع کمپانی و در صفحه 56 , جلد 17 آن 2

124

اخطبک من اهلك قالت انا الدنيا قال لها فارجمی و اطلبی زوجا غیری فلست من شأنی و اقبلت علی مسحاتی , الخ

قریب بهمین مضمون است تمثّل ابلیس بصورت سراقه بن مالک در جنگ بدر و سراقه آن وقت در مکه بود و در قرآن کریم بدان اشارت رفت که **واذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لكم الیوم من الناس و انی جار لكم فلما تراءت الفتنان نکص علی عقبیه و قال انی بری ء منکم انی اری مالائرون انی اخاف (الله و الله شدید العقاب) 1**

در سیره ابن هشام (2) و در سیره حلبی (3) و در تاریخ طبری (4) تمثّل ابلیس را بصورت سراقه بلفظ تبدی تعبیر کرده شده و در مغازی واقدی (5) بلفظ تصور . و اقدی گوید حدثنی عبید بن یحیی عن معاذبن رفاعه بن رافع عن ابيه قال انا کنا لنسمع لابلیس یومئذ خواراو دعا بالثبور والویل و تصور فی صورة سراقه بن جعشم حتی هرب , الخ

و ابن هشام گوید: قال ابن اسحاق حدثني يزيد بن رومان عن عروة بن الزبير قال لما اجمعت قریش المسير ذكرت الذي كان بينها وبين بنى بكر فكاد ذلك يثنيهم فتبدى لهم ابليس في صورة سراقه بن مالك بن جعشم المدلجى و كان من اشراف بنى كنانة فقال لهم انا لكم جار من أن تأتيكم كنانة من خلفكم بشىء . تكرر هونه فخر جوا سراعا .

و از اینگونه است تمثیل شیطان برای یحیی پیغمبر علیه السلام که جناب شیخ ثقة اجل اقدم ابو جعفر احمد بن محمد برقی در باب اقتصاد در اکل و مقدار آن از کتاب شریف محاسن باسنادش از حفص بن غیاث از

. الانغال 1 49

.. صفحه 612 , ج 1 2

.. صفحه 156 , ج 2 3

.. صفحه 1396 , ج 3 4

.. صفحه 54 5

125

ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده است . (1) **قال عليه السلام ظهر ابليس ليحيى بن زكريا عليه السلام و اذا عليه معاليق من كل شىء فقال له يحيى : ما هذه المعاليق يا ابليس ؟**

فقال : هذه الشهوات التي اصبتها من ابن آدم . قال فهل لى منها شىء ؟

. **قال ربما شبعت فتقلتك عن الصلوة و الذكر**

. **قال يحيى : لله على أن لا أملا بطنى من طعام ابداء**

. **و قال ابليس : لله على أن لا انصح مسلما ابداء**

ثم قال ابو عبدالله عليه السلام : **يا حفص لله على جعفر و آل جعفر أن لا يملؤا بطونهم من طعام ابداء , و لله على جعفر و آل جعفر أن لا يعملوا .** للدنيا ابداء .

اميرالمؤمنين على عليه السلام درباره مروان حکم فرمود : أن له امرة كلعة (2) الكلب انفه .

مدت امارت مروان را از نه ماه و چند روز بیشتر نگفته اند . شراح نهج از ابن میثم و ابن ابی الحديد و دیگران گفته اند این عبارت کنایه از قصر مدت است .

این بنده گوید : درست است که این عبارت قصر مدت را می رساند , ولی قصر مدت را به عبارات دیگر هم می شد تعبیر کرد , در این عبارت علاوه بر اراده قصر مدت اخبار بشرح حال و تمثیل اعمال مروان است . در تعلیقاتم بر نهج گفته ام : لیس المقصود مجرد تصویر قصر المدة بل فى

تلك الكلمة العلياء اشارة الى تمثل سريرة مروان كما لا يخفى على اهل الخطاب .

فى تفسير الامام عن الصادق عليه السلام فى تفسير قوله تعالى اياك نعبد : من لا يرى لعلی بن ابی طالب حقا صدقاته ممثلة له فى مثال الافاعى

. صفحه 439 , ج 12

. خطبه 71 , نهج البلاغه 2

126

تنشئه و صلواته و عباداته ممثلة له فى مثال (مثل - خ ل) الزبانية تدفعه حتى تدعه الى جهنم دعا . نقلناه ملخصا

و فى روح الجنان , قال - صلى الله عليه و آله - : توضع الموازين القسط يوم القيامة فيؤتى عمل الرجل فيوضع فى ميزانه , ثم يؤتى بشىء مثل الغمام أو مثل السحاب فيقال له : أتدرى ما هذا ؟ فيقول لا , فيقال : هذا (العلم الذى علمته الناس فعملوا به بعدك .) 1

از اینگونه روایات در تمثلات از قبیل روایات وارده در تمثّل اعمال انسانی در قبر و برزخ و قیامت بسیار است که نقل آنها بطول می انجامد . و از این قبیل است تمثلاتی که در عالم رؤیا دیده می شوند , که بسیاری از معانی در عالم رؤیا بصورت‌هایی مسانخ آن معانی متمثل می شوند که آن معانی را واقعا ذات خارجی مادی یا غیر مادی نیست .

در نکاتم آمده است که : گرگ در غدر و حیلت معروف است . دمیری در حیات الحیوان گوید : و صفته العرب باوصاف مختلفة فقالوا أغدر من ذنب - الى أن قال : التعبير : تدل رؤيته على الكذب و الحيلة والعداوة للاهل و المكربهم . مولوی محمد حسن در ((التاویل المحکم فى متشابه فصوص الحکم)) (دراول فص یوسفی گوید : در یعقوب مگر برادران یوسف بصورت گرگ متمثل شده بود .

غرض این است که آیه و روایات و وقایع منامیه همه دلالت صریح دارند که تمثّل تصور و تبدی و ظهور شیء است در موطن ادراک بصورتی مناسب حالات و امور نفسانی و دیگر امور

مثلا چون زن زیبای آراسته موجب اغوا و اضلال مردم بوالهوس می شود دنیا در تمثّل بدان صورت ادراک می شود نه آنکه در خارج ظرف

. بحر المعارف مولی عبدالصمد همدانی , صفحه 177 , ط 11

127

ادراک زنی صاحب جمال و آراسته به انواع پیرایه ها بوده باشد . همچنانکه در عالم رویا تمام وقایع و حالات در صقع نفس است نه در خارج آن . ظهور سرور بصورت مثال در حدیث نامبرده نیز در صقع نفس آن کسی است که ادخال سرور در دل مؤمن کرده است نه آنکه در ظرف خارج چیزی چیز دیگر گردد . نمی بینی در حدیث تمثّل قرآن , قرآن بصورت جوان نیکو روی برافروخته رنگ به اهل قرآن گفت

. أوول معك حيثما الت

و بخصوص در حدیث نخستین که از کافی در تمثیل معاشران آدمی و در ذیل آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود **لیس احد یموت الا تمثلت له عند موته** و حدیث امیرالمؤمنین در تمثیل رسول الله صلی الله علیه و آله و حجج علیهم السلام و همچنین در حدیث تمثیل مال و ولد و عمل توغل بیشتر باید کرد تا بدانی که هیچیک از این امور در خارج ظرف ادراک نیست .

حدیث تمثیل مال و ولد و عمل ، حدیث سی و نهم اربعین علامه شیخ بهائی قدس سره است . مرحوم ابن خاتون عاملی در شرح آن گوید :

خلاصه کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل می شود یعنی بصورت مثالی در آورده می شود در نظر او مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی اقدام از او به آن واقع شده ، الخ

چه بسیار خوب کلمه مثل در حدیث را ترجمه کرده است که بصورت مثالی در نظر او در آورده می شود و این همانست که گفتیم همه این امور تمثیل در وعاء ادراک است .

و مرحوم طریحی در مجمع در بیان همین حدیث گوید : ای صورله کل واحدة من الثلاثة بصورة مثالية . یخاطبها و تخاطبه و فیه اشعار بتجسم الاعراض كما هو المشهور بین المحققین ، انتهى

128

و نیز علامه شیخ بهائی در ذیل بیان حدیث ادخال السرور که بمثالی متمثل می شود و حدیث سی و سوم کتاب اربعین است می فرماید : فیه دلالة على تجسم الاعمال فى النشأة الاخریة و قدورد فى بعض الاخبار تجسم الاعتقادات ایضا فالأعمال الصالحة و الاعتقادات الصحيحة تظهر صوراً نورانية مستحسنة موجبة لصاحبها کمال السرور و الابتهاج ، و الاعمال السيئة و الاعتقادات الباطلة تظهر صوراً ظلمانية مستقبحة توجب غاية الحزن و التألم كما قاله جماعة من المفسرين عند قوله تعالى **يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودلون بينها و بینه امداء بعيدا** و یرشد الیه قوله تعالى : **یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره** . و من جعل التقدير لیروا اعمالهم و لم یرجع ضمیر یره الی العمل فقد أبعده ، انتهى . و این معنی را جناب شیخ علامه بهائی در بیان حدیث سی و نهم همان کتاب با تفصیل و شرح بیشتر بیان کرده است .

شواهد از آیات و اخبار و گفتار اساطین و محققین علماء در این که تمثیل يك نحوه ادراک است بسیار است و ما به آنچه تحقیق کرده ایم اکتفا می کنیم و بعد از وضوح حق و سطوح مطلب احتیاج به اطاله کلام نیست .

به بیان حقیقت ملك باز گردیم : ملانکه را ذاتی حقیقی است که غرض وجود نفسی ملانکه است . و نیز آنها را بقیاس با آدمیان ذاتی است که اشاره بوجود اضافی آنها نسبت به آدمیان است که وجود تمثلی آنها در وعاء ادراک مدرکین است .

جناب شیخ اجل ابن سینا را در رساله نبوت در وجود نفسی و اضافی ملك سخنی بلند است که فرمود : سمیت الملائكة باسمی مختلفة لاجل معانی مختلفة و الجملة واحدة غیر متجزئة بذاتها الا بالعرض من أجل تجزى المقابل . در این سخن شیخ باید دقت بسزا کرد که مطلبی عظیم است

129

. و مفتاح بسیاری از معارف حقه الهیه است

خواجه در شرح فصل بیست و هشتم شرح اشارات از اسکندر افرویدیسی تلمیذ معلم اول نقل کرده است که : یصرح و یقول فی رسالته التي فی المبادئ أن محرك جملة السماء واحد لا يجوز أن يكون عددا كثيرا الخ

و صاحب اسفار در فصل هفتم طرف دوم مسلك خامس اسفار (1) و در فصل سوم طرف سوم همان مسلك (2) در همین موضوع بحث محققانه دارد که : ان الحقيقة اذا كانت لها حد واحد نوعی فلا يمكن تعددها الا من جهة المادة . . . الخ

و در بحار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد که **لما اراد الله أن ينشئ** (المخلوقات اقام الخلائق فی صورة واحدة . الحديث (3)

و از آنچه گفته ایم معنی کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که رئیس المحدثین جناب ابن بابویه در مجلس پانزدهم کتاب شریف امالی روایت کرده است که ثامن الحجج علیه السلام فرمود : **[لقد حدثني ابي عن جدي عن ابيه أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال من رأى في منامه فقد رأى لان الشيطان لا يتمثل في صورتى و لا في صورة أحد من اوصيائى و لا في صورة أحد من شيعتهم و أن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزء من النبوة]** (دانسته می شود

: در کتاب الرؤیای از صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که

من رأى في المنام فقد رأى فان الشيطان لا يتمثل بي (4) و نیز از آن

. ج 1 , صفحه 319 , ط 1 , رحلی 1

. صفحه 323 , ج 2 1

.. صفحه 37 , ج 2 , مبین منقول از بحار 3

.. صفحه 1775 , ج 4 4

130

حضرت روایت کرده است که **من رأى في المنام فسیرانى في اليقظة اولكأنما رأى في اليقظة لا يتمثل الشيطان بي** .

و نیز از جابر روایت کرده است که **أن رسول الله قال من رأى في النوم فقد رأى انه لا ينبغي للشيطان أن يتمثل في صورتى** .

و نیز از جابر بن عبدالله روایت کرده است که **قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من رأى في النوم فقد رأى فانه لا ينبغي للشيطان أن يتشبه بي** .

مولوی محمد حسن در تعلیم نهم مقدمة التاویل المحکم فی متشابه فصوص الحکم گوید (1) : در ثمره الحیوة است که هر چند شیطان مظهر مزل را طاقتی نیست که بصورت حضور صلی الله علیه و سلم مظهر اسم هادی مدفون مدینه منوره متمثل شود لیکن رویت نبوت بالی (کذا مثالی ظ) صلی الله علیه و آله در حالت خواب بر سبیل تو هم و تخیل رایی در خزانه خیال مقید می تواند و حدیث من رأى

فی صورتی فقد رأی بی شبهه درست که بصورت مدفون مدینه تمثیل شیطان ممکن نیست، و ملک از تلبیس پاک اند پس هر که ببند آن حضرت علیه الصلوة و السلام را در خواب بصورتیکه در مدینه مدفون است حضور علیه الصلوة و السلام را ببند.

آنکه مرحوم طریحی گفت: **فیه اشعار بتجسم الاعراض كما هو المشهور بین المحققین . تعبیر بتجسم اعراض در حدیثی نیامد، به جای تجسم تمثیل آمده است، و به جای اعراض اعمال و صفت كما فی الاحتجاج عن الصادق علیه السلام انه سئل اولیس توزن الاعمال قال لا لان الاعمال لیست اجساما و انما هی صفة ما عملوا و انما یحتاج الی وزن الشیء من جهل عدد الاشیاء و لایعرف ثقلها و خفتها و أن الله لایخفی علیه شیء ء قیل فما المیزان قال العدل قیل فما معناه فی کتابه فمن ثقلت موازینہ قال فمن**

. صفحه 33 ط 1، چاپ هند 1

131

1) رجح عمله .

تجسم اعمال را بعضی از علماء چون مرحوم نراقی در جامع السعادات تعبیر به تجسد اعمال کرده است و این تعبیر بهتر از تجسم است. و در کتاب جنائز کافی (2) درباره بدن برزخی تعبیر به جسد شده است. فلا تزال نفحة من الجنة تصیب جسده - ثم لم تزل نفحة من النار تصیب جسده که اول درباره مؤمن و دوم درباره کافر است.

تعبیر به تجسم اعمال را در جوامع روایی خاصه و عامه ندیدم و ظاهرا این تعبیر را از حاصل مضمون روایات که در تمثیل ملکات نفسانی وارد شده است اتخاذ کرده اند و حقیقت آن تمثیل است. در حدیث حبه عرنی، امیرالمؤمنین علیه السلام به حبه می فرماید: **لو کشف لك لرأیتهم حلقا حلقا محتبین یتحدثون** و حبه گفت **فقلت اجسام أم ارواح فقال علیه السلام (ارواح، الحدیث و حدیث در باب ارواح جنائز کافی مذکور است.)**

و نیز در اواخر کتاب جنائز کافی از امام صادق علیه السلام است که **أن الارواح فی صفة الاجساد، الخ**.

و در حدیث یونس بن ظبیان که در کافی و تهذیب روایت شده امام صادق فرمود: **یا یونس المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون . و یشربون فاذا قدم علیه القادم عرفه بتلك الصورة التي كانت فی الدنیا**

میبدی شارح دیوان منسوب به امیر علیه السلام در فواتح آن گوید: جسد مثالی را بدن مکتسب گویند. و در بیان اثبات این جسد مثالی برزخی گوید: ابوجعفر طوسی در تهذیب الاحکام از یونس بن ظبیان

نقل کند الخ (و

. اول سوره اعراف تفسیر صافی 1

. صفحه 66، رحلی چاپ سنگی باب ما ینطق به موضع القبر 2

. در صفحه 66 و 67، چاپ نامبرده 3

132

(همه حدیث نامبرده را نقل کرده است) .

غرض این که چون آن بدن جسم نباشد و ارواح در صفت اجسادی چون قالب دنیای باشند جسم بودن اعمال قائم به روح معنی ندارد جز اینکه گوییم تمثیل را تعبیر به تجسم کرده اند و حقیقت تجسم همان تمثیل است چنانکه مراد از تجسم اعراض تمثیل صفات اعمال است فافهم .

: در کتاب نکاتم چند نکته ای که خلاصه مباحث فوق را در بر دارد بعنوان فذلکه بحث می آورم

نکته : آنچه در احوال و اطوار سالک که در خواب و بیداری عاندش می شود میوه های ی است که از کمون شجره وجودش بروز می کند .

نکته : وقتی انسان نیت کسی کرده است با تحاد مدرک و مدرک آن کس است و انا این شخص انا همان کس است و چون توجهش را به آن تمرکز دهد و در توجهش تعمق کند با آنکس حشر مثالی می یابد .

نکته : فتمثل لها بشرا سویا جميع تمثلات يك نحوه ادراك است و روایات عدیده ای که در احوال و اطوار انسان در عوالم عدیده بلفظ تمثیل و اشباه آن حقایق را نام می برد بازگشت همه آنها باین نکته علیا است فاغتنم .

نکته : هر کسی زارع و مزرعه خود است و نیتها و اعمالش بذرهايش , بنگر تا در مزرعه خویش چه کاشتی و در قول رسول الله صلی الله علیه و آله **الدنيا مزرعة الآخرة** و در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بحارث همدانی **انت مع من احببت** و نظائر اینگونه احادیث صادر از بیت عصمت و وحی درست دقت کن .

نکته : باطن تو در این نشأة عین ظاهر تو در آن نشأة است **يوم تبلى السرائر** .

نکته : انسان دارای خصوصیتهایی از قبیل اکل و شرب و نکاح و غیرها است که این خصوصیتها را در هر عالم مطابق شأن و اقتضای همان عالم

133

دارا است در این عالم ماده که نشأة اولی است روشن است و در نشئات دیگر که سلسله علل طولی وجودی اینجا هستند بقیاس آن نشئات با این نشئات است صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی و **لقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذکرون** .

نکته : روایاتی که حالات و مشاهدات انسانرا در حال احتضار بیان می فرماید نه اینکه خصوص احتضار موضوعیت داشته باشد بلکه ملاک انصراف از علانق این نشأة است که هرگاه انصراف دست دهد آن حالات برای شخص منصرف پیش می آید این معنی بر اهلس روشن است و برای اهل مراقبت و توجه بسیار پیش می آید .

نکته : جبرئیل علیه السلام چون قرآن بر قلب پیغمبر نازل می شد بی تجافی از مقامش که اگر کسی با پیغمبر اکرم بود جبرئیل را نمی دید چون نزول جسمانی نبود تا با دیدگان دیدار شود و اگر کسی دیگر جبرئیل را مشاهده می کرد یا بتصرف رسول الله صلی الله علیه و آله در جای وی بود یا قدرت روحی رانی مثلا امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت چون قرآن بر رسول خدا نازل می شد من هم می شنیدم این جان علوی بود که می شنید **أرى نور الوحي والرسالة واشم ريح النبوه و لقد**

سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد آيس من عبادته انك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى الا انك لست بنى و لكنك وزير و انك لعلی خير , الخ (1) .)

در کریمه فتمثل لها بشرا سويا . (2) و در کریمه قل من كان عدوا الجبريل فانه نزله على قلبك . (3)
(و انه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح

. نهج البلاغه الخطبة القاصعة خطبه 190 , صفحه 175 , چاپ تبریز 1

. سوره مريم آيه 20 2

. . سوره البقره , آيه 94 3

134

. الامين على قلبك لتكون من المنذرين (1) بدقت تدبر كن

نکته : آنچه را که در این نشأه می بینیم همه در عالم مثال ما است که ماده مرئی در حقیقت مثال آن . در صقع نفس رانی مشاهد است نه نفس ماده .

نکته : آنچه را مدارك و مشاعرت در می یابند در واقع مدرك حقیقی حقیقت تو است که نفس ناطقه تست یعنی زبان چشنده نیست بلکه نفس چشنده است در این موطن یعنی موطن زبان بلکه بدقت نفس چشنده است در خیال این موطن . و على التحقيق تمام ادراکات بعلم حضوری است حتی ادراکات بمحسوسات . و اگر اهل اشارتی روایات وارده در سرازیری قبر و فشار قبر و پرسش در قبر و دیگر اموری که بقبر اسناد می یابند از این قبیل بدان یعنی آن فشار و احوال دیگر بر حقیقت شخص وارد است که ادراکات اوست ولی در تمثل خود آنهمه را در قبرش می بیند یعنی آنچه را می بیند همه را در عالم قبرش می نگرد اما قبر او یعنی قبر مربوط به شخصی او که متمثل در صقع نفس او است که در وعاء ادراك او است که اگر چنانچه زنده ای را با او در قبرش بگذارند این زنده هیچیک از آن احوال را نه می بیند و نه می شنود زیرا این قبر ظرف عذاب یا ثواب مرده نیست بلکه ظرف ثواب و عقاب را در قبر خودش می بیند . و یا اگر مؤمن و کافری هر دو را در يك قبر بگذارند برای آن قبرش روضة من رياض الجنة است و برای این قبرش حفرة من حفر النار است چون قبر هر يك جدا است اگر چه هر دو در يك قبرند .

نکته : بدل شدن صورت باطن انسان بصورت حیوانات را که براهین عقلی و نقلی بر آن قائم است در اصطلاح اهل معرفت تناسخ ملکوتی گویند این معنی حقیقی است که بنام تناسخ است و اصلا تناسخ نیست یعنی با تناسخ باطل که تعلق روح به بدن دیگر است فقط اشتراك در لفظ دارد اشتباه

. سوره شعرا , آيه 196 1

135

. نشود .

نکته : نفس ناطقه مجرد است چنانکه براهین قاطعه مبرهن است و نفس من حیث هی مدرك کلیات است و مشاهدات را چه از خارج و چه از داخل که صور متمثله در لوح حس مشترکند بی آلت حس

ادراک نمی کند پس جمیع تمثلات نفس به آلت حس ادراک می شوند. و این آلات قوای نفس اند نه اعضا و جوارح که محل و موضع قوی اند م ثلاً قوه سامعه آلت آن است نه طبله گوش و احادیث متظافره متکثره متواتره در تمثیل صفات بعد از انتقال از این نشأة بصور گوناگون که از آن بعضی به تجسم اعمال، و بعضی به تجسد اعمال تعبیر کرده اند و در حقیقت معنی آن تمثیل اعمال است از فریقین روایت شده است و برهان هم قائم است که قوی فروع و شاخه های یک شجره طیبه بنام روح انسانی است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها

. و فعلها فی فعله قد انطوی یعنی النفس فی وحدته کل القوی &

مولوی محمد حسن در تعلیم نهم مقدمة التأویل المحکم فی متشابه فصوص الحکم (1) گوید (] : واضح باد که از شیخ اکبر که عین القضاة همدانی قدس سره در بعض رسائل منقول که حضرت رسول علیه الصلوه و السلام را هفتصد بار در خواب دیدم و هر مرتبه تعلیم حقائق می فرمود آخر کار دانستم (] که هر مرتبه ندیدم مگر خود را مطابق . این در فص شینی است که کسی نبیند مگر خود را

معلم ثانی فارابی را در رساله شریف فصوص ، فسی در موضوع این فصل است که از غرر فصوص : آن رساله است ، به نقل و بیان آن در این مقام تمسک و تبرک می جویم

. صفحه 33 ، ط 1 هند 1

136

للملائكة ذوات حقیقیة ، ولها ذوات بحسب القیاس الی الناس . فأما ذواتها الحقیقیة فأمریة و انما (] تلاقیها من القوة البشریة الروح الانسانیة القدسیة ، فاذا تخاطبتنا (تخاطباخ ل) انجذب الحس الباطن و الظاهر الی فوق فتتمثل (فتمثل خ ل) لها من الملك صورة بحسب ما تحملها ، فتری ملکا علی غیر (صورتها ، و تسمع کلامه بغير ما هو وحی (کلامه بعد ما هو وحی خ ل

و الوحی لوح (یوحی خ ل) من مراد الملك (من مرآة الملك خ) للروح الانسانی بلاواسطة ، و ذلك هو الکلام الحقیقی ، فان الکلام انما یراد به تصور (تصویر خ ل) ما یتضمنه باطن المخاطب فی باطن المخاطب لیصیر منه (لیصیر مثله خ) فاذا عجز المخاطب عن مس باطن المخاطب بباطنه مس الخاتم الشمع فیجعله مثال نفسه (مثل نفسه - خ) اتخذ بین الباطنین سفیرا من الظاهریین ، فتکلم (فکلم خ ل) بالصوت او کتب او شار .

و اذا کان المخاطب روحا لاحجاب بینه و بین الروح اطلع علیه اطلاق الشمس علی الماء الصافی فاننقش فیهِ (منه خ ل) . لکن المنتقش فی الروح من شأنه أن یتشبح (أن یسیح خ) الی الحس الباطن اذا کان قویا فینطبع (فینطبع ذلك خ) فی القوة المذكورة فتشاهد فیکون الموحی الیه یتصل بالملك بباطنه و یتلقى وحیه بباطنه ، ثم یتمثل للملك صورة محسوسة و لکلامه اصوات مسموعة ، فیکون الملك و الوحی یتأدی الی قواه المدركة من وجهین ، و یرض للقوی الحسیة شبه الدهش ، و للموحی الیه شبه (] الغشی ثم یری .

ترجمه (] : ملانکه را ذاتی حقیقی است ، و بقیاس با آدمیان ذاتی . أما ذات حقیقی ایشان از عالم امر است و از قوت بشری ، روح قدسی ملاقاتشان می کند . پس چون روح قدسی با ملانکه تخاطب کند حس

باطن و ظاهر به بالا کشیده شوند پس صورتی از ملك برای روح قدسی انسانی

137

بحسب احتمالش تمثیل یابد که ملك را بر غیر صورتش می بیند و کلامش را بغیر آنچه که وحی است می شنود .

و وحی ظهور مراد ملك برای روح انسانی بدون واسطه است ، و آن کلام حقیقی است ، زیرا که مراد از کلام این است که آنچه را باطن مخاطب متضمن است در باطن مخاطب صورت یابد تا این یکی از آن گردد ، پس اگر مخاطب از مس باطن مخاطب چون مس خاتم موم را که موم را مثال خویش گرداند عاجز باشد ، سفیری (از قبیل تکلم و کتابت و اشارات) میان دو باطن از دو ظاهر گیرد پس تکلم کند یا بکتابت . آرد یا اشارت کند .

و هرگاه مخاطب روح باشد که حجابی بین او و بین روح نیست ، چون اطلاع شمس بر آب صافی بر روح اطلاع و از او انتقاش یابد . لکن منتقش در روح از شأن او این است که به حس باطن اگر قوی باشد متشبح گردد (درآید) پس در قوت نامبرده منطبق می شود پس مشاهده می کند آنرا پس موحی الیه به باطن خود بملك متصل می گردد و وحی او را در باطن خود تلقی می کند سپس ملك بصورت محسوس و کلام او به اصوات مسموعه متمثل گردد پس هر يك از ملك و وحی بقوای مدرکه موحی الیه از دو وجه متأدی شود ، و مر قوای حسی را شبه دهشتی و مر موحی الیه را شبه غشوه ای عارض از دو وجه متأدی می بیند . (.) [گردد سپس می بیند

ما مطالبی را که در بیان مسائل این فصل در نظر داریم ، در ضمن شرح فص مذکور تقریر و تحریر می کنیم :

قوله [] : فاما نواتها الحقیقة فأمریة [] (امر اشاره است به قول خداوند سبحان [] الا له الخلق و الامر []) و از آنروی ما قبل طبیعت را عالم امر گویند که بمحض کلمه کن که امر تکوینی است موجود شدند و ماده و مدت در آنها راه ندارد .

، آنچه‌انکه امام اول امیر علیه السلام فرمود : صور عاریة عن المواد

138

عالية من القوة و الا استعداد تجلی لها ربها فأشرقت و طالعا فتلالات و ألقى فی هویتها (هویتها خ ل) مثاله فأظهر عنها افعاله پس کلمه کن تجلی فعل الهی است در آنها بدون انقضاء ماده و مدت و این کلمه کن نفس فعل الهی است صوت و حرف در آن راه ندارد .

باز چنانکه امام الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود : **يقول لما اراد كونه كن فيكون لا بصوت يقرع و لا بنداء يسمع و انما كلامه سبحانه فعل منه (أنشأه و مثله .) 1**

و آنچه‌انکه ابوالحسن امام کاظم علیه السلام فرمود : **فأرادة الله الفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همة و لا تفكر و لا كيف لذلك (كما انه لا كيف له .) 2**

خلاصه اینکه اگر چه وجود همه اشیاء به کلمه کن است به این معنی که این کلمه نفس ظهور اشیاء است و وجود آنها عین تکلم به آنهاست که همه اشیاء کلمه وجودیه اند لان الباری بالكلمة تجلی لخلقه و بها احتجب و به این لحاظ مجموع من حيث المجموع عوالم و نشئات و ما فیها و ما بینها به يك امر کن وجودی بغیر لفظ و آلت تلفظ که ناشی از اراده حق سبحانه و تعالی است بلا تو هم حدوث در ذات ، کل فی مقامه موجود می باشند .

کرده يك امر جمله را وادار

همگنان آمدند در پرگار

کل یوم هو فی شأن ولی چون ذوات ملانکه از کثرت قرب به حقیقة الحقائق و مبدی ء المبادی مجرد از علایق مادیه اند و وجودات منبسط نوریه اند که تجلی لها ربها فأشرققت ، از این روی امر الله صرفند و آنها را عالم امر و وجودشانرا امری الوجود گویند قل الروح من امر ربی ، و چون امری الوجودند عصیان و طغیان در آنها راه ندارد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون

. نهج البلاغة خطبه 184 ، صفحه 159 ، چاپ تبریز 1

. حدیث 3 ، باب الارادة توحید کافی ، صفحه 85 ، ج 1 معرب 2

139

. مایومرون

بعنوان تنظیم گوئیم : همچنانکه صور خیالی و جمیع منشئات نفس بمحض اراده و انشا نفس اند که صوت و لفظ در آن نیست و همه از تجلیات نفس و قائم بنفسند بدین مثابت است نسبت کلمات وجودیه به باری تعالی ، بلکه قیام کلمات وجودیه اشد و آكد از قیام منشئات نفس به نفس است

. [قوله]] : و انما تلاقیها من القوة البشرية الروح الانسانية القدسية

بدانکه روح قدسی اعلی مراتب قوای انسانی است که از شدت وجود و غایت استعدادش و منزله بودنش از حجت و کدورات عالم مادی تواند وجود عالم امری یعنی ذوات حقیقی ملانکه را ملاقات کند که : باز بقول فارابی در فص سی و سوم فصوص

النبوة تختص فی روحها بقوة قدسية]] (و چون انبیاء ذو مراتب اند که تلك الرسل فضلنا بعضهم عل]) بعض ، و ارسلنا رسلنا تتری ، لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض ، لاجرم روح قدسی در ایشان به مراتب است ، همانطور که دیگر مردم در داشتن نفس ناطقه انسانی باختلاف درجات اند و رفعا بعضهم فوق بعض درجات ، یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا الع درجات ، و سفراء الله نیز در عموم این آیات داخل اند .

مسأله بیست و نهم از مسائل صد و پنجاه و پنجگانه حکیم ترمذی و جواب آن ، از باب هفتاد و سوم (فتوحات مکیه در این موضوع مطلوبست .) 1

شیخ اجل ابن سینا در نمط سوم اشارات برای اثبات روح قدسی از غبی شروع کرد و به غنی از تعلم : و فکرت منتهی شد که این غنی همان صاحب روح قدسی است به این بیان

و لعلك تشتهي زیادة دلالة علی القوة القدسية و امکان وجودها

. ج 2 ، ط بیروت ، صفحه 160

فاسمع الست تعلم أن للحدس وجودا و أن للانسان فيه مراتب و فى الفكرة فمنهم غبى لا تعود عليه الفكرة برادة , و منهم من له فطانة الى حد ما و يستمع بالفكر , و منهم من هو اثقف من ذلك و له اصابة فى المعقولات بالحدس , و تلك الثقافة غير متشابهة فى الجميع بل ربما قلت و ربما كثرت , و كما انك تجد جانب النقصان منتهي الى عديم الحدس فأيقن أن الجانب الذى يلى الزيادة يمكن انتهاؤه الى غنى فى اكثر احواله عن التعلم و الفكرة .

و چون روح نبوت اختصاص بقوه قدسى دارد و ايده بروح القدس , و لانفرق بين احد من رسله , و انبياء را اختلاف مراتب است چنانکه آيات فوق و روايات كتاب حجت كافي در طبقات انبياء و رسل داند . و لاجرم روح قدسى چنانکه گفتيم در ايشان اختلاف مراتب دارد سخنى در اين مقام از حكيم متأله :

: در تعليقاتش بر اسرار الايات صدرالمتألهين اعلى الله تعالى مقامه و رفع درجاته . (1) فرمود است :

اعلم أن روح القدس روحان روح القدس الادنى و هو الروح الخامس المؤيد لسائر الانبياء , و روح القدس الاعلى و هو الروح السادس المسمى بالمحمدية البيضاء , و حقيقة الادمية الاولى المسماة بالعقل الذى ذاق فى جنان الصاقورة باكورة حدائق آل محمد صلى الله عليه و آله الوارثين لكماله بلغ العلى بكماله كشف الدجى بجماله (حسنت جميع خصاله) صلوا عليه و آله و ذلك الروح الاعظم مع حضرة الخاتم يكون جهرا و مع سائر الانبياء سرا و من هنا صار سائر الانبياء مجالى نبوة حضرة الخاتم صلى الله عليه و آله ينبغى أن تعلم منزلة النبى الختمى صلى الله عليه و آله منزلة مشتركة يشارك فيها سائر الانبياء ولو بتفاوت ما , و منزلة

. صفحه 66 , چاپ رحلى سنگى 1

خاصه اختصاصية له صلى الله عليه و آله بحسبها تحقق له منصب الخاتمية فى النبوة فصارت منزلة سائر الانبياء منه صلى الله عليه و آله منزلة المجالى و المرايا النبوية و منزلة الخلفاء منه صلى الله عليه و آله فيها و فى الرسالة . و له صلى الله عليه و آله منزلة اختصاصية فوق منزلة الختمية فى النبوة و هى منزلة خلافة الله تعالى خلافة الالهية و الربوبية و من هناك قيل او يقال أن آدم ابالبشر خليفة صلى الله عليه و آله بل خليفته و اليه يشير قول الرئيس ابن سينا فى رسالته المعراجيه فى ذيل منقبة حضرة خاتم الاولياء على المرتضى عليه السلام و فى جملة مناقبه قال : على عليه السلام بين الصحابة كالمعقول بين المحسوس يعنى همه لفظند اوست خود معنى حيث قال ان للانسان أن يصل الى مقام يكاد أن تحل عبادته . فليتأمل فيه لمافيه قل من يتمكن من أن يلاقيه .

عبارت متاله نورى كه روح القدس را به روح خامس تعبیر کرده است , اشارت بروايات اهل بيت وحى دارد كه اينك متعرض مى شويم . و عبارت جنان صاقوره اشاره بحديثى است از امام عسكرى عليه

([السلام] : و روح القدس فى جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة

مرحوم كلينى در كتاب حجت كافي (1) بابى دارد بنام باب فيه ذكر الارواح التى فى الائمة عليهم السلام در آن باب باسنادش از جابر عن ابى جعفر باقر عليه السلام روايت کرده است كه **قال سألته**

عن علم العالم ؟

فقال لى يا جابر أن فى الانبياء و الاوصياء خمسة ارواح

روح القدس و روح الايمان و روح الحياة و روح القوة و روح الشهوة , فبروح القدس يا جابر عرفوا . ما تحت العرش الى ما تحت الثرى

ثم قال يا جابر ان هذه الاربعة ارواح يصيبها الحدثنان الا روح القدس

. صفحه 213 , ج 1 معرب 1

142

. فانها لا تلهو و لا تلعب

و حديث ديگر که از اين مبسوط تر است نیز در همان باب کتاب كافی از مفضل بن عمر از ابو عبدالله امام صادق عليه السلام است . که **قال سألته عن علم الامام بما فى اقطار الارض و هو فى بيته مرخى عليه ستره ؟ فقال يا مفضل ان الله تبارك و تعالى جعل فى النبى صلى الله عليه و آله خمسة ارواح : روح الحيوه فيه دب و درج , و روح القوة فيه نهض و جاهد , و روح الشهوة فيه اكل و شرب واتى النساء من الحلال . و روح الايمان فيه آمن و عدل . و روح القدس فيه حمل النبوه , فاذا قبض النبى صلى الله عليه و آله و سلم , انتقل روح القدس فصار الى الامام عليه السلام . و روح القدس لاينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو , و الاربعة الارواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو و روح القدس كان يرى به .**

و حديث ديگر که از اين هم مبسوط تر است نیز در همان باب كافی از جابر جعفی از ابى عبدالله امام صادق عليه السلام است :

قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا جابر ان الله تبارك و تعالى خلق الخلق ثلاثة اصناف و هو قول الله عزوجل : و كنتم ازواجا ثلاثة فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئك المقربون . (1) فالسابقون هم رسل الله و خاصة الله من خلقه جعل فيهم خمسة ارواح : ايدهم بروح القدس فيه عرفوا الاشياء و ايدهم بروح الايمان فيه خافوا الله عزوجل . و ايدهم بروح القوة فيه قدروا على طاعة الله و ايدهم بروح الشهوة فيه اشتها طاعة الله عزوجل و كرهوا معصيته . و جعل فيهم روح المدرج الذى به يذهب الناس و يجيئون . و جعل فى المؤمنين اصحاب الميمنة روح الايمان فيه خافوا الله

. سوره واقعه آيه 116

143

و جعل فيهم روح القوة فيه قدروا على طاعة الله . و جعل فيهم روح الشهوة فيه اشتها طاعة الله و جعل فيهم روح المدرج الذى به يذهب الناس و يجيئون .

و نیز مرحوم كلینی در باب ديگر كافی (1) چند حديث از انمه عليهم السلام روايت کرده است که به

تلقى روح القدس حکم الهی را بیان می کنند : باسنادش از عمار ساباطی حدیث کرده است که **قال قلت لابی عبدالله علیه السلام بما تحكمون اذا حکمتم ؟**

. قال بحکم الله و حکم داود فاذا ورد علينا الشیء الذی لیس عندنا تلقانا به روح القدس

و در حدیث دیگر از جعید الهمدانی **عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سألته بای حکم تحكمون قال حکم آل داود فان اعیانا شیء تلقانا به روح القدس .**

انسان حقیقت واحده ذات مراتب است ([النفس فی وحدته کل القوی]) (پس پنج روحی که در سابقون است , مراد این نیست که پنج روح متعدد در ایشان باشد زیرا که ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه) (2) , بلکه یک حقیقت واحده ذات مراتب است که با عبارات و جهاتی اسامی گوناگون به او داده می شود . حدیث شریف کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به اقسام نفس , در این مقام در دلالت به مقصود . (به کار آید) حدیث اول از چهل حدیث در معرفت نفس که نکته هزار و یکم هزار و یک نکته است

غرض اینکه جمیع افعال و اقوال و احوال ناشی از همان یک حقیقت است که می گوید : من رفتم , و من طاعت خدا کردم , و من خوف خدا دارم , و من معصیت را ناخوش دارم , و من ایمان بغیب دارم , و من اکل و شرب دارم

. صفحه 328 , ج 1 معرب 1

. سوره احزاب آیه 25

144

. و من عدل و داد می کنم , و من عالم به همه اشیاء از تحت العرش تا تحت الثری هستم

و این روح القدس که در مقربین است همان قوه قدسیه است که فارابی و دیگر حکمای الهی گفته اند : النبوة تختص فی روحها بقوة قدسیة . یعنی این روح القدس مرتبه عالی جان ایشان است نه این که مراد از آن جبرئیل علیه السلام بوده باشد . اگر چه روح القدس یکی از اوصاف امین وحی الهی جبرئیل علیه السلام است قل نزله روح القدس من ربك بالحق (1) و بدین معنی در روایات بسیار آمده است جز آنکه در احادیث روح نبوت به روح القدس تعبیر شد و وجود نفسی جبرئیل علیه السلام نیز روح القدس است تا بدانی که روح قدسی باید تا با روح القدس ارتباط و اتصال بلکه اتحاد یابد . در این نکات تأمل بسزا . باید کرد تا به مغزی و لب مطلب رسید

و همچنین است سخن در ارواح دیگری که در اصحاب میمنه و مشأمه هست . یعنی مقصود یک حقیقت . ذات مراتب است

روح الایمان که در اصحاب میمنه است همان است که در کتب عقلیه از آن بقوه عاقله تعبیر می شود که به آن ایمان بعالم غیب آورد و عدل پیشه کرد که امام فرمود و خوف خدا دارد فبه آمن و عدل و خافوا الله عزوجل , روح مقربین واجد این مرتبه است با اضافه که آن قوه قدسیه یعنی روح القدس است که در نبی و وصی و بالجمله در مقربین باختلاف درجات موجود است روح قدسی را وصف فرموده که **لاینام و لایغفل و لایلهو و لایزهو , و روح القدس کان یری به . فبروح القدس عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری .** رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود تنام عینی و لاینام قلبی. خداوند در سوره نجم فرمود: **فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما**

. سوره نحل آیه 103

145

رأی لقد رأی من آیات ربه الكبرى . و در سوره اعلی فرمود: سنقرنک فلاتنسی . و در آخر سوره جن فرمود: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدًا الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم أن قدا بلغوا رسالات ربهم و احاطه بمالذیهم و أحصى کل شیء ع عددًا . و در سوره انعام فرمود (1) . و کذلک نرى ابراهیم ملکوت السموات و الارض . و در سوره آل عمران فرمود: (2) کذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و از اینگونه آیات در اوصاف دارنده روح قدسی در قرآن کریم بسیار است . امام در وصف دارنده روح قدسی فرمود که غفلت و لهو و زهو ندارد .

سفرای الهی در حد مشترک بین عالم ملک و عالم ملکوت قرار گرفته اند که با هر یک از آن دو عالم بوجهی مشارکت دارند در اطلاعشان بر ملکوت سموات و ارض چون ملائکه اند و در مطعم و مشرب و منکح و امثال این امور چون بشر که دستی بعالم اله دارند و دستی بخلق خدا از آن دست می گیرند و بدین دست می بخشند اگر چنانچه غفلت و لهو و زهو بدانها روی آورد حجت خداوند بر مردم تمام نگردد .

از کلام صدرالمتألهین در اسرار الایات است که فرمود: اقتضت الحکمة الالهیه أن تكون الشجرة النبویه صنفا مفردا بل نوعا واقعا بین الانسان و بین الملك جالسا فی حد المشرک بین عالمی الملك و الملكوت مشارکا لكل واحد منهما علی وجه فانهم کالملائکة فی اطلاعهم علی ملکوت السموات و الارض و (کالبشر فی احوال المطعم و المشرب و المنکح .) (3)

در علامت امام در بسیاری از روایات ما آمده است که امام آن کسی

. آیه 176

. آیه 244

. صفحه 66 , چاپ رحلی سنگی 3

146

است که لهو و لعب ندارد ثقة الاسلام کلینی در کتاب حجت کافی بابی بعنوان باب الامور التي توجب حجة الامام علیه السلام دارد در حدیث چهارم آن باب باسنادش از معاویه بن وهب روایت کرده است که **قال : قلت لابی جعفر علیه السلام ما علامة الامام الذی بعد الامام ؟**

(فقال : طهارة الولادة و حسن المنشأ و لایلهو و لایلعب .) 1

و در حدیث پانزدهم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن موسی علیه السلام باسنادش از صفوان جمال روایت کرده است که قال : سألت ابا عبدالله علیه السلام عن صاحب هذا الامر ؟

فقال : ان صاحب هذا الامر لایلهو و لایلعب , و اقبل ابوالحسن موسی

علیه السلام و هو صغیر و معه عناق مکیه و هو یقول لها اسجدی لربک ، فأخذہ ابو عبدالله علیہ السلام و ضمه الیه و قال بابی و امی من لایلهو و (لا یعب) . (2)

فرقه امامیه اثنا عشر به پیغمبران و جانشینان آنان را بدین صفات شناسند که از قرآن و روایات و ادله عقلیه حکمای متالهین مستفاد است که نه غفلت بدیشان روی می آورد و نه اهل لهو و لعب و زهوند و ایشانند که امانا و شهدای اله عالم و عالم به ما تحت العرش الی تحت الثری هستند و نورالله و ولایة امر الله و خزنه علم الله و خلفایش در زمین اند و ابواب الهی و ارکان ارض اند .

این دارنده روح قدسی است که امامیه او را بصاحب مقام عصمت تعبیر می کنند و او را معصوم می دانند که در فعل و قول و تلقی وحی و در همه شئون امورش مطلقا از خطا و عصیان و زلل و غفلت و نسیان و لهو و لعب و زهو معصوم است و کسی که بدین صفت عصمت متصف نباشد

. صفحه 225 , ج 1 معرب 1

. صفحه 248 , ج 1 معرب 2

خليفة الله و حجة الله على خلقه نخواهد بود الله اعلم حيث يجعل رسالته

آن که امام علیه السلام فرمود : [] اذا قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتقل روح القدس فصار الى الامام [] مراد این نیست که روح از بدن پیغمبر به بدن امام منتقل می شود بصورت انتقال شیء از جایی به جایی ، زیرا که این تناسخ باطل است که براهین محکم برابطل آن قائم است ، بلکه مراد این است که مانند آن حقیقت که حامل نبوت بود امام نیز دارا است که وصی و خلیفه اوست هر چند صاحب مقام نبوت تشریحی نیست .

آنکه امام علیه السلام فرمود خداوند تبارک و تعالی خلق را بر سه صنف آفرید : سابقون و اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه ، چنانست که در مباحث سالفه دانسته ای عوالم بطور کلی سه قسم است مجرد محض و مادی محض و عالمی که متوسط بین آن دو است و از امام صادق علیه السلام در عوالم کلیه سه گانه منقول است که [] ان الله تعالی خلق ملکه علی مثال ملکوته ، و اسس ملکوته علی مثال جبروته ، لیستدل () بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته [] (1) .

غرض این که همچنان که عوالم سه است ، اصناف مردم بر سه قسم اند که هر صنفی با عالمی تناسب دارد .

مراتب سه گانه معراج که از مسجد اقصی سیر در زمین ، و پس از آن

سیر در آسمانها ، و سپس گذشتن از آسمانها ، که نخستین راجع به حال اکثری امت ، و دومین برزخ میان غیب و شهادت که راجع به حال خواص است ، و سومین عالم غیب محض که راجع به حال اخص و اوحدی است . در این مقام نیک مناسب است به نکته 974 هزار و یک نکته رجوع شود .
آنکه امام علیه السلام فرمود(] : فالسابقون هم رسل الله و خاصة الله
. انسان کامل نسفی ط 1 صفحه 1 375

148

من خلقه] (این خاصه الله بعد از سلسله سفرای الهی از رسل و انبیاء و اوصیای ایشان آحادی هستند که باقتضاء و اقتدای صاحب نبوت تشریحی صاحب نبوت مقامی می گردند ، لسان الغیب قدس : سره الشریف این دو مقام را اراده کرده که گفته است :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

بطور اجمال گوئیم که سفرای الهی از لهُو و لغو و لعب و زهو و سخریه و مجاز و دیگر صفاتی که عقل از آن اشمناز و طبع از آن تنفر دارد منزهد و این وسائط فیض مردم را بسوی خود و مقام خود دعوت کردند چون امام یعنی پیشوا و سر مشق ایشان بودند پس اینکه بمردم فرموده اند بسوی ما بیایید و تأسی و اقتدای بما داشته باشید دعوتی بحق است و ارشادی بصدق تا همت مدعو چه کند کل میسر لما خلق له هر که ندایشان را باخلاص لبیک گفت و مطابق سر مشق تعلیم گرفت اگر چه صاحب مقام نبوت . تشریحی نمی شود ولی دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

از این روی آحادی که ندای آن منادیان را بصدق لبیک گفته اند کرامات و امور خارق عادات از آنها . صادر شده است که موجب حیرت دیگران است .

شیخ عارف محیی الدین عربی در چند جای باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه ، و ابواب دیگر آن در این موضوع مطالبی بسیار بلند آورده است و ما از تعرض بدانها اعراض کرده ایم که هم بطول می انجامد و هم این که حلقها تنگ است .

روای صالح جزئی از نبوت است ، و از زبان نبوت به چندین وجه در این باره در جوامع روایی فریقین نقل گردیده است ، این روای صالح است که جزئی از نبوت است ، تو خود حدیث مفصل بخوان . از این مجمل

149

در این آیه که فرمود : سابقون مقربون اند ، و در آیات و روایاتی که درباره مقربان آمده تدبر و تأمل . به سزا شود تا به مقربان و اقسام قرب آشنایی بیشتر حاصل گردد .

آنکه متاله نوری فرموده است روح القدس الا علی و هو الروح السادس المسمى بالمحمدية اليضاء کلامی بسیار منیع و مطلبی بغایت رفیع است زیرا که دانسته ای این ارواح مراتب يك حقیقت اند و این حقیقت واحده مطابق شنون و اطوار و احوال و افعال او به اسامی گوناگون موسوم شده است و هر شأن او به اسمی مسمی گردیده است و چون همه انبیاء با اختلاف مراتبشان در داشتن قوه قدسیه که بتعبیر

حدیث روح القدس بود شریکند و مقام ختمی ارفع و اشمخ از همه مقامات است لذا روح ختمی را که عالیترین درجه و منزل نهایی و غایة قصوای کمال انسانی است، روح القدس اعلی، و روح سادس، و محمدیه بیضاء گفته اند و چه خوب گفته اند. بقول حافظ:

هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمائل

هر کس شنید گفتا لله در قائل

اگر چه ندیده ایم که در حدیثی روح سادس عنوان شده باشد، و لکن آن که روح ختمی را روح سادس دانسته است که از آن آخرین مرتبه ارتقائی روح انسان کامل را اراده کرده است، به صواب رفته است. و احادیث در این گونه مباحث که از اصول عقائد است، معاضد عقل و مصدق براهین اند. و اصل در اصول عقائد حکم عقل است. و چون معنی صحیح بود در اصطلاح مشاحه روا نبود. خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید در فوائد بعثت گوید: البعثة حسنة لاشتمالها علی فوائد کما ضده العقل فیما یدل علیه، الخ.

عبارت متاله نوری که آدم ابوالبشر خلیفه بلکه خلیقه خاتم است بدین لحاظ است که وجود خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ثمره شجره

150

وجود است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: **فانا صنائع ربنا والخلق (والناس**

(خ ل) بعد صنائع لنا. 1)

: عارف رومی گوید

ظاهرا آن شاخ اصل میوه است	باطنا بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امید و ثمر	کی نشاندی باغبان بیخ شجر
بس بمعنی آن شجر از میوه زاد	گر بصورت از شجر بودش ولاد
مصطفی زین گفت کادم و انبیا	خلف من باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذوفنون	زمر نحن الاخرون السابقون
گر بصورت من ز آدم زاده ام	من بمعنی جد جد افناده ام
کز برای من بدش سجده ملک	وز پی من رفت بر هفتم فلک
بس زمن زابید در معنی پدر	بس زمیوه زاد در معنی شجر

آنکه فارابی گفت که ملک را بر غیر صورتش می بیند چنانست که دانسته ای صورت حقیقی ملک وجود نفسی او است و تمثیل ملک برای روح قدسی انسان بحسب احتمال و قابلیت وی وجود اضافی ملک است بدین

. (کتاب 28 , نهج البلاغه و من کتابه علیه السلام الی معاویة و هو من محاسن الکتب) 1

151

. اعتبار و این غیر آنست .

شیخ رئیس در تعلیقات گوید : النفس اذا طالعت شيئا من الملكوت فانها لامحالة تكون مجردة غير مستصحبة القوة خيالية أو و همية او غير هما , يفيض عليها العقل الفعال ذلك المعنى كليا غير مفصل و لامنظم دفعة واحدة , ثم يفيض عن النفس الى القوة الخيالية فتتخيلة مفصلا منظما بعبارة مسموعة منظومة . و يشبه أن يكون الوحي على هذا الوجه فان العقل الفعال لا يكون محتاجا الى قوة تخيلية فيه (افاضة الوحي على النفس فيخاطب بالفاظ مسموعة مفصلة . 1)

آنکه فارابی گفت سفیری میان دو باطن از دو ظاهر گیرد , مراد از دو باطن یکی باطن مخاطب و دیگر باطن مخاطب است و همچنین دو ظاهر و مراد از سفیر تکلم و کتابت و اشارت و مانند آنها است .

آنکه گفت پس موحی الیه بباطن خود بملك متصل می گردد , این خواص نفس قدسی نبوی است که دارای خصال سه گانه است : 1 ماده کاینات مطیع اوست , 2 عالم به حقایق و مطلع به مغیبات است , 3 ذوات ملائکه را مشاهده می کند .

آنکه فارابی گفت : از دو وجه متادی می شود , يك وجه اتصال بخود ملك است و مربوط به ادراك قوه قدسیه است . و وجه دیگر بصورت محسوس در آمدن ملك و با صوات مسموعه متمثل گردیدن حقیقت . عینی کلام ملکی است .

آنکه فارابی گفت (] : و مر قوای حسی را شبه دهشتی , و مرموحی الیه را شبه غشوه ای عارض گردد) [کلمه شبه بسیار نیکو افتاده است , و سخن برای اهل سخن معلوم است . و بحث و روایات در اختلاف احوال رسول الله

. صفحه 82 , ط 1 چاپ مصر 1

152

. هنگام نزول وحی را در نصوص الحكم به تفصیل تقریر و تحریر کرده ایم .

از روایات استفاده می شود که حال رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وحی بی تمثل سنگین تر از حال او در هنگام وحی با تمثل بود و این معنی برای اهل سلوك واضح است که چون جذبہ های بی صورت دست دهد سخت در قلق و اضطراب افتند بخلاف حالتی که با حصول تمثل است .

علتش این است که در تمثل با صورت مألوف و مأنوس عالم شهادت محشور است , بخلاف خلاف آن . که با مجرد بحت است .

و علت دیگر این که عالم شهادت نشأه افتراق است , و عالم غیب عالم انفراد , لاجرم وحدت و سلطه با این است که جمع است , و آن چون متکثر ضعیف است . از این روی هر چه توجه روح انسان به عالم جمع بیشتر شود , دهشت او بیشتر است که با قوی تر روبرو می گردد .

در سادس بحار (1) از امالی شیخ باسنادش روایت کرده است : **عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال بعض اصحابنا اصلحك الله كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول قال جبرئيل و هذا جبرئيل يأمرني ثم يكون في حال أخرى يغمى عليه , قال فقال ابو عبدالله عليه السلام انه اذا كان**

الوحی من الله الیه لیس بینهما جبرئیل اصابه ذلك لثقل الوحی من الله , و اذا كان بینهما جبرئیل لم یصبه ذلك فقال قال لی جبرئیل و هذا جبرئیل .

مسائلی که در این فصل در وحی و نزول ملك عنوان کرده ایم بر مبانی ادله و براهین کتب عقلیه . حکمیہ بیان شده اند , و در صحف عرفانیہ نیز حول این مباحث لطائفی بیان فرموده اند .

پوشیده نماند که عین الفاظ قرآن مجید وحی است نه آنکه معنی آن

. صفحه 362 , طبع کمپانی 1

153

بر قلب رسول الله صلى الله عليه و آله القاء می شد و آن بزرگوار به هر لفظی که می خواست تعبیر می کرد و این مطلب از ضروریات دین مبین اسلام و صریح قرآن کریم است . لا تحرك به لسانك لتعجل به أن (علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه . 1)

و نیز یکی از مباحث شریف در این مقام , سخن در اقسام و مراتب وحی و فرق بین وحی و الهام است که باز حکیم و عارف را در هر يك مطالبی بلند است . و بسیاری از این مسائل و حقائق را در چندین نکته هزار و يك نکته به تنقیح تحریر شده می یاب ی

خداوند متعال توفیق ادراك معارف حقه که نیل به حقائق قرآن و روایات صادره از خاندان وحی است عنایت فرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء کمتر کسی است که بتواند بسیر در اینگونه عقبات کنود علمی توفیق یابد چنانکه می بینی همیشه در هر عصر عددی بسیار قلیل بوصول اینگونه دقائق فائز بودند امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود : **أن امرنا صعب مستصعب لا یحتمله**

(**الاعبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان . 2)**

امام صادق علیه السلام فرمود : **ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور**

(**منيرة او قلوب سلیمة او اخلاق حسنة . 3)**

افلاطون الهی گوید : أن شاهرق المعرفة اشمخ من أن یطیر الیه کل طائر و سرادق البصیرة احجب من (أن یحوم حوله کل سائر . 4)

شیخ اجل ابن سینا در آخر نمط نهم اشارات گوید([: جل جناب الحق عن أن یكون شریعة لكل وارد او .]) [یطلع علیه الا واحد بعد واحد

. سوره القیمة آیه 18 1

. خطبه 187 , نهج 2

. صفحه 331 , ج 1 اصول کافی معرب 3

. فصل 4 , رساله زینون فارابی 4

154

. والحمد لله رب العالمین

تبصره : در این مقام سزاوار است که بین نبوت تشریحی و انبائی فرق گذاشت تفصیل آن را در رساله نهج الولایه , و رساله انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه , و در شرح فصوص الحکم شیخ عارف محیی

. الدین عربی، ذکر کرده ایم

155

فصل دوم در قلم و لوح و کتاب، فضا و قدر، آسمان و زمین، طبقات ملائکه

156

157

این فصل از قلم و لوح و کتاب و قضا و قدر و آسمان و زمین و ملائکه در آسمان و ملائکه در زمین : یعنی طبقات و مراتب ملائکه و در انزال و تنزیل قرآن است، پس می‌گوییم

ملائکه موجودات امری الوجودند که مجرد از علانق ماده و منزله از اوصاف جسم و جسمانیات اند و لذا آنها را مفارقات گویند یعنی مفارق از احیاز و اوضاع و جهات و ابعاد و ازمنه و اوقات و حدود و امتداداتند که این همه اوصاف جسم و جسمانیاتند و ماده و مادیات بدانها وابسته اند. قلم و لوح نیز دو ملك روحانی اند پس لوح و قلم از موجودات عالم امرند مرتبه ای از آن که حائز امر واحد حق و حکم کلی است قلم است که قضا از آنجا منبعث می‌گردد، و مرتبه ای دیگر که پس از رتبه قلم است و قضا در آنجا تفصیل می‌یابد قدر است که از آن تعبیر به تقدیر می‌کنند. همچنانکه لوح و قلم آلت جمادی نیستند معنی کتاب و کتابت نیز نقش حروف و بر صفحه لوح سطحی چون کاغذ و چوب و امثال آنها نیست بلکه مراد آن تصویر حقائق وجودیه از ملك قلم به ملك لوح است.

آنچه در سرای طبیعتند مطلقا از لفظ گرفته تا عین همگی اظلال و اصنام ماورای طبیعتند بنابر این الفاظی که در این نشأه بکار می‌بریم و از آنها معانی بخصوصی اراده می‌کنیم، معانی این الفاظ نموداری و سایه و نشانه ای از معانی حقیقی و اصلی ماورای طبیعت اند که معانی از چندین عالم تنزل

158

کرده است و در هر عالمی بلباسی خود را نشان می‌دهد و در عالم ماده عنصری که رسیده اند در این لباسهای مخصوص مادی ظاهر شده اند که چون از اینجا عروج کنند هر چند بعالم اله نزدیکتر می‌شوند وحدت آنها قویتر و وجود آنها شدیدتر و احاطه وجودی آنها بیشتر می‌شود :

میزان عالم طبیعت چون بعالم امر رسد نحن الموازین القسط می‌گردد، نفخ اینجا که به نفخت فیه من روحی برسد نه دهن می‌خواهد و نه هوا و نه دمیدن، ید اینجا که یدالله شود، و جنب اینجا که جنب الله شود، و دیگر الفاظ بمعانی اینجا که آنجایی شوند همه بدین مثبت اند.

و معنای يك لفظ مطابق طبقات عوالم همه در طول هم قرار گرفته اند چنانکه در پیش گفته ایم که معانی قرآن مجید همه در طول هم اند. لوح و قلم و کتاب و کلمه و کلام نیز این چنینند. رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم فرمود: **اوتیت جوامع الكلم**، و امام صادق علیه السلام فرمود: **نحن الكلمات التامات** و در قرآن کریم فرموده است: **أن الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن**

(مریم). (1)

(انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته) 2)

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي و لوجننا بمثله مددا (3) مانفت
كلمات الله (4) و عن الصادق عليه السلام كما في الصافي او عن
اميرالمؤمنين على عليه السلام على ما قاله ابن جمهور قدس سره :
الصورة الانسانية هي اكبر حجج الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه
بيده , الخ . (5) و آياتي در كتاب و معنى آن كه در اين فصل تذكر مى دهيم

1 . سورة آل عمران آيه 46

2 . سورة النساء آيه 172

3 . سورة كهف آيه 110

4 . سورة لقمان آيه 28

5 . صفحه 12 , شرح جوشن مناله سبزواری

159

در بيان لوح و قلم از نور ولايت فروغ بگيريم يعنى از خاندان وحى و حمله قرآن مدد طلبيم و نيز از
كلام اعظم علماء در شرح و تفسير آيات و اخبار استفاده كنيم :

جناب رئيس المحدثين ابن بابويه صدوق در رساله اعتقادات گوید : اعتقادنا فى اللوح و القلم انهما
ملكان .

جناب شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی در اعمال ماه رجب كتاب عظيم الشأن مصباح
المتهدد . (1) از امام ابوالحسن على بن محمد كه امام على نقى صلوات الله عليه است , روايت کرده
است كه : **انه كان يدعو بهذا الدعاء يا نور النور يا مدبر الامور .** تا اينكه فرمايد
: **اسئلك يا مولاي بالفجر و الليالى العشر و الشفع و الوتر و الليل اذا يسر**
: **و بما جرى به قلم الاقلام بغير كف و لا ابهام و باسمائك العظام , الخ** .

آنكه صدوق فرمود , اعتقادنا فى اللوح و القلم انهما ملكان . عبارت روايتى است كه در معانى الاخبار
باسنادش از ابراهيم كرخى روايت کرده است قال **سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن**
(اللوح و القلم فقال هما ملكان .) 2)

و نيز در معانى الاخبار در تفسير آيه شريفه ن و القلم و ما يسطرون باسنادش از سفیان الثورى
روايت کرده است قال : **سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن ن فقال عليه**
السلام هو نهر فى الجنة قال الله عزوجل احمد فجمد فصار مدادا ثم قال
عزوجل للقلم اكتب فسطر القلم فى اللوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن
الى يوم القيمة فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور و اللوح لوح من
نور . قال سفیان فقلت له يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله بين لى
امر اللوح و القلم و المداد فضل بيان و علمنى مما علمك

1 . صفحه 556 و 557

2 . صفحه 90 , بحار , ج 14 , طبع كمپانى

160

الله فقال يا ابن سعيد لولا انك اهل للجواب ما أحببتك فنون ملك يودى الى القلم و هو ملك و القلم يودى الى اللوح و هو ملك , و اللوح يودى الى اسرافيل و اسرافيل يودى الى ميكائيل و ميكائيل يودى الى جبرئيل و جبرئيل يودى الى الانبياء والرسل عليهم السلام قال ثم قال لى قم يا سفيان فلا آمن عليك . (1)

سفيان صوری همان صوفی معروف است که ابو عبدالله سفيان بن سعيد ثوری کوفی است از امام صادق عليه السلام روایت کرده است و دستور العملهای بسیاری از امام صادق عليه السلام دارد و ثوری بفتح ثاء مثلثه منسوب به ورین عبد مناة است که یکی از اجداد او است .

جمع کثیری از اعیان علماء و حمله روایات از آن جمله عبدالرزاق ابن همام صنعانی صاحب کتاب مصنف از او روایت می کنند وفات او در سنه حدود صد و شصت و یک بوده است , در تقریب ابن حجر . و حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی و روضات الجنات خوانساری شرح حالش بتفصیل مذکور است .

در کلمه صوفیه سخنها بسیار گفته اند و حقیقت آن صوفیه باسین است چنانکه علامه کبیر ابوریحان بیرونی رحمة الله در کتاب ماللهند . (2) فرموده است : السوفیه و هم الحكماء فان سوف باليونانية الحکمة و بها سمى الفيلسوف پیلانوسوپا ای محب الحکمة و لما ذهب فی الاسلام قوم الى قریب من رأيهم سمو باسمهم و لم يعرف اللقب بعضهم فنسبهم للتوکل .

در این حدیث شریف امام علیه السلام اول ن را به نهر تفسیر فرمود و نهر را به مداد پس از آن فرمود که مداد و قلم و لوح همه نورند و چون سفيان ثوری توضیح بیشتر از امام علیه السلام خواست و امام هم او را اهل جواب

. بحار , صفحه 1490 1

. صفحه 24 , طبع حیدر آباد دکن 2

161

دید فرمود که ن ملك است و قلم و لوح نیز ملكند . و اگر بیان بیشتر طلب می کرد و امام جواب دادن آنرا صواب می دید معنی ن و قلم و لوح روشنتر و ادق والطف از آنچه که فرموده بود ظهور می پیوست .

ن را به نهر و نهر را بمداد تفسیر کرده است که اینهمه کلمات وجودیه از قلم اعلی بر لوح نقش بسته است باید مداد آن نهری باشد و این مداد را به نور وصف فرموده است چون که کلمات پدید آمده از او نورند یعنی وجود نور است , مداد و نهر چون قلم و لوح در روایات باوصف چندی وصف شده است که : برخی از آنها را نقل می کنیم :

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال ان اول شىء خلق الله القلم ثم خلق النون وهى الدواة , ثم قال له : اكتب , قال : و ما اكتب ؟ قال : ما كان و ما هو كائن الى يوم القيمة من عمل او اثر اورزق او اجل فكتب ما يكون و ما هو الى يوم القيمة و ذلك قوله ن و القلم و ما يسطرون ثم ختم على فم القلم فلم ينطق و لا ينطق الى يوم القيمة ثم خلق الله العقل (فقال و عزتى لاكملنك فيمن أحببت و لا نقصنك فيمن أبغضت . (1)

و عن معوية بن قرة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله ن و القلم و ما

(يسطرون قال لوح من نور و قلم من نور يجرى بما هو كائن الى يوم القيمة .) 2)

و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله : النون اللوح

(المحفوظ و القلم من نور ساطع .) 3)

و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله أن بين يدي الرحمن تبارك و تعالى للوحا فيه ثلاثمائة و خمس عشرة شريعة يقول

. صفحه 91 , ج 14 , بحار و تفسير الدر المنثور فى تفسير سورة ن و القلم 1

. صفحه 91 , ج 14 , بحار و در منثور در تفسير سوره قلم 2

. صفحه 91 , ج 14 , بحار و در منثور 3

162

الرحمن و عزتى و جلالى لايجينى عبد من عبادى لايشرك بى شيئا فيه واحدة منكن الا ادخلته الجنة .) 1)

و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله : خلق الله لوحا من درة بيضاء دفتاه من زبرجدة خضراء كتابه من نور يلحظ اليه فى كل يوم ثلاثمئة و ستين لحظة يحيى و يميت و يرزق و يعز و يذل و يفعل ما يشاء .

و عن عبادة بن الصامت قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول أن اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فجرى بما هو كائن الى

(الابد .) 2)

تفسير على بن ابراهيم : عن عبدالرحيم بن القصير عن ابى عبدالله عليه السلام قال سألته عن ن و القلم قال ان الله خلق القلم من شجرة فى الجنة يقال له الخلد ثم قال لنهر فى الجنة كن مدادا فجمد النهر و كان اشد بياضا من الثلج و احلى من الشهد ثم قال للقلم اكتب قال يا رب ما اكتب قال اكتب ما كان و ما هو كائن الى يوم القيمة فكتب القلم فى رق اشد بياضا من الفضة و اصفى من الياقوت ثم طواه فجعله فى ركن العرش ثم ختم على فم القلم فم ينطق بعد و لا ينطق ابدا فهو الكتاب المكنون الذى منه النسخ كلها اولستم عربا فكيف لا تعرفون معنى الكلام و ا حد كم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب اوليس انما ينسخ من كتاب آخر من الاصل و هو (قوله انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون .) 3)

و فى الدر المنثور فى تفسير ن و القلم و ما يسطرون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان اول ما خلق الله القلم و الحوت قال اكتب ما اكتب قال كل شىء كائن الى يوم القيمة ثم قرأ ن و القلم و ما

. صفحه 91 , ج 14 , بحار 1

. صفحه 91 , ج 14 , بحار و تفسير الدر المنثور فى تفسير سوره ن و القلم 2

. صفحه 89 , ج 14 , بحار 3

. يسطرون فالنون الحوت و القلم القلم

و فيه ايضا عن ابن عباس في قوله ن والقلم قال **قال رسول الله صلى الله عليه وآله النون المسكة التي عليها قرار الارضين و القلم الذي خط به ربنا عزوجل . القدر خيره و شره و نفعه و ضره و ما يسطرون قال الكرام الكاتبون**

و فيه ايضا عن ابن عباس قال اول ما خلق الله القلم فأخذه بيمينه و كلتا يديه يمين و خلق النون و هي الدواة و خلق اللوح فكتب فيه ثم خلق السموات فكتب ما يكون من حينئذ في الدنيا الى أن تكون الساعة . من خلق مخلوق او عمل معمول بر او فجور و كل رزق حلال أو حرام رطب أو يابس

. و فيه عن عباس أن اشباه هذا قسم الله و هي من اسماء الله

و فيه ايضا عن ابن عباس قال ان اول شئ ع خلق الله القلم فقال له اكتب فقال يا رب و ما اكتب قال اكتب القدر فجرى من ذلك اليوم ما هو كائن الى أن تقوم الساعة ثم طوى الكتاب و ارتفع القلم و كان عرشه على الماء فارفع بخار الماء ففتقت من السموات ثم خلق النور فلبست الارض عليه و الارض على ظهر النون فاضطرب النون فمادت الارض فأثبتت بالجبال فأجبال لتفخر على الارض الى يوم القيامة ثم قرأ ابن عباس ن والقلم و ما يسطرون

قول ابن عباس در اينگونه مسائل از آن روی سند است كه تفسير را از رسول الله صلى الله عليه وآله و اميرالمؤمنين عليه السلام فرا گرفته است و روايات ديگر معاضد گفتار او بسيار است از اين روی . كشف روايت بودن گفتار او مي شود

در روايتي از اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه اسم حوتي كه زمين بر آنست يهموت است و در بعضي از نسخه ها بلهوت است قال الشاعر :

مالی اريکم کلکم سکوتا

و الله ربى خلق البلهونا

و في المجمع عن الباقر عليه السلام ن نهر في الجنة قال له الله كن مدادا فجمد و كان ابيض من اللبن و أحلى من الشهد ثم قال للقلم اكتب فكتب (القلم ما كان و ما هو كائن الى يوم القيمة . 1)

و في الخصال عنه عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله عشرة اسماء خمسة في القرآن و خمسة ليست في القرآن فاما التي في (القرآن محمد و احمد و عبدالله و يس و ن . 2)

و في العلل باسناده عن يحيى بن ابى العلاء الرازي أن رجلا دخل على أبى عبدالله عليه السلام فقال جعلت فداك اخبرني عن قول الله عزوجل ن والقلم و ما يسطرون قال و التفت ابو عبدالله عليه السلام اليه و قال : اما نون فكان نهرا في الجنة اشد بياضا من الثلج و احلى من العسل قال الله عزوجل له كن مدادا فكان مدادا ثم اخذ شجرة فغرسها بيده ثم قال واليد القوة و

ليس بحيث تذهب اليه المشبهه ثم قال لها كوني قلما ثم قال له اكتب فقال يا رب و ما اكتب قال ما هو كائن الى يوم القيمة ففعل ذلك ثم ختم عليه و قال و لاتنطقن الى يوم الوقت المعلوم . (3) اين حديث در چند مطلب است . كه ما مورد حاجت از آنرا نقل كرديم .

الدر المنثور عن ابي نعيم في الحلية عن علي عليه السلام مرفوعا قال الكرسي لؤلؤ والقلم لؤلؤ و طول القلم سبعمائة سنة و طول الكرسي حيث (لايعلمه الاالعالمون) . 4)

و في مسائل عبدالله بن سلام حيث يسئل رسول الله صلى الله عليه

1 . تفسير صافى سوره ن و القلم

2 . تفسير صافى سوره ن و القلم

3 . صفحه 90 , ج , 14 , بحار 3

4 . ج 14 , بحار صفحه 90

165

و آله عن اشياء قال : لم سمى يوم السبت سبتا قال هو يوم و كل فيه مع كل من المخلوقين ملكان عن يمينه و شماله يكتبان الحسنات و السيئات فالذى عن يمينه يكتب الحسنات والذى على شماله يكتب السيئات قال صدقت يا محمد

فاخبرنى اين مقعد الملكين من العبد و ما قلمهما و دواتهما و ما لوحهما و ما مدادهما ؟ قال صلى الله عليه و آله يا ابن سلام مقعدهما بين كتفيه و قلمهما لسانه و دواتهما ريقه و لوحهما فؤاده يكتبان اعماله الى مماته قال صدقت يا محمد

اخبرنى كم طول القلم و كم عرضه و كم اسنانه و ما مداده و ما اثر مجراه ؟ قال طول القلم خمسانه عام له ثمانون سنا يخرج المداد من بين اسنانه و يجرى فى اللوح المحفوظ بما هو كائن الى يوم القيمة . بامرالله عزوجل قال صدقت يا محمد

قال فاخبرنى كم لله من نظرة فى خلقه فى كل يوم و ليلة قال ثلاثمائة و ستون نظرة فى كل نظرة يحيى و يميت و يمضى و يقضى و يرفع و يضع و يسعد و يشقى و يذل و يقهر و يغنى و يفقر قال صدقت يا محمد (.) 1)

در اين حديث بيان عرض قلم نشده است و شايد در طبع ساقط شده باشد و از اختصاص روايت آن نقل مى شود .

فى الكافى عن ابي عبدالله عليه السلام أن الله خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له ادبر فأدبر ثم قال له اقبل فأقبل فقال الله تعالى خلقتك خلقا عظيما و كرمتك على جميع (خلقى الحديث) . 2)

و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله أن بين يدي

1 . صفحه 172 , خريده ابن الوردى

حديث 14 , كتاب العقل و الجهل من الكافي 2

166

الرحمن تبارك و تعالى للوحا فيه ثلثمائة و خمس عشرة شريعة يقول الرحمن و عزتى و جلالى
(لايجينى عبد من عبادى لايشرك بى شيئا فيه واحدة منكن الأدخلته الجنة . 1)

قال ابن عباس اول ما خلق الله القلم ثم قال اكتب ما هو كائن الى يوم القيمة قال و هو قلم من نور طوله
. كما بين السماء و الارض .

و روى مجاهد عنه قال ان اول ما خلق الله القلم فقال اكتب القدر فكتب ما هو كائن الى يوم القيمة و انما
(يجرى الناس على امر قد فرغ منه . 2)

و فى سعد السعوى فى حديث الملكين الموكلين بالعبد انهما اذا ارادا النزول صباحا و مساء ينسخ لهما
اسرافيل عمل العبد من اللوح المحفوظ فيعطيهما ذلك فاذا صعدا صباحا و مساء بديوان العبد قابله اسرافيل
(عليه السلام بالنسخ التى انتسخ لهما حتى يظهر انه كان كما نسخ منه . 3)

**الاختصاص سال ابن سلام النبى صلى الله عليه و آله عن ن والقلم قال
النون اللوح المحفوظ و القلم نور ساطع و ذلك قوله ن و القلم و ما
يسطرون قال صدقت يا محمد .**

فاخبرنى ما طوله و عرضه و ما مداده و اين مجراه قال طول القلم خمسمائة سنة و عرضه مسيرة
ثمانين سنة له ثمانون سنا يخرج المداد من بين اسنانه يجرى فى اللوح المحفوظ بامر الله و سلطانه قال
. صدقت يا محمد .

فاخبرنى عن اللوح المحفوظ مما هو قال من زمردة خضراء اجوافه اللؤلؤ بطانته الرحمة قال صدقت يا
محمد .

فاخبرنى كم لحظة لرب العالمين فى اللوح المحفوظ فى كل يوم و

. صفحه 91 , ج 14 بحار 1

. صفحه 88 , ج 14 بحار 2

. مناط الاحكام طالقانى رحمة الله 3

167

. ليلة قال ثلاثمائة و ستون لحظة

بيضاوى در تفسير انوار التنزيل در معانى ن گويد : ن من اسماء الحروف و قيل من اسماء الحوت و
المراد به الجنس او اليهموت و هو الذى عليه الارض او الدواة فان بعض الحيتان يستخرج منه شىء اشد
. سوادا من النقش يكتب به .

سبحان الله كه در كتب تراجم حيوانات نوشته اند كه برخى از ماهيان , مواد سياهى از خود اخراج مى
. كند به طورى كه براى جلوگیری دشمن آب دريائى اطراف خود را سياه مى كند تا دشمن بدو دست نيايد

و نيشابورى در تفسير غرائب القرآن گويد : و عن بعض الثقات أن اصحاب السحر يستخرجون من
بعض الحيتان شيئا اسود كالنفس او اشد سواد امنه يكتبون منه فيكون النون و هو الحوت عبارة عن

الدواة و يعضده ما روى أن النبى صلى الله عليه و آله قال اول شىء خلق الله القلم ثم خلق النون و هو الدواة ثم قال اكتب ما هو كائن من عمل او أثر اورزق أو أجل فكتب ما هو كائن و ما كان الى يوم القيمة ثم ختم على القلم فلم ينطق به الى يوم القيمة .

و فى الحديث اول ما خلق الله جوهرة فنظر اليها بعين الهيبة فانذابت و تسخت فارتفع منها دخان و زبد فخلق من الدخان السماء و من الزبد الارض . (1)

روايات اهل بيت عليهم السلام درباره لوح و قلم بسيار است خداوند متعال توفيق فهم اشارات و ادراك حقائق آنها را مرحمت بفرمايد .

پوشیده نیست که لسان قرآن و لسان اهل بيت وحی و رسالت در اين گونه مسائل از غوامض علوم است چنانکه خود آن بزرگان فرموده اند **حديثنا**

. غرائب القرآن للنیشابورى فى تفسير سوره ن و القلم 1

168

صعب مستصعب لا يَحتملُه الاملك مقرب او نبى مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان از حديث سفیان ثورى و غير آن دانسته اى که چگونه امام نون را به نهر و نهر را به مداد و مداد را به مداد نور تفسير کرده است و چون سفیان بيان بیشتر خواست به سفیان فرمود اگر تو را اهل جواب نمى يافتم جواب نمى دادم که جواب دادن ملك است و در حقيقت ملك که سخن فرمودند فرمودند که طعام ملك تسبيح و شراب . او تقدیس است و او را صفات جسم و جسمانى نمى باشد , چنانکه در فصل قبل مستوفى بيان شده است .

و در همان حديث که دقت شود معلوم گردد که امام ن را صادر اول و مقدم بر قلم معرفى فرموده است .

زیرا که فرمود : ن ملك يودى الى القلم و هو ملك , و القلم يودى الى اللوح , الخ .

پس ن صادر اول است و در حديث كافي بود که اولين خلق از روحانيين از يمين عرش از نور خداوند و خلقى عظيم و از همه مخلوق گرامى تر است . و در احاديث ديگر آمده است که صادر نخستين حقيقت محمدیه است که اول ما خلق الله نورى .

. پس ن حقيقت محمدیه است که امام فرمود رسول الله را در قرآن پنج اسم است يکى از آنهاست

و ديگر اين که ن را به مداد تفسير کرد , مدادى که نور است و همه حروف و کلمات وجودى از اين . مداد نوشته شده است پس وجود در هر جا که قدم نهاد نور است .

مداد حروف کتبی مرکب است که بهترين آن مرکب سياه است و چون از تركيب چند ماده صورت مى گيرد آن را مرکب گفته اند که يك نوع آن از دوده و زاج و مازو و صمغ ساخته مى شود . چنان که در : ملحقات اشعار نصاب ابونصر فراهى آمده است :

همسنگ دوده زاج است

همسنگ هر دو مازو

169

همسنگ هر سه صمغ است

آنگاه زور بازو

: و باز

بستان دو درم دود چراغ بی نم

صمغ عربی در او فکن چار درم

مازو دو درم نیم درم زاج سیاه

از بهر مرکبش فرو سای بهم

: در دفتر دل در وصف قرآن عینی و کتبی ثبت است که

بود قرآن کتبی آیت عین

بود هر آیات او رایت عین

الف در عالم عینی الوف است

بمانند الف دیگر حروف است

حروف کتیبش باشد سیاهی

حروف عینیش نور الهی

که اینجا یوم فصل است و جدایی است

و آنجا یوم جمع است و جدایی است

زمین بر پشت حوت است : و فرمود نون ملك یؤدی الی القلم , پس قلم از آن تعین گرفته است هم اینکه به قلم میدهد و هم اینکه زمین بر پشت اوست . بدانکه جمیع عالم جسمانی نسبت به ماورای طبیعت ارض است . بلکه هر مرتبه نازل وجود نسبت به مافوق خود ارض است و مافوق آن آسمان آن , نون حوت است که زمین بر پشت او قرار گرفته است که عالم جسمانی به روح مدبر آن که عالم امر است برقرار است و حوت در اضطراب بود چونکه حوت حیات صرف است و ان الدار الاخرة لهی الحيوان لو

(كانوا يعلمون .) 1

. سوره عنكبوت آیه 65 1

170

و حیات را قرار و سکون نیست , وحی چون لفظ حیوان و نزوان و نظائر آنها که همه حروف آنها بر وفق معانی آنها متحرك اند در حرکت است و هستی حی است بلکه یکپارچه حیات است که در فوران و جوشش است . کل یوم هو فی شأن که حق سبحانه در هر شب و روز سیصد و شصت بار در خلق نظر دارد و در هر بار شأن او لایعد و لایحصی است . مرحوم حکیم آقا علی مدرس زنوزی چه خوب گفته است :

حاک چون عنقا و آدم اوج اوست

فعل حق دریا و عالم موج اوست

در حسیض موج او بس او جهاست

موجها دریا و دریا موجهاست

و در لفظ یوم نیز باید تأمل کرد که یوم مقابل شب در نزد ما نیست زیرا که شأن خداوند در مطلق یوم و لیل و در ما قبل عالم جسمانی نیز جاری است و حال این که لیس عند ربك صباح و لامساء . بلکه ظهور تجلیات اسما و صفات خداوند است که از ظهور تعبیر به یوم شده است .

در اینجا حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام که ثقه الاسلام کلینی در باب حدوث اسماء اصول

کافی به اسنادش از ابراهیم بن عمر از آنجناب روایت کرده است بیاوریم که آن حدیث از اسرار مکنون و از غوامض علوم است و به اشاراتی که در این رساله شده است تا حدی توان بفهم آن وقوف یافت و بطور اجمال مضمون این حدیث بر طبق مفاد لفظ در تقریب مطلب این مقام که در آن بحث می کنیم مفید است :

قال عليه السلام ان الله تبارك و تعالی خلق اسما بالحروف غير متصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ , منفى عنه الاقطار , مبعده عنه الحدود , محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على

171

اربعه أجزاء معاليس منها واحد قبل الاخر , فاطهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله و تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء اربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوباً اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لاتأخذه سنة و لانوم العليم الخبير السميع الحليم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المآمن المهيم المنشيء البديع الرفيع الجليل الكريم الرزاق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما كان من الاسماء الحسنی حتى تتم الثلاثة مائة و ستين اسما . فهي نسبة لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلاثة اركان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالی قل ادعوا الله او ادعوا (الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی .) 1

امام عليه السلام فرمودند : بدرستی که خداوند تبارك و تعالی اسمی را خلق فرمودند که بصوت حروف متصوف نبود , و بلفظ گفته نمی شد , و بشخص مجسد نبود , و بتشبيه موصوف نبود , و به رنگارنگ شده نبود , اقطار (طول و عرض و عمق) از او منفی است , و حدود از او دور , و از حس هر متوهمی محجوب است , پوشیده آشکار است , پس خداوند آنرا يك كلمه تام بر چهار جزء قرار داد که همه اجزاء با هم بودند , هیچیک از آن اجزاء چهارگانه پیش از دیگری نیست .

پس خداوند از آن چهار اسم سه اسم را بسبب فاقه و احتیاج خلق بدانها ظاهر فرمود . و از آن چهار یکی را از خلق محجوب فرمود و آن اسم

. ج 1 , معرب صفحه 187

172

. مکنون و مخزون است .

. و این اسمائی که ظاهر شدند ظاهر : الله و تبارك و تعالی است

و خداوند سبحان برای هر اسمی از این اسماء سه گانه چهار رکن مسخر فرمود , پس ارکان دوازده رکن است . سپس برای هر رکنی سی اسم که , فعل هر يك اسم منسوب بدان رکنها باشد آفرید , یعنی هر اسم مشتق از فعل باشد که دلالت بر صفاتی کند که لایق آن رکن باشد نه جامد که دلالت بر صفات آنها

نکند و آن رحمن، رحیم، ملک، قدوس، خالق، باری، مصور، حی، قیوم، لاتاخذہ سنة و لانوم، علیم، خبیر، سمیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیم، منشی، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، رازق، محیی، ممیت، باعث، وارث است.

این اسماء و دیگر اسماء حسنی تا سیصد و شصت اسم تمام و کامل گردد. پس این اسماء نسبت آن سه اسم اند و آن اسماء سه گانه ارکانند و آن يك اسم مکنون مخزون باین اسماء سه گانه محبوب شده است. این است قول خداوند تعالی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ماتدعوا فله الاسماء الحسنی

هر يك از سه اسم ظاهر: الله و تبارك و تعالی، را دوازده رکن و هر رکن را سی اسم فعل است. سه ضرب در چهار ضرب در سی، سیصد و شصت گردد.

آیا اسماء الله زائد بر ذات اند یا عین ذات اند؟ جواب این که هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن. تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

چون در تطابق عوالم و مظاهر این سیصد و شصت اسم سخن رود يك مرتبه ظهور آن را در درجات دانه می یابیم که هر دانه اعم از دوائر عظام و صغار سیصد و شصت درجه است که خداوند رفیع الدرجات است چنانکه این اسم شریف در قرآن کریم آمده است و رفیع به حساب جمل

173

سیصد و شصت می شود. سبحان الله که دانه فلك دوازده برج است و هر برجی را سی درجه و مجموع درجات سیصد و شصت است. تا از این اشارات و لطائف حدیث صادق آل محمد صلوات الله علیهم چه حقائقی توان ادراک کرد.

الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر ز منقار

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید

که خوش نقشی نمودی از رخ یار

سخن سر بسته گفتی با حریفان

خدا را زین معما پرده بردار

ن، به حوت و به مداد و دوات تفسیر شده است. و از حوت دریا مرکب گیرند و نویسند. چه کلماتی از این مرکب بر الواح، و چه کلمات نوری از مداد نوری آن حوت بر الواح اشیاء پدید آمد؟

جو قاف قدرتش دم بر قلم زد

هزاران نقش بر لوح عدم زد

. و پوشیده نیست که حیات حوت به آب است و کان عرشه علی الماء

آن مداد را تعبیر به نهر فرمود که این همه کثرات نوری را باید بقدر نهر مداد باشد آنهم نهری که از برف سفیدتر و از انگبین شیرینتر و قلم آن از شجره خلد. مداد و لوح و قلم همه نورند و در عین حال همه اسماء الله اند و خداوند باین اسماء سوگند یاد می کند اسمایی که بصورت حروف متصوت نمی باشند و به لفظ گفته نمی شوند و الوان و ابعاد و حدود از آنها منفی اند خلاصه از صفات جسم و جسمانیات منزله اند، و اسماء حسنی و کلمات تامه اویند، و پوشیده آشکارند، و امام می گوید ما کلمات تامه حق و اسماء حسنی الهی هستیم.

بزرگی این نهر چه قدر است؟ باید ببینیم کلماتی که بدین نهر بر الواح

174

نوشته شده چه قدر است؟ تا مگر آنگاه به عظمت نهر پی برد. حق سبحانه فرمود: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدده من بعده سبعة ابحر مانفذت کلمات الله (1) و فرمود: قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لوجننا بمثله مددا. (2) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

و دیگر این که زمین بر پشت حوت است، و ن هم به حوت تفسیر شده است، و هم در حدیث دیگر به سمکه. اصل لغت سمک بلندی از هر چیز است که سقف خانه سمک است، و آسمان سمک. و سمک الله السماء بلند گردانید خدای آسمان را. سمکه ن هم آسمانی است که کواکب بشمار موجودات بر این آسمانند. و در عین حال اگر گویی رق منشور است که این همه کلمات وجودی بر آن مسطوراند، مقبول است.

شیخ صدوق رحمه الله در توحید باسنادش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: **ان الله عزوجل عمودا من باقوتة حمراء رأسه تحت العرش و اسفله علی ظهر الحوت فی الارض السابعة السفلی فاذا قال العبد لاله الا الله اهتز العرش و تحرك العمود فيقول الله تبارك و تعالی اسكن يا عرشى فيقول كيف اسكن و انت لم تغفر لقائلها فيقول الله تبارك و تعالی اشهد و املاکتی انی قد غفرت لقائلها** در این حدیث بلند باید دقت بسزا کرد تا از انضمام آن با دیگر احادیثی که نقل کردیم چه نتیجه حاصل گردد اگر اهل لسانی در بیان آن باربعین قاضی سعید که حدیث اول آنست رجوع شود.

در احادیث آمده است که **اول ما خلق الله العقل، اول ما خلق الله نوری، اول ما خلق الله روحی، اول ما خلق الله القلم، اول ما خلق الله الملك**

. سوره لقمان، آیه 28 1

. سوره کف، آیه 110 2

175

کروبی، و اول ما خلق الله النور. و در حدیث دیگر **اول مخلوق هو الهوی**. و ابو جعفر امام باقر علیه السلام در حدیثی که رجل شامی آن بزرگوار را از اولین مخلوق می پرسد گفتار امام باین جمله می رسد **ولکنه اذلاشیء غیره و خلق الشیء الذی جمیع الاشیاء منه و هو الماء الذی خلق الاشیاء منه فجعل نسب کل شیء الی الماء و لم يجعل للماء نسبا یضاف الیه الحدیث**. حدیث را جناب کلینی در روضه کافی باسنادش از محمد بن عطیه روایت کرده است.

و در حدیث دیگر که از غرائب القرآن نقل کردیم از رسول الله صلی الله علیه و آله است که اولین مخلوق جوهره ای بود که خداوند بعین هیبت در آن نگرست پس آب شد و گرم شد که دود و کفک از آن (برآمد دود آسمان شد و کف زمین ثم استوی الی السماء و هی دخان). (1)

و در حدیث دیگر بود که اول ما خلق الله، القلم و الحوت. و از همان حدیث و احادیث دیگر استفاده

می گردد که **اول ما خلق الله، الحوت** . باری الفاظ و عبارات برای معانی چون لباسهای گوناگون برای افراد انسانی اند .

دیده ای خواهیم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

قلم را بطول پانصد سال راه و بعرض هشتاد سال و در روایت امیر علیه السلام بطول هفتصد سال راه و در بعضی از روایات بطول بین آسمان و زمین تعریف کرده اند آنرا هشتاد دندان است که مرکب از آن دندانها بر لوح محفوظ بامرالله تعالی جاری می شود و قلم هم نور است و نوشته هم نور و نویسندگان کرام کاتبون و این قلم در دستی است که مراد از دست قوه است نه چنانکه مشبیه پندارند و این قلم الاقلام است که بدون کف و ابهام از وی قضای الهی جاری می گردد . قضا حکم کلی است که در آن تفصیل و تمیز و

. سوره فصلت , آیه 12

176

تقدیر نیست چون بر لوح نشیند و اندازه و حد گیرد آنگاه قدرش گویند . قضا از قلم منبعث می گردد و قدر از لوح , و قلم قدر را می نویسد , و مراتب کلمات تا بدین نشأه شهادت مطلقه رسید . و قلم را هشتاد دندان است و لوح را سیصد و پانزده شریعت که هر شریعت به جنت کشاند .

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابن سلام فرمود : بطانت لوح رحمت است .

و در روایت امام صادق علیه السلام , لوح را به رق تعبیر فرمود . رقی که از نقره سفیدتر و از یاقوت صافی تر است .

و فرمود : آن کتاب مکنون است که همه نسخه ها از وی استنساخ می شود . و بر دهن قلم مهر زده شد که تا قیامت نطق ندارد , نوشتنی ها نوشته شد .

فرمودند : قلم لؤلؤ است . باز فرمودند نور است . و باز فرمودند از شجر خلد است . و باز فرمودند . ملك است .

و لوح هم محفوظ از محو و زوال است . و حق سبحانه فرمود : یحوالله مایشاء و یثبت و عنده أم الكتاب . (1) پس بنگر که محو و اثبات در کدام مرتبه است , و لوح محفوظ در کدام مرتبه , و ام الكتاب چیست و در چه مرتبه است .

و امام فرمود که لوح محفوظ ملکی است که به اسرافیل می رساند و اسرافیل به میکائیل و میکائیل به جبرئیل و جبرئیل به انبیاء و رسل صلوات الله علیهم .

رسول الله فرمود لوح از در سفید است و دفتانش زبرجد سبز و باطن لوح هم چون باطن قلم رحمت است این رق منشور برای کلمات کتاب بزرگ

. سوره رعد آیه , 30

177

آفرینش چون هیولی است که رق منشور صورتهای بیشمار عالم طبیعت است . امام صادق علیه السلام

به عبدالرحیم قصیر فرمود: که آنچه قلم در رق سفیدتر از نقره و صافی تر از یاقوت نوشت کتاب مکنونی است که اصل همه نسخه ها است و دیگر نسخه ها از آن اصل استنساخ می شود. خداوند متعال (در قرآن کریم فرموده است: و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. 1)

انزال دفعی است و تنزیل تدریجی، آن کلی است و این جزئی، آن اصل است و این فرع. در خزائن قضا است که ام الكتاب است و اصل نسخه ها بقدر معلوم تنزیل می یابد که به تقدیر در می آید و آن را قدر گوئیم.

بدان که امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع البیان که بیان ارتباط سور و آیات قرآنی می فرماید، مرادش ((قرآن انزالی)) است که یکبارگی در قلب خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شده است ((انا انزلناه فی لیلة القدر))، نه قرآن تنزیلی که در مدت بیست و سه سال نجومی به حسب مناسبات و اوضاع و احوال و رویدادهای خاص به تدریج در خارج اعنی در ظرف زمان نازل شده است ((و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا)) (2)، قرآن در مقام جمع است و انزالی، و فرق در مقام نشر است و تنزیلی فافهم. به نکته 573 کتاب ما هزار و یک نکته، و دو کتاب دیگر ما ((انسان و قرآن)) و ((فصل الخطاب)) در این امر رجوع شود.

بعضی ((ن)) را از اسماء سوره دانسته اند. و امام صادق علیه السلام فرمود: نهی در بهشت است. و علم در تأویل به آب بر می گردد، پس ن مرتبه ای از مراتب عالم است. و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم با جمیع مراتب عالم متحد است، و مراتب عالم مراتب سعه وجود است و

. سوره حجر آیه 21

. سوره الاسراء، آیه 107

178

سوره ظهور آن مراتب است و حق مساوی وجود است و ن اسم آن سوره است. و ن و قلم و لوح ورق منشور و کتاب مسطور و دیگر مراتب وجود، از جهتی و لحاظی همه مراتب علم خداونداند.

باز سخن در مراتب نزول و ظهور قرآن مجید پیش می آید، چند آیه از قرآن بیاوریم تا از سیر در این آیات چه حقایقی تحصیل گردد.

: سفر باید کرد که در آن فوائد بسیار است

- 1) (و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین .)
- 2) (قال علمها عند ربی فی کتاب لایضل ربی و لا ینسی .)
- 3) (الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء و الارض ان ذلك فی کتاب علی الله یسیر .)
- 4) (و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین .)
- 5) (لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلك و لا اکبر الا فی کتاب مبین .)
- 6) (و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب ان ذلك علی الله یسیر .)
- 7) (و کل شیء احصیناه فی امام مبین .)
- 8) (و انه فی ام الكتاب لدنیا لعلی حکیم .)

- . . سورة هود آيه 17
- . . سورة طه آيه 53
- . . سورة الحج آيه 71
- . سورة النمل آيه 76 - 4
- . سورة سبا آيه 4 - 5
- . سورة فاطر آيه 12 - 6
- . سورة يس آيه 12 - 7
- . سورة زخرف آيه 5 - 8

179

- (و عندنا كتاب حفيظ . 1)
- (و كتاب مسطور في رق منشور . 2)
- ما اصاب من مصيبة في الارض و لا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها ان ذلك على الله يسير
- (لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم . 3)
- (ن والقلم و ما يسطرون . 4)
- (و كل شيء ء احصيناه كتابا . 5)
- (بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ . 6)
- (و انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين . 7)
- (و كل شيء ء فعلوه في الزبر و كل صغير و كبير مستطر . 8)
- آيا كتاب و كتاب مبين و كتاب مسطور و ام الكتاب و امام مبين و لوح محفوظ و زبر و نظائر آنها در اين آيات و آيات ديگر هر يك اسم يك حقيقت جداگانه مي باشد يا اينكه همه دلالت بر يك حقيقت دارند جز اينكه بعنايات و عناوين مختلف باسامي گوناگون تعبير شده اند از بحث و فحص در آيات و اخبار و قواعد عقلي، وجه دوم متعين است .
- در تفسير قمي در تفسير سوره يس گويد : كل شيء ء احصيناه في امام مبين اي في كتاب مبين و هو محكم . **و قال على عليه السلام : انا و الله الامام**

- . سورة ق آيه 15
- . سورة طور آيه 24
- . سورة حديد آيه 23
- . سورة قلم آيه 2
- . سورة النبا آيه 30
- . سورة بروج آيه 23
- . سورة واقعه آيه 83
- . آخر سورة قمر 8

180

. المبين ابين الحق من الباطل و رثته من رسول الله صلى الله عليه و آله

و فی معانی الاخبار باسناده الی ابی الجارود عن ابی جعفر عن جده علیهم السلام **عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث انه قال فی علی علیه السلام انه الامام الذی احصى الله تبارک و تعالی فیہ کل شیء** .

شیخ حر عاملی قدس سره در آخر باب پنجم جلد دوم فصول مهمه از مجالس به اسنادش عن ابی الجارود **عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام قال : لما نزلت هذه الاية و کل شیء احصیناه فی امام مبین قام رجلا من مجلسهما فقالا یا رسول الله هو التوریه ؟ قال لا ، قالالا فالانجیل ؟ قال لا ، قالالا فالقرآن ، قال لا ، قيل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : هذا الذی احصى الله فیہ علم کل شیء** .

در این مقام راجع به اقسام نون و قلم و عرش و حمد و قلب و قیامت به نکته 663 هزار و یک نکته رجوع شود .

آیا ممکن است که انسان به جایی برسد که بشود الامام الذی احصى الله تبارک و تعالی فیہ کل شیء که جان او لوح محفوظ گردد و عالم به آنچه در کتاب مبین است بشود و وعاء حقائق عوالم گردد ، یا ممکن نیست ؟

آن چه که از ادله عقلیه و آیات و اخبار مستفاد است البته وجه اول متعین است چنانکه در دیگر رسائل این کمترین چون نهج الولاية ، و انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه و غیر هما معنون و مبرهن است .

آیا بحث در لوح و قلم و قضا و قدر و حروف مقطعه قرآن ، به همین قدر پایان یافت ، یا این که اگر به منطق عالمی ربانی شرح داده شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؟ البته وجه دوم متعین است .

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جواب ابن سلام فرمود که دو ملک موکل بنده بین دو شانه او نشسته اند و زبانش قلمشان و آب دهانش دواتشان و روانش لوحشان است که اعمال او را تا مماتش می نویسند . گویا

181

. بین دو شانه نشستن ایشان اشاره به اشراف و اطلاع و احاطه آنان بر احوال عبد باشد

و آنکه فرمود فؤاد عبد لوح ملکین است همان است که مکرر از آیات و اخبار اشاراتی کرده ایم که (آدمی صحیفه اعمال خود است ، اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا .) 1

زبان در این حدیث قلم شد و آب دهن دوات ، صادر نخستین قلم الاقلام بود و دوات ، مظاهر قلم و لوح در عوالم به اقتضای احوال هر عالمی باید تا چه اندازه باشد ؟ از آن قلم الاقلام بگیر تا به این قلمی که اکنون در دست من است و بدان بر لوح کاغذ می نویسم .

چو من ماهی کلک آرم بتحریر

نو از نون و القلم می برس تفسیر

حالا که در کتابت و کاتب و لوح و قلم ، تا اندازه ای آشنائی حاصل شده است ، در نوشتن خداوند (متعال در دلهای مؤمنان هم تدبری شود ، اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه .) 2 آن که گفتیم (] : به اقتضای احوال هر عالم [جهتش این است که در آنجا به غیر کف و ابهام است و

در اینجا با کف و ابهام

باز اگر تأمل شود معلوم می‌گردد که هر عقلی قلم است و هر نفسی لوح . و همچنین هر ما فوقی نسبت به مادونش که آن واهب است و این متهب ، آن قلم و این لوح است . معلم و متعلم آن قلم است و این لوح . و هر فاعلی قلم و هر منفعلی لوح است . آدم قلم و حوا لوح است

آسمان مرد و زمین زن در خرد

هر چه آن انداخت این می‌پرورد

پس آسمان قلم و زمین لوح است . امیرالمؤمنین علی علیه السلام مظهر عقل کل ، و سیده نساء عالمین فاطمه صدیقه مظهر نفس کل است و

. الاسراء , 1 15

. مجادله , 2 23

182

. عقل و نفس قلم و لوح اند

شیخ عارف محیی الدین عربی در باب سیصد و شانزده فتوحات مکیه ، و قیصری در اواخر فصل اول مقدماتش بر شرح فصوص الحکم محیی الدین آنجا که گفته است : اشاره الی بعض المراتب الكلية و اصطلاحات الطائفة فیها . (1) و میرداماد در قبس عاشر قبسات (2) ، و صدر المتألهین در جلد ششم اسفار طبع اول (3) و دیگر موارد موقف هفتم آن ، در لوح و قلم و نظائر آنها مطالبی بسیار بلند و تحقیقاتی سودمند آورده اند . به خصوص در فتوحات مکیه که شیخ تضرع علمی خود را به خوبی معرفی کرد و بعد از وی در این امور به از او نگفته اند و بجز از گفتار او نیاورده اند

. و نیز متأله سبزواری در شرح اسرار دفتر سوم مثنوی (4) درن وق بیانی شیرین دارد

و از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : فؤاد عبد لوح ملکین است نیز اشارتی بدین مطلب است که سیر در عوالم انفسی راهنمای بعوالم آفاقی است که در تطبیق عالم صغیر و کبیر سخن . ها بسیار رفته است و از این مقایسه مطالبی پدید آمده است . من عرف نفسه فقد عرف ربه

از این مباحث و اشارات فوق باید پی ببری آسمانی که وحی از آنجا نازل می‌شود و ملك از آنجا فرود می‌آید چیست ؟ و بدانی که ملائکه را که مدبرات مادون خودند مراتب مختلف و مقامات و درجات متعدد (است و ما منالا له مقام معلوم . (5)

از قوای نظام هستی مطلقا تعبیر به ملائکه و املاك فرموده اند . مثلا دو

. ص 11 , ط 1 1

. ص 279 , ط 1 , و ص 299 2

. ط 1 , رحلی , 3 111

. ط 1 , 4 249

. صافات , 5 164

183

قوه شهویه و غضبیه از ملائکه ارض اند . به شرح قیصری بر فص آدمی فصوص الحکم (1) و به نکته

114 هزار و یک نکته راقم رجوع شود. معلم ثانی فارابی را در فصوص، فسی به غایت نیکو در مسائل : این فصل است که فرمود

لاتظن أن القلم آلة جمادية . و اللوح بسيط , و الكتاب (الكتابة خ ل) نقش مرقوم , بل القلم ملك [روحانی , و اللوح ملك روحانی , و الكتابة تصوير الحقائق , فالقلم يتلقى ما فى الامر من المعانى و يستودعه اللوح بالكتابة الروحانية , فينبعث القضاء من القلم , و التقدير (والقدرخ ل) من اللوح . أما القضاء فيشتمل على مضمون أمره الواحد , و التقدير يشتمل على مضمون التنزيل بقدر معلوم و فيها يسبح (يسبح , يشبح خ ل) الى الملائكة التى فى السماوات , ثم يفيض الى الملائكة التى فى الارضين ثم .] يحصل المقدر فى الوجود

ترجمه : گمان مبر که قلم آلتی جمادی است , و لوح سطحی است , و کتاب نقشی است بلکه قلم ملك روحانی است , و لوح ملك روحانی است و کتابت تصویر حقائق است . پس قلم معانی را که در عالم امر است فرا می گیرد و به کتابتی روحانی آن را به ودیعت به لوح می سپارد پس قضا از قلم منبعث می شود , و تقدیر از لوح . اما قضا مشتمل بر مضمون امر واحد او است , و تقدیر مشتمل بر مضمون تنزیل به اندازه معلوم . مقدر در این مرتبه تقدیر به ملائکه ای که در سمواتند ساطع می شود , سپس به ملائکه ای که در زمین اند فائض می شود سپس در وجود حاصل می شود

آن که فارابی فرمود [] : بر دهان قلم مهر زده شد که تا قیامت نطق ندارد [] مرحله عالییه وجود است که قلم است و بر دهان او مهر زده شده است و

. ص 77 , چاپ سنگی ط 11

184

مادون آن در تغییر و تجدد و حرکت و محو و اثبات است که قدر نشر به وفق قضای جمع است فافهم . الهیات اسفار ج 3 , ط 1 , ص 111 فصل فی الاشارة الى نسخ الكتاب مطلوبست

مباحثی عظیم در این مقام پیش می آید که به برخی از آنها در کتب و رسائل ما از قبیل [] انسان و . قرآن [] و [] قضا و قدر [] و [] خیر الاثر [] و [] گشتی در حرکت [] اشارتی شده است

: سبحان الله با این که

هر دم از این باغ بری می رسد

نازه تر از نازه تری می رسد

و حق سبحانه فرمود کل یوم هو فی شأن , باز بر دهن قلم مهر زده شده است که تا قیامت سخن نمی گوید . **قد جف القلم بما هو کائن الی یوم القیامه** . جمع بین قلم و کائن در حدیث چه قدر شیرین است . قلم در کشیم که قد جف القلم

بر قلم بر خوان حسن افسون قد جف القلم را

نا که گستاخی بپندارد سر افسانه دارم

. دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین

185

لیلة القدر و فاطمه سلام الله عليها 4

186

187

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

من عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر

(تفسیر فرات کوفی از امام صادق علیه السلام)

نظر عمده ما در این رساله این است که حضرت سیده نساء عالمین فاطمه زهرا علیها السلام لیلة القدر و یوم الله است، و نیز آشنائی به مقام رفیع لیلة القدر و یوم الله و پی بردن به عظمت سعه وجودی انسان و شرح صدر اوست که آخذ و حامل قرآنست. و در آن مبرهن می گردد که قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند و انسان بافعل همان قرآن و عرفان و برهان است.

لیلة القدر و یوم الله را مراتب و مظاهر بسیار است، چنانکه همه حقایق نظام هستی بدین منوال اند که نسبت دانی به عالی نسبت فرع به اصل و ظل به ذی ظل است. از دانی تعبیر به آیت و صنم و عکس و (ظل و نظایر آنها می کنند. قرآن کریم فرموده است. و لقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون. 1)

و از امام سیدالسااجدین علیه السلام است که: **العجب كل العجب لمن أنكر النشأة الاخرى و هوى يرى النشأة الاولى**.

و از امام ثامن الحجج علیه السلام است که: **قد علم أولوالالباب أن ما هنالك**

. سورة واقعه , آیه 63 1

188

. لا يعلم الابماهيئنا

برای تقریب به مقصود به صورت تنطیر گوئیم: هر يك از جنت و نار را در همه عوالم از حضرت علمیه تا عالم شهادت مطلقه مظاهر است. و هر يك از مظاهر، مظهر اسمی از اسماء الله است. و نیز هر يك از این مظاهر را در هر عالمی صوری و لوازمی است که لایق به همان عالم می باشند. اسمای حق سبحانه جمالی و جلالی اند، جنت مظهر جمالی و نار مظهر جلالی است. و همچنین قبر را در این نشأه افراد متشابه است، و در آن نشأه قبری روضه من ریاض الجنة است و قبری حفرة من حفر النار که وزان قبر در این نشأه و آن نشأه وزان انسان در نشأتین است، یعنی چنانکه انسان در این نشأه نوع و در تحت او افراد متشابه و متمائل اند و در آن نشأه جنس است و در تحت او انواع که اشخاص به حسب علوم و افعال و ملکاتشان به صور مختلفه اند، قبرهای این نشأه نیز افراد متشابه اند، اما قبرهای آخرت قبری روضه ای از ریاض جنت و قبری حفری از حفرة های ناراست پس قبرها خود انسانهایند.

این دو مطلب را به عنوان مثال ذکر کرده ایم که يك شیء را عوالم و مظاهر و مراتب بسیار است و در هر موطن حکمی خاص دارد، و در عین حال از غیب تا عین، وحدت هویت او محفوظ است. بر

همین منوال زمان را نیز در بعض عوالمش حیات و شعور است و ان الدار الاخرة لاهی الحيوان لو كانوا

1) يعلمون .

در نیل به مراتب لیلۃ القدر در این حدیث شریف و مانند آن که در جوامع روائی مروی است تدبر بسزا شود ، در کافی به اسنادش از زرارة روایت کرده است که **قال ابو عبدالله عليه السلام :**

التقدير فى ليلة تسع عشرة ، و الابرام فى ليلة احدى و عشرين ، و

2) الامضاء فى ليلة ثلاث و عشرين .

. سورة عنكبوت ، آیه 65 1

. وافى فيض ، ج 7 ، ص 57 ، چاپ اول رحلی 2

189

بدان که دهر روح زمان و علت آن است و نسبت دهر به زمان نسبت روح به جسد است . و به عبارت اخرى موجودات عالم دهر ، مبادی و علل وجودات زمان و زمانی هستند کما اینکه سرمدی علت دهری است ، و چنانکه روح علت جسد و مرتبه کمال آن است و جسد مرتبه ضعف علت و معلول آن است ، همچنین است زمان و زمانیات نسبت به دهر . خلاصه سرمد روح دهر است و دهر روح زمان

مثل دهر با زمان ، مثل صورت کلیه معقوله زمان ذهنی با زمان متدرج خارجی است که در حقیقت بر اساس رصین حرکت جوهریه ، مقدار سیلان طبیعت است جز این که صورت معقوله با زمان خارجی معیت وجودیه ندارد و علت آن نیست ، اما آن صورت عقلیه ای که جوهر مفارق در طول زمان و علت اوست یعنی همان روح زمان ، معیت وجودیه دارد . غرض از این تنظیم ثبات مطلق صورت معقوله و تجدد زمان خارجی است .

حال که دانسته ای دهر روح زمان و علت آن است ، و حقیقتی عقلی مفارق از طبیعت است ، بنابراین در بسیاری از مواردی که از زبان اهل بیت عصمت و وحی به زمان مانند مخاطبه با ذوی العقول خطاب می شود ، باید به لحاظ خطاب به اصل و مبدأ زمان بوده باشد که از مفارقات نوریه و دار آخرت است و دار آخرت حیات و شعور است و ان الدار الاخرة لاهی الحيوان

. از باب مثال دعای چهل و پنجم صحیفه سجادیه در وداع شهر رمضان

امام سجاد علیه السلام خطاب به ماه مبارک رمضان می کند و چندین بار وی را سلام می کند و می فرماید : **السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عيد اوليائه ، السلام عليك يا اكرم مصحوب من الاوقات و يا خير شهر فى الايام و الساعات .**

190

و به تقریر و تعبیر دیگر گوئیم : اگر در وداع زمان و سلام بدان برایت اشکال پیش آید که زمان از قبیل موجود زنده با شعور قابل صحبت و تودیع و سلام نیست ، جوابش اینکه

زمان و مکان و سایر اشیای بیجان ، اگر چه در این عالمشان و به این صورشان شاعر نیستند ولی همه آنها را در بعض عوالم عالیه حیات و شعور و نطق و بیان و حب و بغض است ، چنانکه اخبار بسیاری که در احوال عوالم برزخ و قیامت آمده است و همچنین مکاشفات اهل کشف کاشف این مطلب

است زیرا آنچه در این عالم وجود می یابد آنها را در عوالم دیگری که به حسب وجود سابق بر این عالم اند وجودی است و موجودات را در هر عالمی صور و احکام مخصوص به آن عالم است که با صور و احکام این عالم اختلاف دارد، یعنی اختلاف به حسب ظل و ذی ظل و حقیقت و رقیقت دارد و از احکام بعضی عوالم عالیتر است که هر چند در آنها موجودند دارای حیات و شعوراند. زیرا که آن دارحیات است و زنده است، چنانکه اخبار بر آن دلالت دارد و قول خداوند متعال و ان الدار الآخرة لهی الحيوان بدان اشارت دارد و از اخباری که دلالت بر حیات موجودات عالم آخرت می کند اخباری اند که در آنها آمده است فوا که بهشت تکلم دارند و سریر بهشتی به تکیه کردن مؤمن بر آنها شادی و استبشار می نماید، بلکه برخی از این اخبار دلالت بر تکلمات ارض با مؤمن و کافر دارند و این امور به این عالم حسی گویا نیستند، لذا اهل این عالم تکلمات آنها را نمی شنوند بلکه به ملکوتشان در تکلم و فرح و استبشارند.

و از این قبیل است تکلم حصار در دست رسول الله صلی الله علیه و آله که نطق و تکلم سنگ ریزه به ملکوت او است و اعجاز رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که نطق لسان ملکوت آنها را به اُسماع دنیوی اُسماع کرده است، بلکه آنچه را که نبی یا ولی معجزه کرده است از قبیل انطاق جماد و احیای آن، همه از این بابند.

191

چه این که عصای موسی و طیر عیسی، حیاتشان به ملکوتشان بوده است و ملکوت از اهل این عالم غائب است مگر این که خداوند بنا بر حکمتی برای ایشان اظهار بدارد، پس زمان در بعضی عوالمش حسی است و مر او را شعور است. بنابراین باکی نیست که زمان به حسب همان عالم خود که حسی و شاعر است طرف خطاب و تودیع قرار گیرد.

زمان را به بیان مذکور اصلی مفارق است که علت این زمان و روح آن است و با وی معیت وجودی قائل اند و شاید ((SATURNE طولی دارد. و در لغت لاتین و گریک برای زمان رب النوع بنام ساتورن اشارت به همین مطلب سامی بوده باشد.

از آنچه که در بیان لیلة القدر تذکر داده ایم دانسته می شود که لیلة القدر را به حسب نشأه عنصری زمانی، افراد متشابه و متمائل، در يك سال و یا در يك ماه بوده باشد، مثلاً در يك ماه مبارك رمضان به حسب اختلاف آفاق در یکی از آفاق شرقیه مثلاً هند شبی بیست و سوم ماه مبارك رمضان باشد که به حسب روایات اهل بیت عصمت و طهارت لیلة القدر است، و حال این که شب قبل آن در یکی از آفاق غریبه آن مثلاً ایران شب بیست و سوم ماه مبارك بوده است که در آفاق ایران رؤیت هلال ماه مبارك يك شب قبل از هند به وقوع پیوسته است که هر دو شب لیلة القدر است و به حسب آفاق متعدد است به تعدد ظلی و زمانی، چنانکه هر يك از انواع عالم ماده و مدت را وجود متفرد عقلانی است که باذن الله مدیر و مدبر افراد متکثر عنصری نوع خود است و همه آنها را در حضانت خود دارد و در شرع مقدس از آن (تعبیر به ملك موکل شده است، له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله) 1

. سوره رعد، آیه 12

و بدان که مراتب نظام هستی را بر تثلیث فرموده اند که عقل کل و نفس کل و عالم طبیعت بوده باشد و از این سه عالم به عبارات گوناگون تعبیر نموده اند، صاحب اسفار در چندین موضع آن بر این مبنی سخن گفته است و همچنین صاحب فصوص و فتوحات و دیگر از اعظم علماء و ما در این مقام به نقل حدیثی شریف که از غرر احادیث مروی از صادق آل محمد علیه السلام است تبارک می جویم و آن اینکه عزیز نسفی در انسان کامل گوید: این سخن امام جعفر صادق علیه السلام است: **ان الله تعالی خلق الملك علی مثال ملکوته، و أسس ملکوته علی مثال جبروته (لیستدل بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته . 1)**

پس بدان که هر مرتبه نازل نظام هستی، مثال و آئینه مرتبه عالی آن است و هر صغیر و کبیر از خزانه اش به وفق اقتضای هر عالم بدون تجافی تنزل نموده است تا به نشأه شهادت مطلقه رسیده است یدبر الامر من السماء الی الارض ثم يعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون (2) و **لیلة القدر** . را هم بر این منوال بدان چنانکه یوم الله را ، **فتدبر**

تعریف لیلة القدر به بیانی رفیع تر

در حدود بیست و پنج سال قبل، در فرخنده روزی به محضر مبارک علم علم و طود تحقیق، حبر فاخر و بحر زاخر آیت حق استاد بزرگوار جناب حاج شیخ محمد تقی آملی کساح الله جلابیب رضوانه، تشرف حاصل کرده بودم. در آن اوان در لیلة القدر تحقیق می نمودم و به نوشتن رساله ای در لیلة القدر اشتغال داشتم و مطالبی بسیار در این موضوع جمع آوری کرده بودم، به همین مناسبت از لیلة القدر سخن به میان آوردم و نظر

. صفحه 180 ، و صفحه 1375

. سوره سجده ، آیه 26

شریفش را در بیان آن استفسار نموده ام. از جمله اشاراتی که برایم بشارات بوده است مبذول داشتند اینکه فرمودند: به بیان امام صادق علیه السلام که جده اش صدیقه طاهره علیها السلام را لیلة القدر خوانده است و لیلة القدر را به آنجناب تفسیر فرموده است دقت و تدبر نمایید.

پس از آن برای تحصیل حدیث فحص بسیار کرده ایم تا به ادراک آن در تفسیر شریف فرات کوفی: رضوان الله تعالی علیه که حامل اسرار ولایت است توفیق یافته ایم و صورت آن این است:

فرات قال حدثنا محمد بن القسم بن عبید معننا عن ابی عبدالله علیه السلام قال: انا انزلناه فی لیلة القدر، اللیلة فاطمة و القدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر، و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها، او معرفتها الشك من ابی القسم. قوله و ما ادريك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی خیر من الف مؤمن و هی أم المؤمنین تنزل الملائكة و الروح فیها و الملائكة المؤمنون الذین یملكون علم آل محمد صلی الله علیه و آله و الروح القدس هی فاطمة باذن ربهم من كل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی حتی یخرج القائم. (1)

در این حدیث شریف حضرت امام صادق علیه السلام جده اش حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام را لیلۃ القدر معرفی فرمود، چرا حضرت صدیقه علیها السلام لیلۃ القدر نباشد و حال آن که یازده قرآن ناطق در این لیلۃ نازل شده است. حدیث یاد شده خیلی بلند و متضمن مباحثی عرشی است.

قرآن کریم که عصاره حقائق بی کران جهان هستی است بر انسان کاملی که مخاطب به الم نشرح لك صدرك است بطور نزول دفعی و یکبارگی نازل شده است. در لغت عرب انزال نزول دفعی است و تنزیل نزول

. صفحه 218، طبع نجف 1

194

تدریجی انا انزلناه فی لیلۃ القدر (1) انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلا (2) انسان به فعلیت رسیده . قرآن ناطق است .

امام صادق علیه السلام فرمود: من عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلۃ القدر .

مبانی عقلی و نقلی داریم که منازل سیر حبی وجود در قوس نزول، معبر به لیل و لیالی است، چنانکه در معارج ظهور صعودی به یوم و ایام. بعضی از لیالی لیالی قدراند و بعضی از ایام، ایام الله. از این اشارات در انا انزلناه فی لیلۃ القدر و در حدیث مذکور و نظائر آنها تدبیر بفرما، اقرأ وراق.

این فاطمه علیها السلام که لیلۃ القدر یازده کلام الله ناطق است امام صادق علیه السلام فرمود: کسی حق معرفت به آن حضرت پیدا کند یعنی به درستی او را بشناسد لیلۃ القدر را ادراک کرده است. و آن مریم علیها السلام است که مادر عیسی روح الله علیه السلام است، خداوند سبحان فرمود: و اذکر فی الكتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا (3)، چه مرد و چه زن باید خودش را تزکیه نماید و حلقه بندگی در گوش کند. فیض حق سبح

: انه وقف خاص کسی نیست. به قول شیرین حکیم ابوالقاسم فردوسی

فریدون فرخ فرشته نبود

به مشک و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکوئی

تو داد و دهش کن فریدون توئی

دفتر دل که یکی از آثار منظوم نگارنده است در مقام بیان شرح صدر انسان در ترجمه حدیث مذکور گوید:

ز قرآن و زآبتهای قدرش

بین این خاک زاد و شرح صدرش

. سوره قدر 1

. سوره هل انی، 24 2

. سوره مریم، آیه 19 3

تبارك صنع صورت آفرینی

از این حبه که رویانید از گل

نگر در حبه نطفه چه خفته است

چو تو یکدانه هر دانه هستی

تبرک از حدیث لیلۃ القدر

حدیثی کان تو را آب حیاتست

به تفسیر فرات کوفی ای دوست

امام صادق آن قرآن ناطق

بفرموده است و بشنوای دل آگاه

چو عرفانش به حق کردید حاصل

دگر این شهر نی ظرف زمانست

ملائک آن گروه مؤمنین اند

مر آنان را بود روح مؤید

مراد روح هم که روح قدسی است

بود آن لیلۃ پر ارج و پر اجر

بود این مطلع الفجر ممجد

در این مشهد سخن بسیار دارم

که خلق اکثر افراد تنگ است

بجنگم با خودم ار مرد جنگم

چرا با دیگری باشد حرابم

چه در من آتشی در اشتعال است

مرا عقل و مرا نفس بد آیین

بسی از خویشتن تشویش دارم

اگر جنگیدمی با نفس کافر

چه صورت ساخت از ماء مهینی

در او قرآن شود یکباره نازل

در این یکدانه هر دانه نهفته است

ندارد مثل تو یکدانه هستی

بجویم تا گشاید مرتو را صدر

برایت نقل آن اینجا براتست

نظر کن تا در آری مغز از پوست

یکی تفسیر همچون صبح صادق

که لیلۃ فاطمه است و قدر الله

به ادراک شب قدرید نائل

که مؤمن رمزی از معنی آنست

که اسرار الهی را امین اند

(که باشد مالک علم محمد) ص

جناب فاطمه حواری انسی است

سلام هی حتی مطلع الفجر

(ظهور قائم آل محمد) ص

ولیکن وحشت از گفتار دارم

نه ما را با چنین افراد جنگ است

که از نفس پلیدم گیج و منگم

که من از دست خود اندر عذابم

که دوزخ را ز رویش انفعال است

گاهی آن می کشد گاهی برد این

همه از نفس کافر کیش دارم

کجا این وحشتم بودی به خاطر

ولیکن باز با رمز و اشارت
وجود اندر نزول و در صعودش
در این معنی چه جای قیل و قال است
توانی نیز از امکان اشرف
به امکان اخس بر عکس بالا
لذا آن را که بینی در رقیقت
نظر کن نشأت اینجا چگونه
شنو در واقعه از حق تعالی
اگر عارف بود مرد تمامی
به باطن بنگرد از صقع ظاهر
محاکاتی که اندر اصل و فرع است
برو بر خوان تو نحن الزارعون را
که بر شاکلت خود هست عامل
نزول اندر قیود است و حدود است
شب اینجا نمودی از حدود است
چنان که روز رمزی از ظهور است
خروج صاعد از ظلمت به نور است
چو صاعد دمبدم اندر خروج است
نگر اندر کتاب آسمانی
عروج امر با یوم است و آن یوم
ز الف سنه هم می باش عارج
ولی این روز خود روز خدایی است
نه هر یومی از ایام الهی است
چو عکس صاعد آمد سیر نازل

بیارم اندکی را در عبارت
به ترتیب است در غیب و شهودش
که طفره مطلقا امر محال است
نمایی سیر از اقوی به اضعف
نمایی سیر از اضعف به اقوی
بیابی کاملش را در حقیقت
از آن نشأت همی باشد نمونه
لقد علمتم النشأة الاولى
تواند خود بهر حد و مقامی
ز اول پی برد تا عمق آخر
بسان زارع و مزروع و زرع است
بیابی زارع بی چند و چون را
چه کل يعمل را اوست قائل
صعود اندر ظهور است و شهود است
بسی شبها که در طول وجود است
ظهور است هر کجا مصباح نور است
که یوم است و همیشه در ظهور است
پس او ایام در حال عروج است
به حم سجده تا سرش بدانی
بود الف سنه مقدارش ای قوم
به خمسین الف سنه معارج
نه هر روزی بدین حد نهایی است
که آن پیدایش اشیا کماهی است

ليالی خوانيش اندر منازل

197

ليالی اندر اينجا همجو اشباح

ليالی اندر آنجا همجو ارواح

بدان بر اين نمط ايام و اشهر

که می آيد پديد از ماه و از خور

شب قدر اندرين نشأه نمودی

بود از ليلة القدر صعودی

چو ظلی روز اينجا روزها را است

که يوم الله , يوم القدر اينجا است

مرانسانی که باشد کون جامع

شب قدر است و يوم الله واقع

تبصره : از جمع بين دو وجه مذکور در بيان ليلة القدر دانسته می شود که مراد از ليلة القدر در انا انزلناه في ليلة القدر , انا انزلناه في ليلة مبارکه (1) خود حضرت خاتم صلی الله عليه و آله است که منزل فيه و منزل اليه در حقيقت یکی است و منزل فيه , صدر مشروح آن جناب است , الم نشرح لك صدرك , نزل به الروح الامين على قلبك (2) هر چند ظرف زمان آن به لحظا نشأه عنصری یکی از همين ليالی متعارف است چه اينکه انسان کون جامع را که ليلة القدر و يوم الله است به لحاظ اين نشأه مادی متی است که وجود ظلی عنصری او در امتداد ظرف زمان است پس منزل فيه در حقيقت و واقع قلب آن حضرت است و بعد از آن به لحاظ ظرف زمان منزل فيه اليلة القدر زمانی است که منزل فيه به لحاظی در منزل فيه است و هر دو وعای منزل فيه اند , چنانکه هر انسان عنصری نسبت وعای علمش هنگام تلقی معانی با وعای زمان او چنين است . فافهم .

در تفسير عرائس البيان ناظر به اين مطلب سامی و تفسير انفسی است که گوید : ليلة القدر هي البنية المحمدية حال احتجابه عليه السلام في مقام القلب بعد الشهود الذاتی لان الانزال لا يمكن الا في هذه البنية . في هذه الحالة . و القدر هو خطرہ عليه السلام و شرفه اذ لا يظهره قدره و لا يعرفه هو الا فيها

و نیز در بيان السعادة از بنیه محمديه تعبير به صدر محمد صلی الله عليه و آله ك رده

. سورة دخان , آیه 13

. سورة الشعراء , آیه 194

198

است و گفت : في ليلة القدر التي هي صدر محمد صلی الله عليه و آله . تفصيل آن بايد به کتاب ما قرآن و انسان رجوع شود که در حول آيات قرآن و درجات انسان مطالبی دارد .

. دعويهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين

قم حسن حسن زاده آملی

جمعه 19 ع 2 , سنه 1405 ه . ق

199

مناسک حج 5

200

201

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و صلى الله على سيدنا خاتم النبيين و آله الطاهرين و جميع الانبياء و المرسلين و العباد الصالحين
 قوله سبحانه ((: ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركا و هدى للعالمين فيه آيات بينات مقام
 ابراهيم و من دخله كان آمنا و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غنى عن
 العالمين)) (1) .
 . سوره آل عمران , آيه 94 91 1

202

203

کسی که چهل و هشت میل یعنی شانزده فرسخ از چهار جانب مکه مکرمه از مکه دور باشد , برای او
 حج تمتع است . و حج تمتع , حجة الاسلام است .
 : حج تمتع اگر چه يك واجب است ولی از دو عمل مرکب است
 1 . عمره .
 2 . حج , یعنی عمره تمتع و حج تمتع .
 و ما در این وجیزه آنچه را که متن واجب است و مطابق عمل به احتیاط و اتفاق اصحاب است , با
 طایفه ای از مستحبات ذکر می کنیم و از خدای متعال توفیق اصابت در رأی و عمل را مسألت داریم .
 عمره تمتع بر حج تمتع مقدم است یعنی در حج تمتع , اول باید عمره تمتع که جزء اول آن است انجام
 شود , بعد از آن حج تمتع .
 : آداب و دستورهایی که اجزای عمره تمتع اند یعنی در عمره تمتع بدانها تحقق می یابد بدین شرح اند
 احرام باید در میقات بسته شود . و چون انشاء الله تعالی اول به مدینه منوره مشرف می شوید از
 مسجد شجره محرم می شوید .
 برای محرم شدن که شروع در عمل حج تمتع که حجة الاسلام است , غسل احرام مستحب مؤکد است ,
 و اگر آب میسور نشد , تیمم بدل از غسل احرام کند . و می تواند در مدینه غسل احرام کند تا با همان
 غسل در مسجد

204

شجره محرم شود .

و چون غسل کرد لباس احرام می پوشد . و اگر بتواند نماز احرام که مستحب است بخواند , و لا اقل يك دو رکعتی که اذان و اقامه ندارد و به يك سلام تمام می کند .

لباس احرام دو قطعه پارچه است که یکی را لنگ خود قرار می دهد و بر کمر می بندد , و دیگری را بر دوش می اندازد . پوشیدن این دو جامه احرام واجب است . و این دو جامه باید از جنسی باشند که نماز خواندن در آنها صحیح باشد .

ارشادا عرض می شود که قطیفه ها و حوله های بزرگ پیدا می شوند که برای لباس احرام بسیار [] مناسب اند , هم این که دوخته نیستند , و هم این که ساتر خوبی اند , و هم این که خوب بر دوش و بدن [] قرار می گیرند .

و اگر خوف سرما و مانند آن باشد می تواند جامه نذوخته ای روی شانه خود بر روی احرام قرار دهد . , مثلا بر دوش او دو قطیفه باشد .

و به خصوص در لباس احرام اهتمام خاص داشته باشد که از مال حلال مزکی باشد یعنی خمس آن داده باشد لباس معمول و متعارف خود را از تن بدر می آورد و آن دو قطعه لباس احرام را می پوشد .

و در هنگام پوشیدن لباس احرام بلکه پس از پوشیدن جامه احرام نیت می کند که احرام جهت عمره تمتع حجة الاسلام می بندم قربة الی الله . و در همین نیت توجه دارد اجتناب از آنچه را که خداوند سبحان برای محرم منع فرموده است .

مثلا این طور نیت می کند [] : احرام جهت عمره تمتع حجة الاسلام می بندم و اجتناب می کنم از آنچه را که خداوند عالم برای محرم منع فرموده است قربة الی الله تعالی [] (و این نیت را می تواند بر زبان هم جاری کند که زبان و دل با هم موافق باشند .

205

و بعد از نیت احرام بی فاصله یعنی مقارن با نیت که این تلبیه حکم تکبیره الاحرام در نماز را دارد : تلبیات اربع را بدین صورت می گوید :

لبيك , اللهم لبيك , لبيك لا شريك لك لبيك , ان الحمد و النعمة لك و الملك , لا شريك لك لبيك .

تلبیه شعار محرم است , و در گفتن آن صوت را بلند کند , و به صورت مذکور واجب آن آورده می شود , و لکن بهتر این است که بدین صورت بوده باشد :

لبيك , اللهم لبيك لبيك , لا شريك لك لبيك , ان الحمد و النعمة لك و الملك , لا شريك لك لبيك , ذا المعارج لبيك لبيك , داعيا الى دار السلام , لبيك لبيك غفار الذنوب , لبيك لبيك اهل التلبية , لبيك لبيك ذا الجلال و الاكرام , لبيك لبيك مرهوبا و مرغوبا اليك , لبيك لبيك تبدى و المعاد اليك , لبيك لبيك كشاف الكرب العظام , لبيك لبيك عبدك و ابن عبدك , لبيك لبيك يا كريم لبيك .

سعی کن در تلبیه صادق باشی . و بسیار مستحب است که تلبیه را بعد از نمازها , چه واجب و چه مستحب بگویی که از تعقیبات نمازها باشد , و نیز در سحرها و وقتی که از خواب برخاستی , و در حال رکوب و عروج و نزول و هبوط , و خلاصه اکثر آن در احوال و اطوار محرم استحباب اکید دارد .

: و چون محرم شدی اموری چند بر محرم حرام می شود :

شکار کردن حیوان بیابانی، حتی به شکارچی کمک در شکار کردن، اگر چه با اشاره راه نمایی نماید 1
 .، چه شکارچی محرم باشد و چه نباشد

خوردن گوشت شکار بیابانی نه دریایی از قبیل ماهی که زیست آن به کلی در آب است کشتن 2
 حیوانات گزنده و درنده از قبیل مار و عقرب و

206

. گرگ مانعی ندارد.

3 . استمتاع یعنی لذت بردن از زن به هر نحو که باشد

4 . استمناء یعنی کاری کند که از خود منی بیرون آرد

عقد ازدواج برای خود یا دیگری، خواه آن دیگری محرم باشد و خواه نباشد و همچنین است خطبه 5
 . یعنی خواستگاری کردن و شاهد عقد شدن

6 . هر گونه استفاده از لذت بردن از چیزهایی که بوی خوش داشته باشد

گرفتن یا بستن بینی از بوی بد، لکن از بوی بد به سرعت دوری کردن و حبس نفس نمودن حرام 7
 نیست.

8 . فسوق یعنی دروغ گفتن و دشنام دادن به مؤمن و مفاخره نمودن

9 . جدال یعنی قسم یاد کردن به خداوند متعال، مانند لا و الله و بلی و الله در مورد اختلاف و دشمنی

کشتن حیوانات بدن و انداختن آنها از بدن و لباس حتی مثلا انداختن کهنه شتری از بدن شتر، و 10
 . کشتن هر جاندار به غیر از آنچه که استثناء شده است

11 . مالیدن روغن به بدن، چه خوشبو باشد و چه نباشد

بر طرف کردن مو از هر جای بدن خود یا دیگری، مگر در صورت ضرورت مثل این که مژه به 12
 چشم رفته باشد و آزار رساند

13 . گرفتن ناخن مگر در صورت ضرورت، مثل این که ناخن بشکند و سبب رنج و ضرر باشد

کندن دندان، مگر در صورت ضرورت که مثلا درد آن قابل تحمل نباشد و ماندن آن موجب ضرر 14
 باشد.

15 حجامت و هر عملی که موجب بیرون آمدن خون باشد مگر در

207

. حال ضرورت

16 . کندن یا بریدن درخت و گیاه حرم

17 . آشکارا حمل سلاح نمودن، مگر در صورت ترس از دزد و دشمن

18 . سرمه کشیدن به قصد زینت و خود آرائی مگر در صورت ضرورت

نگاه کردن در آینه، مگر در صورت ضرورت مثلا خاشاک به چشم رفته است که برای در آوردن 19
 آن نیاز به نگاه کردن آینه دارد. و لکن نگاه کردن در آب مانعی ندارد، و عینک زدن که برای زینت نباشد

. منعی ندارد

انگشتر برای زینت باشد، اما انگشتر به عنوان پیروی از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله 20 اشکالی ندارد

. حنا بستن برای زیبایی نه برای معالجه 21

. این امور یاد شده مشترك بین مرد و زن است

: و این امور ذیل مختص به مردان است

1 . پوشیدن اقسام لباس دوخته و شبه دوخته

2 . پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشاند مانند کفش و چکمه و گیوه و امثال آنها

3 . پوشاندن سر، و فرو بردن سر در آب و مانند آن، حتی پوشاندن سر به مثل گل و مانند آن

4 سایه بان داشتن مثل چتر و مانند آن در موقع راه رفتن، مگر این که ضرورتی پیش آید، اما در 4 . منزلگاه توقف زیر سقف و خیمه و درخت مثلاً منعی ندارد

و چون به توفیق خدای سبحان، محرماً وارد مکه معظمه شدی طواف عمره را به جا می آوری. و شرائط طواف در طهارت بدن و لباس

208

احرام مانند نماز است که مثلاً باید بدن و لباس احرام پاك باشند، و با وضو یعنی با طهارت بوده باشی.

و طواف، هفت شوط یعنی هفت دور طواف خانه خدا کعبه معظمه کردن است که ابتدا از حجر الاسود شروع می شود، و هر شوطی به حجر الاسود تمام می شود.

و چون می خواهی شروع در طواف کنی، اندکی قبل از حجر الاسود قرار بگیرد و نیت کن [طواف عمره تمتع حجة الاسلام بجا می آورم قریة الی الله تعالی] (و باید که تا آخر طواف، کعبه معظمه به طرف چپ تو قرار گیرد یعنی رو به آن نکنی، و همچنین پشت به آن ننمایی.

و مسافت مطاف از کعبه یعنی از خانه خدای تعالی تا مقام ابراهیم علیه السلام است که از حد نباید بدر رفت. لذا چون به حجر اسماعیل علیه السلام رسیدی باید خیلی دقت کنی که فاصله زیاد نشود. و حجر اسماعیل باید داخل در طواف باشد نه این که در هنگام طواف از میان حجر اسماعیل و خانه کعبه بگذری.

و از کعبه تا مقام ابراهیم یعنی فاصله و مسافت نامبرده بیست و شش ذراع و

است، لذا از حجر اسماعیل بیش از شش ذراع نباید فاصله بگیرد (26 نیم) 5

. که از مطاف بدر می رود

و بر روی شانروان که سکویی است بر گرداگرد کعبه در حال طواف راه نرود، و دستهای خود را باز ننماید که مبادا بر روی شانروان قرار گیرد زیرا که علی التحقیق شانروان جزء کعبه است و طواف باید بین کعبه و مقام ابراهیم باشد. و طواف را باید متوالی هم بجا آورد به موالات عرفیه

و چون طواف انجام گرفت در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز به نیت نماز طواف بجا می آوری و این نماز واجب است. و بدین گونه نیت می کنی که (]: نماز طواف عمره تمتع حجة الاسلام بجا می آورم قربة الی الله

209

تعالی]] (. و بین نماز طواف با طواف فاصله نباشد یعنی عرفا گفته شود که نماز را بعد از طواف بجا آورده است . و در این نماز یعنی در قرائت و ادای کلمات و مخارج حروف باید خیلی دقت شود . و در قرائت این نماز مخیری بین جهر و اخفات هر نحوه بخوانی صحیح است .

و چون از نماز طواف فارغ شدی ، برای سعی بین صفا و مروه می روی و سعی هم از واجبات عمره است و رکن است . و ابتداء از کوه صفا می کنی و به سوی مروه می روی که باید رو به سوی مروه باشد . و همچنین از مروه به صفا می روی و باید رو به سوی صفا باشد . از صفا به مروه يك شوط است ، و از مروه به صفا يك شوط ، و هم چنین ، پس شوط هفتم به مروه تمام می شود که بازگشتن به صفا ندارد ، در صفا پاشنه پا را به کوه بچسباند ، و همچنین در مروه انگشتان پا را به کوه برساند ، بلکه چه بهتر که برای حصول یقین از پله های صفا و مروه هم بالا رود ، چه در آغاز و چه در انجام . و در وقت شروع بدین گونه نیت می کند (]: سعی میان صفا و مروه عمره تمتع حجة الاسلام بجا می آورم قربة الی الله تعالی]] (و در صورت خستگی می توانی که اندکی در مبدأ و منتهی یعنی در صفا و مروه در هر شوطی استراحت کنی ولی زیاد فاصله نشود که مبادا عرفا توالی بهم بخورد . و در اثنای سعی بدون عذر عقلانی توقف نکند و ننشیند . و سعی کن که در سعی با سکینه و وقار باشی .

و چون شوط هفتم تمام شد که به مروه منتهی می شود باید تقصیر کنی . و آن چنانست یعنی مقصود از این تقصیر این است که مقداری از موی سر و شارب و ریش را کوتاه کنی . و اگر از هر يك از آنها اندکی کوتاه کنی کافی است . (پس تقصیر به معنی کوتاه کردن است) . و می توانی گرفتن ناخن را تقصیر قرار دهی ، مثلا ناخن سر انگشتی را با قیچی بچینی) . و در حال تقصیر هم باید نیت کنی ، مثلا بگویی : (] تقصیر می کنم به جهت بیرون

210

آمدن از احرام در عمره تمتع (یعنی به جهت حلال شدن آنچه که در حال عمره تمتع حرام بود) قربة الی الله تعالی]] (. آخرین اعمال عمره تمتع ، تقصیر است .

و به این تقصیر جزء اول حج تمتع که حجة الاسلام است انجام یافت که از احرام بدر می آید و همه محرمات اختصاصی محرم بر او حلال می شود ، مگر تراشیدن سر و کندن گیاه و درخت حرم ، و بوی خوش ، و صید که تا شخص از حدود حرم خارج نشود صید برای او حرام است . و زن که تا طواف نساء و نماز آن خوانده نشد بر او حلال نمی شود . بنابر قولی به وجوب طواف نساء و نماز آن در عمره تمتع هم ، و عمل به آن احتیاط خوبی است ، و لکن شهرت با عدم وجود طواف نساء در عمره تمتع است که پس از تقصیر زن حلال می شود . (اما محرمات غیر اختصاصی محرم ، چون استمناء و کذب و . (ناسزا گفتن به مؤمن و . . . که در هر حال حرام است

چون تقصیر کرد از احرام بدر می آید و لباس عادی خود را می پوشد ولی از مکه بدر نمی رود تا دوباره احرام ببندد و جزء دوم حجة الاسلام یعنی حج تمتع را بجا آورد.

جزء دوم حجة الاسلام یعنی اعمال حج تمتع

بار دوم احرام می بندد به نیت حجت تمتع. این احرام را در همه جای مکه معظمه می تواند ببندد، ولی بهتر این است که در مسجد الحرام باشد، و افضل آن مقام ابراهیم علیه السلام یا حجر حضرت اسماعیل است. و نیت آن بدین گونه است ([جهت حج تمتع حجة الاسلام احرام می بندم بر من واجب قربة الی الله تعالی]). و چه بهتر که این احرام در روز ترویبه یعنی روز هشتم ذی الحجة باشد بدان که کیفیت این احرام به همان نحوه است که در احرام عمره گفته

211

شده است.

جناب کلینی قدس سره در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز ([هشتم ذی الحجة ان شاء الله فرا رسیده است غسل کن و دو جامه احرامت را بپوش و با پای برهنه با سکینه و وقار داخل مسجد الحرام می شوی، و در مقام ابراهیم علیه السلام یا در حجر اسماعیل علیه السلام دو رکعت نماز می خوانی، سپس می نشینی تا زوال شمس نماز واجب (ظهر، یا ظهر و عصر) را می خوانی، و پس از ادای نماز واجب احرام حج می بندی (نیت احرام می کنی و محرم می شوی) . به همان نحو که احرام عمره می بستی، بعد با سکینه و وقار می روی]...) تا آخر حدیث

البته در این حدیث شریف چند عمل مستحبی نیز ذکر شده است، و اگر به مضمون آن عمل شود چه بهتر.

پس از احرام در مکه به عرفات می روی، از ظهر روز نهم ذی الحجة تا مغرب شرعی آن روز وقوف در عرفات واجب است. و بدین گونه نیت می کند ([برای حج تمتع حجة الاسلام وقوف در عرفات می کنی]). [کنم قربة الی الله تعالی .

و در عرفات، به خصوص هنگام غروب آن، خیلی باید به دعا و تضرع مشغول باشی. و حضور را در همه حال نیک مراقب و محافظ باش. عبدالله باش و عندالله باش.

پیش از غروب شمس نباید از عرفات کوچ کرد، حتما باید زوال حمره مشرقیه بشود.

پس از مغرب از عرفات به سوی مشعر کوچک می کنی (یعنی در شب عید قربان به سوی مشعر کوچک می کنی). و در امر هلال ذی الحجة چاره ای جز متابعت نیست، هر چه که بر آن اشتهار به وقوع پیوسته است و ثابت شده است کافی است. خلاصه در امر هلال باید تابع شهرت و اخبار به رویت

212

هلال آنان بود.

و چون به سوی مشعر الحرام کوچ کرده است شب را تا طلوع آفتاب باید در مشعر بسربرد، و باید برای این وقوف در مشعر هم نیت کند. مثلا بگوید ([در مشعر الحرام امشب تا طلوع شمس وقوف می

(.) [کنم به جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی

. و از عرفات هر وقت شب که به مشعر رسید اول و قوف او در مشعر است و صحیح است

. و مستحب است در شب مشعر، سنگریزه ها برای رمی جمرات در منی جمع کند

و چون در مشعر، فجر طالع گردد تجدید نیت کند که مثلا [در مشعر الحرام از اول فجر تا طلوع آفتاب بسر می برم قربة الی الله تعالی] (چه این که مقدار واجب در وقوف مشعر ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس گفته شده است، چنان که صاحب جواهر از دروس شهید نقل کرده است

از مشعر بعد از طلوع شمس به منی رهسپار می شوی، و در این روز که روز عید است سه امر واجب است: اول رمی جمره عقبه، دوم قربانی، سوم حلق رأس

جمره عقبه را می شناسند. رمی آن باید با هفت عدد سنگ ریزه که جمار نباشند یعنی آن هفت عدد سنگ ریزه ابکار باشند، و مقصود از بکر بودن سنگ ریزه ها این است که زده دیگران نباشند. و چنان که گفتیم اگر این سنگ ریزه ها در مشعر جمع شود چه بهتر، و اگر نه از هر کجای حرم باشد صحیح است. مگر این که جناب کلینی رضوان الله علیه در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که سنگ ریزه را از جمیع حرم می توان گرفت مگر از مسجدالحرام و مسجد خیف

و در روایت دیگر از آن حضرت نقل کرده است که از سنگریزه خارج

213

. حرم، و از سنگ ریزه جمار یعنی سنگ زده دیگران نباید باشند

خلاصه این که جمره عقبه هفت بار باید با سنگریزه ابکار مأخوذ از حرم رمی شود. و نیت می کند (مثلا بدین گونه [] : هفت ریگ به این جمره می زنم و یا : رمی جمره عقبه می نمایم قربة الی الله تعالی

و مستحب است که در هنگام رمی حصات (یعنی رمی سنگریزه ها) با طهارت و رو به قبله و پیاده و دعا در هر انداختن، و بین رمی تا جمره از ده تا پانزده ذرع فاصله بودن

و باید رمی در هنگام رمی جمره در سطح زمین مواجه ستونی که آن را رمی می کنند بوده باشد و غیر این صورت مجزی نیست. و دیگر این که رمی جمرات در شب جایز نیست، باید از ما بین طلوع شمس تا غروب آن باشد

دوم قربانی: بعد از آن که رمی جمره عقبه کرد به قربانگاه در منی برای قربانی می رود. و حیوان قربانی باید فقط از گوسفند و گاو و شتر باشد. و باید حیوان قربانی بی نقص و عیب باشد حتی شاخ شکسته و گوش بریده نباشد، و همچنین خصی نباشد، و مریض و لاغر نباشد، و مستحب است که چاق باشد. و اگر گوش او بریده نباشد ولی سوراخ و شکافته باشد گفته شده است که اشکال ندارد، ولی بهتر ترک آن است، و اگر در خلقت بی شاخ و دم است هم اجتناب شود. و يك قربانی برای چند نفر کافی نیست. و چون قربانی شما گوسفند است احتیاط این است که اگر میش است داخل سال دوم باشد، و اگر بز است داخل سال سوم باشد، و ذکور و انثی در این جهت یکسان اند

قربانی عبادت است لذا در آن نیت معتبر است. مثلا بدین گونه نیت می کند: [] قربانی واجب می کنم (.) [از جهت حج تمتع حجة الاسلام قربة الی الله تعالی

214

یکی از آداب قربانی که مطابق احتیاط است این است که گوشت قربانی تثلیث شود بدین معنی که قسمتی از آن را برای خودش بگیرد و مقداری از آن را بخورد، و قسمتی را که کمتر از ثلث آن نباشد به فقراء مسلمان بدهد، و قسمتی را به مؤمنین هدیه نماید.

و بدان که لازم نیست حاجی به دست خود حیوان را ذبح کند بلکه می تواند نائب بگیرد ولی بهتر این است وقتی نائب کارد مثلا بر گلوی قربانی می کشد، حاجی هم دست خود را بر روی دست نائب نهد که . کان او دارد قربانی می کند .

سوم حلق رأس است که پس از قربانی انجام می شود، و آن چنان است که باید همه سر حلق شود نه این که يك گوشه ای از سر زیر مو تراشیده شود، و مثلا بدین گونه نیت می کند(] : حلق رأس می کنم .) [جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی

پس از حلق رأس آنچه که در احرام برایش حرام بود حلال می شود مگر زن و بوی خوش و شکار صحرائی .

پس از حلق رأس در همان روز دهم به مکه مراجعت می کند، و طواف زیارت حج مانند طواف عمره که گفته شده است بجا می آورد، و بدین گونه مثلا نیت می کند که(] : هفت دور طواف کعبه می کنم .) [جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی

. در اصطلاح شرع این طواف به طواف زیارت نامیده می شود

و بعد از طواف حج دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم علیه السلام چنان که در عمره گفته شده است .] می خواند . و بدین گونه نیت می کند که(] : نماز طواف جهت حج تمتع واجب میگذارم قربة الی الله

و بعد از نماز طواف، سعی بین صفا و مروه می کند به همان ترتیبی که در عمره گفته ایم و نیت می کند که(] : سعی صفا و مروه جهت حج تمتع

215

. واجب می کنم قربة الی الله تعالی(] . و چون سعی تمام شد حالا بوی خوش بر او حلال می شود

و بعد از این عمل، طواف نساء به جا می آورد مثل طواف عمره و طواف حج تمتع . و بدین گونه مثلا نیت می کند که(] : طواف نساء بجا می آورم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله(] . و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم علیه السلام می خواند و بدین گونه نیت می کند که(] : نماز طواف نساء بجا می آورم قربة الی الله تعالی(] و حالا زن بر او حلال می شود، و لکن لازم نیست که طواف نساء بلافاصله بعد از طواف زیارت حج باشد .

و بدان که تا از طواف زیارت حج فارغ نشده، پوشیدن لباس دوخته کراهت دارد، چنان که تا از طواف نساء فارغ نشده، استعمال بوی خوش کراهت دارد، و طواف زیارت گفته آمد

و نیز بدان که در روز دهم مراجعت به مکه برای آن که حج تمتع بر او واجب است افضل است . و می تواند در روز یازدهم به مکه برود، ولی فعلا وسائل رفتن به مکه در روز دهم به آسانی فراهم است، بهتر این است که از روز دهم تأخیر نیندازد، و اگر تأخیر انداخته، حج او صحیح است .

و بعد از آن که از اعمال مزبور در روز عید در مکه فارغ شده است به منی مراجعت می کند که شب یازدهم را باید در منی باشد، و شبهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بیتوته در منی به عمل می آورد. و رمی جمرات سه گانه ([جمره اولی، وسطی و عقبه]) به ترتیب همان گونه که در رمی جمره عقبه در ضمن وظائف روز عید قربان گفته شده است در روزهای 11 و 12 و 13 در منی انجام می دهد. و مستحب است که در این سه روز حتی به جهت طواف مستحب هم باشد از منی بیرون نرود

216

: برخی از احکام نساء

: در خاتمه برخی از احکام نساء را در اعمال حج تمتع به عرض می رسانیم

1. اجهار در تلبیه و هروله در سعی، برای نساء نیست، چنان که استلام حجر هم

افضل این است که لباس احرام زن حریر نباشد، اگر چه هر لباسی که با آن می توانست نماز بخواند مجزی است، و می تواند دو جامه احرام را زیر لباس خود بپوشد.

جایز است پوشیدن لباس دوخته برای زن، حرمت دوخته اختصاص به مردان دارد. و برای زن قفازین نهی شده است (قفازین به صیغه تثنیه دست کش مخصوصی است که در آن پنبه می کردند و دستها را برای حفظ از سرما بدان می پوشاندند، و یا يك نوع زینت است، کیف کان احوط این است که از آن اجتناب شود.

بر زن محرمه تغطیه وجه و تستر از اجنبی جایز و بلکه واجب است. و احتیاط واجب این است که زن در صورت امن، کشف وجه نکند، و الا اسدال ثوب نماید، هر چند بر وجه اصابت کند.

از امام صادق علیه السلام است که **[[المحرمه تسدل الثوب علی وجهها الی**

(الذقن)] (و در روایت دیگر **[[المحرمه تسدل ثوبها الی نحرها]]**) 1

زینت آلاتی را که زن قبلا در برداشت می تواند در حال احرام داشته باشد و لکن برای رجال اظهار نکند، و حتی به عنوان تزین برای زوجش نباشد.

. وافی، ط 1، م 8، صفحه 195

217

. تظلیل برای زن حرام نیست، چنان که حلق یعنی سر تراشیدن برای زن حرام است 6

احکام و مسائل دیگر در حج از قبیل اقسام حج و کلیه وظائف زنان در حج، و کفارات و خلل و شکوک در اعمال حج، و ادعیه و آداب مستحبه و غیرها بسیار است. امیدواریم بدین مقدار که از مهمات و اصول مسائل حج تمتع که حجة الاسلام است ان شاء الله تعالی شأنه مجزی بوده باشد. و هو یهدی الی سبیل الرشاد، و نسأله أن يجعله ذخرا لنا یوم المعاد.

ذوالقعدة 1390 هـ . ق 15

قم حسن حسن زاده آملی

تذنیب : بسیار شایسته است که در دنباله رساله مناسک حج ، به نامه ای که برای دوستی زائر بیت الله ارسال داشته ایم ، توجه به کمال شود تا به برخی از اسرار اعمال حج و به بعضی از احوال ناسک سالک : الی الله تعالی آگاهی دست دهد ، و موجب مزید حسنات برای عامل بدان و راقم آن همگان بوده باشد

218

بسم الله كلمة المعتصمين

. طیب ابن طیب سلام علیکم , کتب الله تعالی علیکم الرحمة

مبارک باد این فرصت مبارک

همایون باد این دولت همایون

. بتشریف حکم متین لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا

. مشرف شدن و ندای ملکوتی هلم الی الحج خلیل الرحمن را لبیک گفتن خیلی سعادت است

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

: بخصوص در اوان جوانی و زمان خواهشهای گوناگون نفسانی . از ابن یمین یادی شود

باغبانی بنفشه می انبود

گفتم ای کوزیشت جامع کبود

این چه رسمی است در جهان که تو را است

بیر ناگشته بر شکستی زود

گفت پیران شکسته دهرند

در جوانی شکسته باید بود

از این تعبیر قصد تحقیر سالخوردگان ندارم , ولی آنچه در احوال ارباب وصول و اصحاب کشف و شهود خوانده ایم و شنیده ایم اغلب آن بزرگان در جوانی که شجره ملعونه دنیا در آنها ریشه ندانیده بود به مقامات سامی نائل

219

شدند . این قرآن حکیم است که درباره اصحاب کهف فرماید : نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدی .

در باب حقیقة الايمان و الیقین اصول کافی کلینی رضوان الله تعالی علیه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح بگذارد و بعد از نماز جوانی را در مسجد دید که پینگی می زد و سرش را فرود می آورد , رسول الله صلی الله علیه و آله بدو گفت : ای فلان , چگونه صبح کرده ای ؟ گفت : یا رسول الله صبح کرده ام در حالی که صاحب یقینم . رسول الله از گفتار وی به شگفت آمد و گفت : هر یقینی را حقیقتی است , حقیقت یقین تو چیست ؟ گفت : ای رسول الله یقینم مرا اندوهگین کرد و شبم را به بیداری و روزهای گرمم را به تشنگی کشانیده است تا آنکه گویا من اکنون به عرش پروردگارم نگاه می کنم که برای حساب و داشته شده است و خلایق برای حساب محشورند و من در

میان آنانم و گویا که به اهل بهشت می نگرم که در بهشت منتعم اند و یکدیگر را می شناسند و بر اریکه ها تکیه داده اند و گویا که اهل آتش را می بینم که در آتش معذبند و فریاد برمی آورند و گویا که من اکنون آواز زیانه آتش را می شنوم که بر گوشهای من می پیچد . رسول الله به اصحاب خود فرمود : هذا عبد نور الله قلبه , این بنده ای است که خداوند دل او را به ایمان روشن کرده است .

. سپس رسول الله بدو فرمود : الزم مانت علیه . از این حال جدا مشو .

آن جوان گفت : یا رسول الله برای من از خداوند بخواه که در خدمت تو شهادت را روزی من گرداند . رسول الله بخواست که طولی نکشید آن جوان در بعضی از غزوات نبی صلی الله علیه و آله بعد از نه نفر . که وی دهمین بود شربت شهادت چشید .

: عارف جامی در سبحة الابرار گوید

220

والی مصر ولایت ذوالنون

آن به اسرار حقیقت مشحون

گفت در کعبه مجاور بودم

در حرم حاضر و ناظر بودم

ناگه آشفته جوانی دیدم

نه جوان سوخته جانی دیدم

لاغر و زرد شده همچو هلال

کردم از وی زسر مهر سؤال

که مگر عاشقی ای شیفته مرد

که بدین گونه شدی لاغر و زرد

گفت آری به سرم شور کسی است

کش چو من عاشق رنجور بسی است

الخ ,

جناب علامه شیخ بهائی قدس سره در سفر حج بیت الله الحرام زمزمه هایی را به نام نان و حلوا عقر راه یعنی سوغات آورده است , در آن کتاب در بیان قول خداوند متعال ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة (1) : گوید

ابدلوا ارواحکم یا عاشقین

ان تکونوا فی هوانا صادقین

داند این را هر که زین ره آگه است

کاین وجود همنشین سد ره است

گوی دولت آن سعادت مند برد

کو به پای دلبر خود جان سپرد

. سوره بقره , آیه 68 1

221

گر همی خواهی حیات و عیش خوش

گاو نفس خویش را اول بکش

در جوانی کن نثار دوست جان

رو عوان بین ذلك را بخوان

بیر چون گشتی گران جانی مکن

گوسفند پیر قربانی مکن

و می دانید که بهشتی ها جوانند و رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره اشارتی فرموده است که **الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة** ... فخر الدین علی صفی در لطائف الطوائف آورده است که : مروی است که صفیة بنت عبدالمطلب که عمه آن حضرت است (یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله) روزی نزد حضرت آمد در حالی که پیر شده بود , گفت : یا رسول الله دعا کن تا من به بهشت روم . حضرت بر سبیل طیبیت فرمود که زنان پیر به بهشت نخواهند رفت . صفیه از مجلس حضرت برگشت و می گریست . حضرت تبسم فرمود و گفت : او را خبر دهید که اول پیر زنان جوان شوند آنگاه به بهشت روند و این آیت بخواند : انا انشأنا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا (1) . یعنی به درستی که ما بیافریدیم زنان را در دنیا آفریدنی , پس خواهیم گردانید ایشان را دختران بکر و دوشیزه . در آخرت که ایشان را به بهشت در آریم .

: عارف بزرگوار جامی این واقعه را در عقدسی و دوم سبحة الابرار نیکو به نظم در آورده است

کرد آن زال کهن سال سؤال

از نبی کاک شه فرخنده خصال

روز محشر که بهشت آریند

رستگاران به بهشت آسایند

شود آن منزل عالی وطنان

راحت آباد چو من پیر زنان

. سوره واقعه , آیه 34 1

222

گفت حاشا که چنان خوش وطنی

گردد آرامگه پیر زنی

گل آن باغ جوانان باشند

غنچه اش تنگ دهانان باشند

پیر زن چون ز نبی قصه شنید

نال از سینه پر غصه کشید

از فغان زمزمه غم برداشت

و زمزه گریه ماتم برداشت

شد نبی مزده دهش چابک و چست

که همه کهنه عجوزان ز نخست

یک به یک دختر دوشیزه شوند

چون در آن روضه پاکیزه شوند

اول کار جوانی بخشند

آنکه آمال و امانی بخشند

این بنده در نکاتش آورده است که : هر وقت به یاد اوپی جوانی **الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة** اذ اوی الفتية الى الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة وهی لنا من امرنا رشدا فی الكافی **عن الصادق علیه السلام انه قال لرجل ما الفتی عندکم ؟ فقال له : الشاب , فقال : لا , الفتی المؤمن , ان اصحاب الكهف كانوا شیوخا فسماهم الله فتية بايمانهم .**

و فی الصافی : و العیاشی **عنه علیه السلام مثله الا انه قال كانوا کلهم كهولا , و**

زاد من آمن بالله و اتقى فهو الفتى .

البته مقصود نه این است که سالخورده اگر بخواد كودك نفس خویش را از شیر دایه دنیا باز گیرد . محال باشد ولی سخت دشوار است .

این ابن مسکویه عالم عظیم الشأن اسلامی امامی است در کتاب گرانقدر خود طهارة الاعراق گوید : و ليعلم الناظر فى هذا الكتاب انى خاصة قد تدرجت الى فطام نفسى بعد الكبر و استحکام العادة و جاهدت جهادا عظيما . مى بینى که چگونه ابن مسکویه مى گوید : در زمان پیری و استوار شدن عادت درجه . درجه به فطام نفس خویش پیش مى رفتم و جهادی بزرگ کرده ام تا بدان نایل شده ام

اهل بینش گفته اند : وصول الاثر اثر الوصول . این وصول اثر به مثل پیغام عاشق است که به قول سوخته بارقه عشق بابا طاهر عریان رضوان الله

223

تعالى عليه : دل عاشق به پیغامی بسازد . این پیغام ندای الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا است که بحمدالله آن را لبیک گفته اید

خود آگاهی که در صورت به سوی خانه رهسپاری و در معنی خداوند خانه با تو است که علت تامه (معية قيومية با معلول دارد و هو معكم اينما كنتم (1) ان معى ربي سيهدين . (2)

جلوه بر من مغروش ای ملك الحاج که تو

خانه مى بینى و من خانه خدا مى بینم

: برادرم , وصول اثر گوناگون است و همه آنها اثر وصول است , چه اینکه

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی

تو که اهل اشارتی بدان که خداوند سبحان درباره دو کلمه طیبیه اش حضرت مریم و میوه اش حضرت (عیسی روح الله سلام الله تعالى علیهما فرمود : فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا . (3)

و نیز درباره دو بلد فرماید : و البلد لطيب يخرج نباته باذن ربه و الذى خبت لا يخرج الا نکدا (4) و

هم لس ان الله اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : **و اعلم ان كل عمل نبات لاغنى به عن**

الماء و المياه مختلفة فما طاب سقيه طاب غرسه و حلت ثمرته و ما خبت

(سقيه خبت غرسه و امرت ثمرته . (5)

این سخن بسیار بلند است , فرمود : هر عملی نباتی است و نبات را از آب بی نیازی نیست , و آنها گوناگونند آن نباتی که آب وی پاکیزه است غرس وی پاک و میوه اش شیرین شود و آن که آب وی بد , غرس وی .

.. سوره حدید , آیه 15

.. سوره شعرا , آیه 63

.. سوره آل عمران , آیه 38

.. سوره اعراف , آیه 59

.. آخر خطبه 152 نهج البلاغه

. بدو بارش تلخ گردد

: بارها از ما شنیده اید که گفتیم اعمال شما بذریهائی است که در مزرعه جانتان می افشانید . پس

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

گر نغمه بلبل از پی گل شنوی

گل گفته بود گر چه ز بلبل شنوی

الحمد لله که بذرت همه طیب و مزرعه آن طیب و آب آن از سر چشمه کوثر ولایت ، و خود طیب ابن طیب ، دیگر چه خواهی .

کسی که بر لب کوثر کشید جام مراد

دهان خویشتن از آب شورتر نکند

آری ، خلعت ثمین یحبهم و یحبونه قابل قامت رسای مقربان بارگاه الهی است . شیخ نجم الدین کبری را در موت اختیاری رساله ای است ، در آن رساله گوید طرق الی الله تعالی با همه کثرت آن در سه نوع محصور است : یکی طریق ارباب معاملات به کثرت صوم و صلوات و تلاوت قرآن و حج و جهاد و غیر آنها از اعمال ظاهری ، این طریق اختیار است . دیگر طریق اصحاب مجاهدت و ریاضات به تبدیل اخلاق و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تحلیه روح و سعی در آنچه به عمارت باطن تعلق دارد ، این طریق ابرار است . دیگر طریق سائرین الی الله و طائفرین بالله این طریق نظار است .

این نظار عارفان بالله اند . شیخ بزرگوار ابن سینا در فصل دوم نمط نهم اشارات فرماید : آنکه از متاع و طیبیات دنیا رو گردانید مخصوص به اسم زاهد است ، و آنکه بر نقل عبادات از قیام و صیام و مانند آنها مواظب است مخصوص به اسم عابد است . و آنکه فکر خود را به قدس جبروت منصرف گردانیده است که شروق نور حق را در سر خود مستدیم است عارف است .

و در فصل 27 نمط رابع گوید : و لا اشارة الیه (یعنی الی الله) الا بصریح العرفان العقلی ، این عرفان عقلی شهود است .

و در فصل نهم نمط هفتم فرماید : کمال الجوهر العاقل أن تتمثل فيه جلیلة الحق الاول قدر ما یمكنه ان ینال منه ببهائه الذی یخصه .

. این کلمات عرشی انواری است که از مشکوة ولایت و مصباح نبوت استضائه کرده اند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : العارف اذا خرج من الدنيا لم یجده السائق و الشهید فی القیمة و لارضوان الجنة فی الجنة ، و لا مالک النار فی النار . قیل و ابن یقعد العارف ؟ قال علیه السلام فی مقعد صدق عند ملک مقتدر .

. امام صادق علیه السلام فرمود : **نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس من الشمس و هم فرمود : ان روح المؤمن اشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها .**

و امام باقر علیه السلام در بیان آیه مبارکه [و سقیهم شرابا طهورا] (فرموده است) **: يطهرهم عن كل شئ ء سوى الله اذ لاطاهر من تدنس بشئ ء من الاكوان الا الله .**

. عارف شبلی از اینجا گفته است : ما فی الجنة احد سوى الله , یعنی در بهشت جز خدا نیست .
 بحمد الله در تجرید نفس ناطقه انسانی , غیر از ادله نقلی حدود شصت دلیل عقلی در دست داری ,
 بنابراین در این فائده ای که جناب خواجه نصیرالدین طوسی [[قده]] (در تعارف ارواح پس از مفارقت
 ابدان فرموده است دقت بفرما تا توانی باذن الله تعالی در خویشتن پیاده کنی : قد ثبت فی العلوم العقلیه
 . ان کل مجرد عن الماده قائم بذاته فقد یمكن ان یقبل جمیع المجردات بغیر آله
 یعنی در علوم عقلیه ثابت شد که هر مجرد از ماده قائم به ذات خود را این امکان است که همه
 . مجردات را به نفس ذات خود بدون آلت جسمانی بپذیرد .

226

یکی از دقائق من عرف نفسه فقد عرف ربه اینکه نفس حادث و مجرد است و چون مجرد است ذات
 وضع نیست , پس فاعل آن که معطی الوجود است از وضعیات نیست که به مشارکت وضع فاعل باشد
 : بلکه از مجردات است و واجب است که به واجب بالذات منتهی شود . حافظ قدس سره فرماید

الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر ز منقار

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید

که خوش نقشی نمودی از رخ یار

طوطی به حروف ابجد 34 است : ط 9 , و 6 , ط 9 , ی 10 , دل هم به حروف ابجد 34 است : د 4 , ل
 30 .

دل قلب است , امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود : **یا هشام ان الله
 . تعالی یقول فی کتابه ان فی ذلك لذکرى لمن کان له قلب ینعی عقل**

اهل معرفت از نفس ناطقه به طیر و به ویژه به طوطی و کبوتر که تازی آن ورقاء و حمامه است
 : تعبیر می کنند باب الحمامه کلیده و دمنه , و قصیده عینیه ابن سینا

هبطت الیک من المحل الارتفاع

ورقا ذات تعزز و تمنع

و رساله الطیروی و منطق الطیر عطار و امثال این رسائل از دیگر دانشمندان شرح حال نفس ناطقه
 . انسانی است .

بحمدالله آگاهید که تکرار در تجلی نیست , کل یوم هو فی شأن , هر دم در قلوب عارفان نظری تازه
 : دارد و در دیده آنان جلوه ای برون از اندازه , عارف بزرگوار مجدود بن آدم سنایی چه خوش فرمود

عارفان هر دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

: و نیز جناب خاقانی در این باره نیکو گفته است

تکرار تجلی به خدای متعال

نسبت کردن بنده شر است و وبال

زان روی که تکرار عبث باشد و بس

فعل عبث از خالق افعال مجال

برادر در قرآن کریم آمده است انا انزلناه فی لیلة القدر . انا انزلناه فی لیلة مبارکة . شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن در روایات لیلة القدر در شهور رمضان و شعبان و رجب آمده است و آن بزرگی که گفته است هر شب قدر است ، اگر قدر بدانی ، شاید از این روی گفته باشد که همه صحیح است و اختلافی نباشد ، از این روی که طلوع و ظهور حقیقت لیلة مبارکة قدر باختلاف نباشد ، از این روی که طلوع و ظهور حقیقت لیلة مبارکة قدر باختلاف آفاق انفس انسانی مختلف باشد و الله تعالی اعلم به نکته 647 هزار و یک نکته رجوع شود .

به نقل از روایتی از تفسیر عظیم الشان جناب فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که یکی از علمای حدیث قرن سوم هجری و در عصر امام جواد علیه السلام بوده است و تفسیرش مورد اعتماد و اعتبار اعظم : علماء بوده و هست تبرک بجوییم تا درباره قدر اهل اشارت را بشارتی باشد

قال : حدثنا محمد بن القسم بن عبید معننا عن ابی عبدالله علیه السلام قال انا انزلناه فی لیلة لقدر ، اللیلة فاطمة و القدر الله ، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها او معرفتها ، الشك من ابی القسم . قوله و ما ادريك ما الیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی خیر من الف مؤمن و هی ام المؤمنین تنزل الملائكة و الروح فیها و الملائكة المؤمنون الذین یملكون علم آل محمد صلی الله علیه و آله و الروح القدس هی فاطمة ، باذن ربهم . من كل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی حتی یخرج القائم .

کتاب الله تعالی علیکم الرحمة ، از این بنده دستور العمل و اسرار

: اعمال حج خواستی ، مگر نشنیده ای کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی ؟ آنکه گفته است من بیچاره سرگردان از آنم

که نتوان گفت با کس آنچه دانم

. شبستری بود نه این شب بستری .

درباره مطلوب شما رساله تذکرة المتقین فائزه به فیوضات باری جناب محمد بهاری ، و نیز رساله منظوم مرحوم استاد الهی قمشه ای روحی له الفداء به غایت مطبوع است و بحمدالله که از هر دو برخوردارم . وانگهی حال شما در بیان اسرار اعمال حج به مراتب از مقال من گویاتر است .

اجمالاً فرمایش امام صادق علیه السلام را بخاطر بیاورید که فرمود : **ما اکثر الضجیح و العجیح و اقل الحجیح** . ضجیح کسی است که به تلبیه گفتن ناله و زاری کند . و عجیح آن که به تلبیه گفتن بانگ و فریاد برآورد . امام فرمود : ناله و زاری کننده و بانگ و فریاد برآورنده تلبیه چه

! بسیارند و حاج چه کم؟

و تمام حدیث را تیمنا نقل کنیم : فی کتاب الراوندی عن الصادق علیه السلام قال قلت له : ما فضلنا علی من خالفنا فوالله انی لاری الرجل ارخی بالا و اکثر ما لا و انعم عیاشا و احسن حالا و اطعم فی الجنة , قال : فسکت عنی حتی اذا کنا بالابطح من مکه رأینا الناس یضجون الی الله فقال علیه السلام یا ابا محمد هل تسمع ما اسمع ؟ قلت : اسمع ضجیح الناس الی الله تعالی فقال علیه السلام : ما اکثر الضجیح و العجیح و اقل الحجیح و الذی بعث بالنبوة محمدا صلی الله علیه و آله و عجل بروحه الی الجنة ما یتقبل الله الا منك و من اصحابک خاصة قال ثم مسح یده علی وجهی فنظرت فاذا اکثر الناس خنازیر و حمر و قردة الا رجل بعد رجل .

از امام علیه السلام می پرسد فضل ما بر مخالف ما چیست که سوگند به خدا مرد را (مخالف را) می بینم دل آسوده تر و مال دارتر و خوش زندگی تر و نیکو حال تر و به بهشت آزمندتر است ؟ امام علیه السلام در پاسخ خاموشی گزید تا به سرزمین ابطح رسیدیم , مردم را دیدم که ناله و زاریشان به سوی خداوند

229

بلند است , امام به من فرمود ای ابا محمد آیا می شنوی , آنچه را من می شنوم , گفتم ضجه مردم را به سوی خداوند می شنوم . امام فرمود : ناله و زاری کننده و بانگ و فریاد برآورنده به تلبیه چه بسیارند و حاج چه کم , سوگند به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری برانگیخت و روح او را به سوی بهشت شتافتن فرمود , خداوند نمی پذیرد مگر فقط از تو و از یاران تو . پس گفت : امام علیه السلام دست به رویم مالید , و نگاه کردم دیدم بیشتر مردم خوک و دراز گوش و بوزینه اند , مگر مردی . پس از مردی . الحمدلله که سرکار عالی در دریای نور ولایت مستغرقی

چه بسیار مردمی که از این سفر فقط شهرت و عنوان کسب کرده اند و دست آویزی برای اغراض دنیوی به دست آورده اند , این فرقه اثمهم اکبر من نفعهم اعادنا الله الحفیظ منهم . مثل آنان چنان است که عربی را گفتند وقتی که برادر تو وفات یافت برای زن خود چه میراث گذاشت ؟ گفت : چهار ماه و ده روز عده وفات .

کتاب توحید جناب ثقة المحدثین صدوق رضوان الله تعالی علیه مکرر به طبع رسیده است , از آن جمله در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری در ایران به خط محمد رسول اسکویی با ضمیمه حدیثی بعد از ختم کتاب توحید چاپ شده است . این حدیث ضمیمه در دیگر مسفورات مخطوطه نیز به نظر رسیده است , اگر توفیق رفیق گردد و مجال و فرصت دست دهد باید در پیرامون آن از جوامع روایی فحوص شود . مضمون آن بسیار عالی و سرمشق نویسندگان و سرایندهگان به نثر و نظم اسرار حج : است و ما اینک به ترجمه آن اکتفا می کنیم :

شبلی به حج رفته بود , و پس از انجام اعمال حج به حضور امام سید الساجدین علیه السلام مشرف شد , امام علیه السلام از وی پرسید : ای شبلی حج گذاردی ؟

. شبلی : آری , یا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله .

230

امام علیه السلام : زمانی که به میقات فرود آمدی , آیا نیت کرده ای که جامه معصیت را از خود بدر آوردی و جامه طاعت پوشیدی ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : زمانی که از جامه خود برهنه شدی , آیا نیت کردی که از ریا و نفاق برهنه شدی ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : زمانی که غسل کردی آیا نیت کردی که خویشتن را از بدیها و گناهها شست و شو دادی ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : آیا خویشتن را پاکیزه کردی و احرام بستنی و عقد وقت حج بستنی ؟

. شبلی : آری .

امام علیه السلام : زمانی که خود را پاکیزه کردی و عقد بستنی آیا نیت کردی که آنچه را خداوند متعالی حرام کرده است بر خویشتن حرام کرده ای ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : زمانی که عقد حج بستنی , آیا نیت کردی که هر عقدی برای غیر خداوند عزوجل است گشودی ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : خویشتن را پاکیزه نکردی و احرام بستنی و عقد حج بستنی . امام علیه السلام فرمود : آیا داخل میقات شدی و تلبیه گفتی ؟

. شبلی : آری .

امام علیه السلام : آنگاه که داخل میقات شدی آیا نیت کردی که به نیت زیارت داخل شدی ؟

. شبلی : نه .

231

امام علیه السلام : آنگاه که دو رکعت نماز گذاردی , نیت کردی که به خداوند متعال به بهترین اعمال و بزرگترین حسنات عباد که نماز است تقرب جستی ؟

. شبلی : نه .

امام علیه السلام : آنگاه که تلبیه گفتی آیا نیت کردی که برای خداوند به هر طاعتی گویا شدی و از معصیت او خود را باز داشتی ؟

. شبلی : نه .

. (امام علیه السلام : در میقات داخل نشدی و نماز نخواندی و تلبیه نگفتی) تلبیه لبیک گفتن

سپس امام عليه السلام فرمود: آیا در حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟

. شبلی: آری

امام عليه السلام: آنگاه که داخل حرم شدی آیا نیت کردی که بر خود هر گونه عیب اهل ملت اسلام را حرام کرده ای؟

. شبلی: نه

امام عليه السلام: آنگاه که به مکه رسیدی و کعبه را دیدی و دانستی که آن خانه خدا است آیا قصد خداوند سبحان کردی و از غیر او بریدی؟

. شبلی: نه

. امام عليه السلام: پس نه داخل مکه شدی و نه داخل حرم

سپس امام عليه السلام فرمود: آیا طواف بیت را به جای آوردی و ارکان را مس کردی و عمل سعی را انجام دادی؟

. شبلی: آری

امام عليه السلام: آنگاه سعی کردی آیا نیت کردی که از همه گریختی و به سوی خداوند فرار کردی، و صدق این نیتت را علام الغیوب شناخت؟

. شبلی: نه

232

. امام عليه السلام: نه طواف بیت کردی و نه سعی بجا آوردی

سپس امام عليه السلام فرمود: آیا در مقام ابراهیم عليه السلام وقوف کردی و در آن مقام دو رکعت نماز گذاردی؟

. شبلی: آری

امام عليه السلام در این هنگام صیحه ای بر آورد که نزدیک بود از دنیا مفارقت کند، سپس فرمود: آه کسی که به مقام قرب رسیده و با خدا مصافحه کرده کجا است، حق تعالی با آن عظمت و جلال مسکینی را به این مقام برساند آیا جایز است بر او که حرمت چنین پروردگار مهربان را ضایع کند؟ هرگز چنین نیست که کسی با خدا مصافحه کند و بعد از آن مخالفت او را جایز داند

پس از آن فرمود: آنگاه که در مقام ابراهیم ایستادی، آیا نیت کردی که بر انجام هر طاعت ایستادی، و پشت به هر معصیت کردی؟

. شبلی: نه

امام عليه السلام: آنگاه که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گذاردی آیا نیت کردی که چون نماز ابراهیم عليه السلام نماز گذاردی؟ و به نمازت بینی شیطان را بخاک مالیدی؟

. شبلی: نه

. امام عليه السلام: در مقام نایستادی و در آن نماز نخواندی

پس از آن فرمود: آیا بالای چاه زمزم بر آمدی؟

. شبلی : آری

امام علیه السلام : آنگاه که بر بالای چاه زمزم بر آمدی آیا نیت کردی که بر طاعت بر آمدی و چشمت را از معصیت پوشانندی ؟

. شبلی : نه

. امام علیه السلام : پس بر چاه زمزم بر نیامدی و از آن ننوشیدی

پس از آن فرمود : آیا سعی میان صفا و مروه را بجای آوردی و در میان

233

آن دو مشی و تردد داشتی ؟

. شبلی : آری

امام علیه السلام : از سعی میان صفا و مروه آیا نیت کردی که در میان خوف و رجائی ؟

. شبلی : نه

. امام علیه السلام : پس نه سعی کردی و نه مشی و تردد بین صفا و مروه

پس از آن فرمود : آیا از مکه خارج شدی و به منی رفتی ؟

. شبلی : آری

امام علیه السلام : به منی رفتی ، آیا نیت کردی که مردم را از زبان و دل و دست خود ایمن گردانیدی ؟

. شبلی : نه

. امام علیه السلام : پس به منی نرفتی

بعد از آن امام علیه السلام فرمود : آیا در موقف عرفه وقوف کردی ؟ و بر جبل الرحمة برآمدی ؟ و شناختی خداوند متعالی را در جبل الرحمة و جمرات خواندی ؟

. شبلی : آری

امام علیه السلام : در موقف عرفه آیا معرفت حق سبحانه و تعالی و اطلاع او را بر سرائر و قلب خود شناختی ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : بر جبل الرحمة که بالا رفته ای آیا نیت کرده ای که خداوند هر مؤمن و مؤمنه را رحمت می کند ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : آیا به مزدلفه (مشعر) رفتی ؟ و از آنجا سنگ ریزه ها از زمین برکندی ؟ و به مشعر الحرام مرور کردی ؟

234

. شبلی : آری

امام علیه السلام : آنگاه که در مزدلفه مشی می کردی و از آن سنگ ریزه ها بر می کندی آیا نیت کردی که هر معصیت و جهل را از خود برکندی و هر علم و عمل را در خود نشاندی ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : به مشعر الحرام مرور کردی آیا نیت کردی که شعائر اهل تقوی و اهل خوف را شعار قلب خود قرار داده ای ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : در مزدلفه مشی نکردی و از آن سنگ ریزه ها بر نداشتی و به مشعر الحرام مرور نکردی .

پس از آن امام علیه السلام فرمود : در منی نماز گزاردی ؟ و رمی جمره کردی ؟ و حلق رأس (سر تراشیدن) را انجام دادی ؟ و فدیة (قربانی) خود را ذبح کردی ؟ و در مسجد خیف نماز خواندی ؟ و به مکه باز گشتی ؟ و طواف افاضه بجای آوردی ؟

. شبلی : آری

امام علیه السلام : آنگاه به منی رسیدی و رمی جمره ها کردی آیا نیت کردی که به مطلب خود رسیدی و هر گونه حاجت تو برآورده شده است ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : آنگاه سر تراشیدی آیا نیت کردی که از پلیدیها پاک شدی و از هر گناه و بد عاقبتی که بنی آدم را است بدر آمدی مثل آن روزی شدی که از مادر متولد شدی ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : آنگاه که در مسجد خیف نماز خواندی آیا نیت کردی که نترسی مگر از خدا و امیدوار نباشی مگر به رحمت او ؟

235

. شبلی : نه

امام علیه السلام : آنگاه که قربانی خود را ذبح کردی آیا نیت کردی که طمع را سربریدی و به ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش اقتدا کردی ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : آنگاه که به مکه بازگشت کردی و طواف افاضه بجای آوردی آیا نیت کردی که افاضه (کوچ کردن) به رحمت خدا کردی و به طاعت او بازگشت کردی و به سوی او تقرب جستی ؟

. شبلی : نه

امام علیه السلام : به منی نرسیدی و رمی جمره ها نکردی ، و حلق رأس انجام ندادی ، و قربانی ات را ذبح نکردی ، و در مسجد خیف نماز نگذاشتی و طواف افاضه بجای نیاوردی و به سوی خداوند تقرب نجستی ، چه اینکه تو حج نکردی .

پس شبلی از تفریط حجش به ندبه و زاری افتاد و پیوسته آداب حج می آموخت تا سال دیگر از روی

. معرفت و یقین حج بگذارد

پایان : حکیم ناصر خسرو و علوی قصیده غرایش : حاجیان آمدند با تعظیم را از این حدیث اتخاذ کرده . است و حقا نیکو به نظم در آورده است و شهرت آن ما را از نقلش بی نیاز گردانیده است

و نیز همین روایت امام سجاد علیه السلام را استاد بزرگوارم عارف متأله و شاعر مفلح جناب حکیم میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان الله علیه به اسم ([مناسک حج عاشقان]) به نظم در آورده است که (در کلیات دیوان آن جناب درج شده است .) 1

فضائل و اسرار حج از اهل بیت عصمت و وحی و از اعظم حمله آثار

. صفحه 953 967 1

236

نبوت بسیار روایت شده است و بیان گردیده است . اقدام جنابعالی مرهون بدین وقت بود و گر نه در تدوین رساله ای بدین موضوع می بایستی از پیشتر به نون و القلم و ما یسطرون استعانت و تمسک : جست تا بیشتر بتوان نکات و دقائقی گرد آورد که

چه بهتر مرد را از یادگاری

که بعد از وی بماند روزگاری

اگر چه نگارشم برای محمدم تذکره است نه تبصره . ان الذی فرض عليك القرآن لرادك الی معاد فانله . خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

قم حسن حسن زاده آملی

ذی قعدة الحرام 1395 ه . ق 9

22	8	ه . ق 1354
----	---	------------

237

6 کر

238

239

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

. این کراسه رساله ای و جیز و عزیز , متفرد به تحقیقی انیق و دقیق در بیان روایات کر است

: نخست به عنوان مقدمه گویم

تسطیح را در اصطلاح ریاضی چند معنی است , یکی این که تسطیح عبارت است از ضرب عددی در عددی . و یا ضرب خطی در خطی که محیط به سطحی اند که آن سطح متوازی الاضلاع قائم الزوایا باشد

، و هر يك از عدد و خط را ضلع می نامند ، پس اگر سطح متوازی الاضلاع قائم الزوایا همه اضلاع آن مساوی باشند سطح آن را که حاصل ضرب مذکور است مربع گویند اعنی سطح اعم از مربع است . بلکه سطح را نوعاً در حاصل ضرب دو عدد یا دو مقدار مختلف با یکدیگر اطلاق می کنند ، چنانکه مربع را در حاصل ضرب عددی یا مقداری در خودش . مثلاً عدد بیست سطح چهار در پنج است ، و بیست و پنج مربع پنج در پنج . چنان که هرگاه مطلوب مساحت جسم باشد و اضلاع طول و عرض و عمق آن مساوی باشند مکعب گویند و گرنه مجسم .

خواجه طوسی در صدر مقاله هفتم تحریر اصول اقلیدس در تعریف عدد مضروب و مربع و مکعب و : مجسم گوید

240

. العدد المضروب فی عدد آخر هو الذی یضعف بعده آحاد المضروب فیہ فیجتمع عدد 1 []
 . والعدد المربع هو المجتمع من ضرب عدد فی مثله و یحیط به عددان متساویان 2
 . والعدد المكعب هو المجتمع من ضرب عدد فی مربعه و یحیط به ثلاثة أعداد متساویة 3
 . و العدد المسطح هو المجتمع من ضرب عدد فی عدد و یحیط به عددان هما ضلعاہ 4
 . [] والعدد المجسم هو المجتمع من ضرب عدد فی عدد مسطح ، و یحیط به ثلاثة أعداد هی اضلاعه 5
 یعنی چون چهار را مثلاً در پنج ضرب کنیم ، 4 را مضروب و 5 را مضروب فیہ گوئیم ، که 4 به 1
 عدت آحاد مضروب فیہ یعنی 5 بار مضاعف شده است . (20 5 4) . و مرادش از [] فیجتمع عدد []
 حاصل ضرب است .

و عدد مربع حاصل ضرب عددی در مثل خودش است ، و دو عدد متساوی با یکدیگر بر آن محیط 2
 اند . (مثلاً 16 4 4) . بدان که عبارت اخیر در تعریف اعنی و دو عدد متساوی با یکدیگر بر آن
 محیط اند حکمی از احکام مربع است نه این که تنمه تعریف مربع بوده باشد . و همچنین در تعریفات
 دیگر .

و عدد مکعب حاصل ضرب عددی در مربع خودش است ، و سه عدد متساوی با یکدیگر محیط بدانند 3
 . (.) (مثلاً 64 4 4 4) .

و عدد مسطح حاصل ضرب عددی در عددی است ، و دو عدد که دو ضلع آنند ، محیط بدانند خواه 4
 . این دو ضلع با هم مساوی باشند مانند مربع ، و خواه نباشند

241

. و عدد مجسم حاصل ضرب عددی در عددی مسطح است ، و سه عدد که اضلاع اویند محیط بدانند 5
 (مثلاً 56 2 28 4 7 و یا 32 2 16 4 4)
 و بدان چنان که سطح اعم از مربع است مجسم نیز اعم از مکعب است و لکن نوعاً مکعب را در
 حاصل ضرب سه عدد یعنی سه ضلع مساوی با یکدیگر بکار می برند ، و مجسم را در حاصل ضرب سه
 عدد یعنی سه ضلع مخالف با یکدیگر ، یا یکی مخالف با دوی دیگر که آن دوی دیگر مساوی با هم باشند
 .

در کتب ریاضی بلکه در صحف فقهی و جوامع روانی به جای تسطیح و مسطح به معنی یاد شده تکسیر و مکسر بسیار بکار برده شده است. مثلا در صحف فقهی در تقدیر آب کر فرموده اند که به حسب وزن چه قدر است و به حسب مساحت چه قدر؟ مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه فرماید: [الکر بالمساحة ما بلغ مکسره اثین و اربعین

وجب 42 7	شبرا و سبعة أثمان شبر] یعنی کر به مساحت آن است که مکسر آن 8
----------	---

باشد.

و بدین معنی مرحوم شیخ بهائی در الحبل المتین فرماید: [فمعنی قولهم: الکر ما بلغ تکسیره اثین و اربعین شبرا و سبعة أثمان شبر] (أنه ما اشتمل علی اثین و اربعین مجسما مانیا کل منها مکعب الشبر، و مجسم آخر هو سبعة أثمان مکعبه). (مجسم و مکعب بدان معنی است که گفته آمد

ثقة الاسلام کلینی در کتاب صلات کافی به اسنادش روایت کرده است: [عبد الاعلی مولى آل سام قال قلت لابی عبدالله علیه السلام: کم کان مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ثلاث آلاف و ستمائة ذراع تکسیرا (مکسرة ح ل). (1)

مثلا اگر هر يك از طول و عرض مساحت مسجد شصت ذراع باشد

. صفحه 81، چاپ رحلی سنگی 1

242

مساحت آن سه هزار و ششصد ذراع خواهد بود. و ممکن است که طول و عرض مساحت آن مختلف بوده باشند و باز مکسر آنها 3600 ذراع بشود چنان که روشن است

ابوالمعالی نصرالله منشی در کلیله بهرامشاهی در ستایش سلطان محمود غزنوی و کشور گشایی او گوید: [و آنگاه همت ملکانه را بر اعلاء کلمه حق مقصور گردانید، و ذات بیهمال خویش را بر نصرت دین اسلام و مراعات مصالح خلق وقف کرد، و از در کابل تا کناره قنوج و حدود کالنجر و بانوسی... و اطراف کرمان و سواحل دریای نیز و مکران در تکسیر دو هزار فرسنگ در خطه اسلام افزود، و (أفتاب ملت احمدی بر آن دیار از عکس ماه رایت محمودی بتافت)... (1)

بدان که مساحت را در علم اوفاق معنی دیگر است. و تکسیر دایره که عبارت از دانستن نسبت عددی قطر دایره به محیط آن است مطلبی دیگر است. و تکسیر در رشته ه ای ارثماتیقی به وجوه گوناگون است، بلکه تکسیر خود علمی جداگانه و فنی مستقل است

این بود مراد ما از تمهید مقدمه که تقدیم داشته ایم. اکنون در اصل مقصود که بیان روایات کر است گوئیم:

در فروع کافی از معاویة بن عمار روایت شده است که قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: اذا کان الماء قد کر لم ینجسه شیء

و نیز از اسماعیل بن جابر روایت شده است که قال: سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الماء الذی لا ینجسه شیء؟ قال: کر. قلت: و ما الکر؟ قال: ثلاثة

اشبار في ثلاثة اشبار .

. صفحه 21 و 22 کليله و دمنه , به تصحيح و تعليقه راقم 1

243

و نیز از حسن بن صالح ثوری از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که **قال : اذا كان الماء في الرکی لم ينجسه شیء . قلت : و کم الکر ؟ قال : ثلاثة اشبار و نصف عمقها في ثلاثة اشبار و نصف عرضها .**

و نیز از ابی بصیر روایت شده است که **قال : سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الکر من الماء کم يكون قدره ؟ قال : اذا كان الماء ثلاثة اشبار و نصفاً في مثله ثلاثة اشبار و نصف عمقه في الارض فذلك الکر من الماء .**

. روایات یاد شده در جوامع دیگر نیز آمده اند . و چند حدیث دیگر در تحدید کر نیز روایت شده است .
غرض عمده ما این است که در این روایات فقط دو بعد مساحت گفته آمد , و حال این که آب گرد آمده در يك جا جسم است که حجم دارد یعنی بالفعل یا بالقوه دارای اقطار ثلاثة است و مطلوب در این روایات مقدار حجم آن است نه سطح آن , و در تعیین مقدار حجم باید قاعده تجسیم را به کار برد نه ضابطه تسطیح را , و در مقدمه دانسته شده است که مجسم را سه بعد است و مسطح را دو بعد . لاجرم امام معصوم که در تحدید مجسم دو بعد را نام برده است باید بعد سوم را نیز به قاعده تجسیم گفته باشد .

در بیان آن گوئیم : در مکیال و میزان و مقدار به نسبت مکیل و موزون و مقدر , يك واحد ساده بی دغدغه و همه فهم و همگانی را اصل ثابت مسلم در نظر می گیرند , و فروعی را که پیش می آید بدان اصل می سنجند . و چون سؤال از تجسیم یعنی تقدیر شیء مجسم است و معصوم دو بعد آن را به يك اندازه بیان فرموده است بعد سوم آن نیز به همین اندازه هر يك از دو بعد نام برده برابر با هم است . این میزان تجسیم که مجسم شود مقدار آب کر معلوم می گردد یعنی مجسمی که هر يك از اقطار ثلاثة آن که طول و عرض و عمق آن است سه و نیم است و مکسر این اقطار اصل معیار مقدار کر است .

244

سپس هر گاه حجم آبی که مثلاً عمق آن از سه و نیم کمتر بود باید هر يك

وجب گردد . و یا 7 42	از طول و عرضش آن نقصان را جبران کند تا مکسر آن 8
----------------------	--

حجم آب به شکل استوانه بود باید مقدار حجم آب آن از معیاری که اصل مقدار کر است کمتر نبوده باشد , و علی هذا القیاس در بواقی اشکالی که برای حجم آب روی می آورند .

لذا آگاه و آشنای بدین اصل مسلم و قاعده مضبوط و محکم چون صاحب شرایع در تحدید کر فرموده .
([است] : الکر ما كان کل واحد من طولہ و عرضہ و عمقه ثلاثة اشبار و نصفاً) .

و چون علامه حلی در مختلف فرمود ([: الظاهر أن الاشبار يراد ضرب الحساب فیها يكون حد الکر (تکسیر اثنین واربعین شبراً و سبعة أثمان شبراً) . (1)

و چون شیخ بهائی در الحبل المتین فرموده است ([: ان المساحة المبحوث عنها هنا هي استعمال ما في

الماء من امثال مكعب الشبر و أبعاضه ليعلم انه هل بلغ الكرام لا ؟ و المراد بمكعب الشبر مجسم مائي تحيط به ستة مربعات متساوية طول كل واحد من اضلاعها شبر , فمعنى قولهم[] : الكرام ما بلغ تكسيره اثنين و اربعين شبرا و سبعة أثمان شبر[] انه ما اشتمل على اثنين و اربعين مجسما مائيا كل منهما (مكعب الشبر , و مجسم آخر هو سبعة أثمان مكعبه) . (2)

(.) [و چون صاحب غنیه فرموده است] : [الاجماع عليه

در حدیث اسماعیل جابر احتمال سقوط کلمه [] [نصف] (می رود ولی در حدیث ثوری و ابوبصیر احتمال زیادت آن نمی رود . بعضی در حدیث ابوبصیر [] [فی الارض] (را به [] [فی العرض] تبدیل کرده است که تحریف است

. صفحه 4 , ط رحلی 1

. صفحه 109 , ط 1 , چاپ سنگی 2

245

و ظاهرا این تبدیل را از روایت ثوری که [] [فی ثلاثة أشبار و نصف عرضها] (روا داشته است و حال این که فی الارض به معنی فی العمق است , چون روایت ابوبصیر که فرمود : فی عمقه فی الارض . بعضی از روایات که هر سه بعد را حائز است مؤید اصل مذکور است . این مطلب اهل خبرت و درایت را حتی بالغ است و این رساله به تحقیق آن متفرد است . الحمد لله رب العالمین

246

247

قطب نما و قبله نما 7

248

249

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

این کراسه رساله ای است به نام [] : [قطبنا و قبله نما] (, به قلم این خوشه چین خرمن بزرگان : حسن حسن زاده آملی , که در فرق قطب جغرافیائی و قطب مغناطیسی زمین , و معرفت سمت قبله از قطبنا , و تمیز قطبنا از قبله نما سخن می گوید . امید است که رساله ای در موضوع خود خواندنی و ماندنی بوده باشد .

می گویند که با () (BOUSSOLE قطبنا را به تازی بوصله و حك می نامند . و به فرانسه بوسل می خوانند) (COMPASDE کلمه بوصله عربی بسیار نزدیک است . و به انگلیسی کمپاس

در هر يك از گراند لاروس (1) و دائره المعارف بزرگ فرانسه قرن نوزدهم (2) در واژه یاد شده [] . بوسل [] از قطبنا بحث شده است

در دائره المعارف عربی محمد فرید وجدی در ماده ((المغناطیس)) (از قطب مغناطیسی بحث شده است
3).)

و در هر يك از دائره المعارف فارسی به سرپرستی صاحب و

. ج 2 , ط 1 , صفحه 1314

. ط 1 , ج 1 , صفحه 2641

. (ج 9 ط 1 مصر ص 282) 3

250

. لغتنامه دهخدا در ماده قطبنا بحثی مفید از قطبنا به میان آمده است

. و همچنین ماخذ و مصادر بسیار دیگر در تصرف راقم است و ذکر آنها به طول می انجامد

: ما مطالب منظور خود را در بیان عبارت نسخه ای که یاد می شود , در ده ماده ارائه می دهیم

نسخه ای خطی در علم شریف هیأت که به فارسی نیک درست و استوار , حائز اهمیت شایان و حاوی
فوائد بسیار , و در خور تحسین و تمجید بی شمار است , از عالمی روحانی پر بار و بزرگوار به نام
محمد بن الحسن التستری رضوان الله تعالی علیه در تصرف این خوشه چین خرمن معارف بزرگان است .
این نسخه یکتا به قطع وزیرى در 291 صفحه تحریر شده است . و حاکی است که مؤلف آن از علمای
عصر قاجار و جامع در معقول و منقول بوده است . مؤلف نامی بر آن اثر گرامی ننهاده است , جز اینکه
(.) در ظهر آن مرقوم است () : قبله شیخ محمد

در ابتدای آن پس از چهار صفحه در بیان اهمیت صلوات و تعیین قبله و معرفت اوقات می فرماید () :
فلذلك كله , این ذره بی مقدار , تراب اقدام علماء اخیار محمد بن الحسن التستری که در علوم چند خوشه
چینی نموده بنا بر خواهش بعضی از برادران ایمانی که از اجابت و امتثال فرمایش ایشان گزیر و گریزی
نبود به خاطر فاتر چنان خطور نمود که به توفیق الله تعالی این دو مطلب را (یعنی معرفت قبله و وقت
.....) (را) با بعض متعلقات بقدر الوسع و الطاقة بسطی تمام و تنقیحی به اکمال انتظام داده

ولی افسوس که چنین اثر گرامی ناتمام مانده است , اعنی مؤلف به اتمام آن دست نیافته است .
شگفت این که نحوه تحریر مطالب و رشته انتظام معارف آن به شیوه و شاکله کتاب مستطاب ما ()
دروس هیأت و دیگر رشته های ریاضی () است . در آن کتاب از آن جناب استفاده نموده ایم , و به

251

: نقل نکات علمی آن تبرک جسته ایم . در همین مسأله قطبنا که موضوع بحث این کلمه است گوید

و از جمله آلات مصنوعه که سمت قبله را از آن معین کنند قطبنا است . و آن معروف است که ()
حقه مانندی سازند مدور کم عمق از فلز برنج و غیره . در وسط آن سوزن مانندی نصب کنند , و میلی
از مغناطیس مستطیل بر آن سوار کنند که یکسر آن بالطبع به شمال مایل است , و طرف دیگرش به
سمت جنوب ایستد که از طرفین آن دو نقطه شمال و جنوب را در هر مکان معلوم نمایند , و آن میل به
منزله خط نصف النهار باشد . و دوره آن را به سیصد و شصت قسم نمایند که به منزله دائره افق بود .
و آن را چهار ربع کنند که هر ربعی نود درجه شود , و بر سر هر ربعی یکی از چهار سمت مشرق و

مغرب و شمال و جنوب رقم کنند. و بر روی شیشه آن شبکه ای از برنج و نحو آن قرار دهند، و در وسط آن عقربه ای نصب کنند که یکسر آن به وسط محکم باشد، و طرف دیگرش بر تمام آن دایره بگردد. و چون دو طرف میل مذکور را بر دو نقطه جنوب و شمال آن دایره منطبق سازند، پس عقربه برنجی را بگردانند و بر درجه ای گذارند که در جهت و مقدار مساوی باشد با انحراف موضع مطلوب، پس در آن حال آن عقربه مسامت قبله آن موضع خواهد بود.

و این به واسطه میل طبیعی مغناطیس است به جانب شمال و جنوب، و حکمت این قوه جاذبه را تاکنون احدی معلوم نکرده است. و آن از حکمت‌های بالغه الهیه است که خالی از غرابت نیست، و از قبیل محبت و تعشقی است که حضرت باری تعالی در بسیاری از مخلوقات ساری و جاری ساخته.

اما وجود محبت در انسان و حیوانات در غایت وضوح و اشتهاست کالشمس فی رابعة النهار. و در نباتات مانند عشقه که آن را به فارسی لبلاب

252

خوانند و در جمادات مانند همین مغناطیس. و در مرکبات جمادیه مانند کهربا و امثال آن. بلکه بعضی آن را در اعداد قائل شده اند، و گفته اند هر دو عدد که مجموع کسور هر يك مساوی باشد با عدد دیگر مثل عدد دویست و بیست با عدد دویست و هشتاد و چهار که مجموع کسور عدد اول با عین عدد ثانی متساوی باشند، و کسور عدد ثانی مساوی اند با عین عدد اول کما لا یخفی علی المحاسب. و چنین دو عدد را از اعداد متحابه دانند، و علماء اعداد و ظلسمات در تحبیب طالب و مطلوب این دو عدد را با عدد اسم هر دو در مربعات پر کنند به انحاء مختلفه، و گویند به حسب تجربه یافته ایم موجب تحبیب عظیم است.

بالجمله کیفیت تعشق در انواع موجودات حاصل است که یکی از آنها مغناطیس است نسبت به جذب حدید. بلکه به قول بعضی صادر اول همان محبت است، نظر به حدیث قدسی مشهور کنت **کنزا مخفیا فأحببت** اه، و شك نیست که سبب نظام عالم محبت است که همان منشأ جمیع حرکات اهل عالم است کما لا یخفی.

و در کتاب جام جم نقل کند که اول کسی که خاصیت حرکت مغناطیس را از هر سمت به جانب شمال استنباط نمود ([راجر بکان ایل چستر]) نام است که در اواخر رجب سال ششصد و نود و سه هجری وفات نمود. و چون در مغناطیس سه کیفیت و صفت است یکی جذب آهن که واضح است، دیگر حرکت و میل آن به جانب شمال چنان که در آلات قطب نما محسوس می شود و این نیز ظاهر و روشن است، و صفت سیم آن این است که سوزن و میل مغناطیس از نقطه شمال و جنوب گاهی منحرف گردد به طرف مغرب یا مشرق و این کیفیت به حسب اختلاف ازمنه و امکانه مختلف باشد.

و اول کسی که این صفت او را معلوم نمود ([رابرت نارمن]) بود از

253

. حکمای لندن در سنه نهصد و هشتاد و هشت (988) هجریه

و قطب نمای ملاحی را حکیم ([فلویو جیوجا]) در سال هفتصد و دو هجری (702) هجری اختراع

. نمود . به قول میرزا جعفرخان مشیرالدوله در کتاب حسابش در سنه هفتصد و هفت (707) بوده

و قطب نمای مصنوعی در سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری (1264) اختراع گردیده ،
. و مخترع آن معلوم نیست ، و روز به روز ترقی و شهرت یافت

و در اطلس بلاک که در سنه یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری (1267) باسمه شده در
صفحه سیوم حرکت و میل قطب نما را به جانب مشرق به تفصیل معلوم نموده ، و مختصری از آن در
این رساله ذکر می شود تا آنمودگی باشد . و گویند این اختلاف به مرور دهور مختلف می شود . و در
تاریخ هزار و دویست و هفتاد و دو هجری مقدار انحراف آن از این قرار بود که در این جدول نموده می
شود ، و جدول این است :

254

جدول مقدار انحراف قطب نما از شمال در بعض بلاد در سنه 1272 هجریه

البلاد انحراف درجات البلاد انحراف درجات

طهران 4 غربی مراکش 20 غربی

شیراز و اصفهان 4 غربی کیپ ورد 14 غربی

خراسان 3 غربی اسلامبول 12 غربی

کرمان 3 غربی بلاد ایتالیا 15 الی 17 غربی

افغانستان 1 الی 2 غربی اسپانیا 21 الی 24 غربی

بمبای ندارد پرتگال 21 الی 24 غربی

آذربایجان 5 غربی پاریس 22 غربی

همدان 6 غربی سایر فرانسه 17 الی 24 غربی

کردستان 6 غربی انگلند 23 الی 26 غربی

کرمانشاهان و نواحی 6 غربی آیرلند 26 الی 27 غربی

بغداد 5 غربی استاک هلم 15 غربی

کربلا 5 غربی پترز برگ 7 غربی

کوفه 5 غربی سیلان 5 شرقی

حله 5 غربی مدرس 5 شرقی

مکه معظمه 7 غربی کلکته 7 شرقی

مدینه 7 غربی مملکت برمه 7 الی 10 شرقی

مصر 10 غربی وسط جزیره آسترالیه ندارد

تونس 17 غربی

و مراد از این درجات انحراف در بلاد که در جدول ثبت شده ، نهایت انحراف قطب نما است در آن بلد
. در اوقات سال

و گویند به حسب اختلاف فصول تفاوت کند و مختلف شود . علاوه

255

بر آن که به مرور سنوات همان مقدار نهایت انحراف مختلف می شود. و شاید در بعض بلاد گاه منعدم شود، باز پیدا شود. و هنوز میزان و معیاری درست از برای این اختلاف بدست نیامده

فالحاصل این اختلاف که در قطب نما پیدا شده باعث قلت اعتبار و اعتماد بر آن گردیده، پس باید آن را همه وقت امتحان و اختبار نمود به دایره هندیه و خط نصف النهار آن، یا به غیر از دایره هندیه از طرق و قواعدی که خط نصف النهار را با آن قواعد استخراج کنند. و معتبر در همه وقت و همه جا. همان خط نصف النهار است که صحیح استخراج شده باشد.

نکته لغویه: لفظ مغناطیس، بعد از میم غین معجمه است، و بعد از الف طاء مؤلفه. و تاء منقوطة نیز صحیح است، لکن در السنه عموم ناس بلکه اشخاص خاص و فصیح به قاف بعد از میم اشتهاار یافته در تلفظ و کتابت، و این از اوهام خاص است فافهم و اغتم. و لفظ اوهام در مثل این مقام جمع و هم به (فتوح) است به معنی غلط نه به سکون آن به معنی توهم، بسیاری چنین توهم فرموده اند، فندبر

این بود تمام عبارت مرحوم شوشتری مذکور از کتاب یاد شده درباره انحراف مغناطیسی قطب نما از قطب جغرافیائی که نقل کرده ایم.

همان گونه که در پیش هشدار داده ایم، مساله شمال جغرافیائی و شمال مغناطیسی ارض، و به عبارت دیگر فرق میان قطب جغرافیائی و قطب مغناطیسی ارض و توجه به زاویه انحراف در بکار بردن آلات قطب نما اهمیت بسزا دارد که اکثر بدان آگاهی ندارند، و نمی دانند که در تعیین سمت قبله بلاد انحراف مغناطیسی را که گاهی شرقی و گاهی غربی از قطب جغرافیائی است باید رعایت کرد.

خلاصه این که معرفت به قطب جغرافیائی و قطب مغناطیسی زمین، برای تحصیل خط نصف النهار حقیقی که در امتداد قطب شمال و

256

جنوب جغرافیائی است نه مغناطیسی اهمیت بسیار بسزا دارد. و برای بدست آوردن قوس انحراف قبله بلاد و خط سمت قبله، باید توجه داشت که شمال و جنوب مغناطیسی با شمال و جنوب جغرافیائی اشتباه نشود. اغلب و اکثر مردم بدین مطلب توجه ندارند. جای بسی شگفتی است که چگونه جناب علامه حیدر قلی سردار کابلی قدس سره الشریف که خود استاد متبحر در علم فلك و ریاضیات عالییه بوده است، در رساله گرانقدر [تحفة الاجلة فی معرفة القبلة] (بدان اشارتی فرموده است. اکنون در ده شماره در بیان برخی از عبارات کتاب یاد شده مرحوم شوشتری گوئیم:

آن که گفته است []: و از جمله آلات مصنوعه [] . . . آنچه که در تعریف دستگاه قطب نما آورده 1 است، بیان صورت صنعت يك نوع آن است. قطب نما را انواع گوناگون است بدین معنی که به اشکال مختلف ساخته شده است، چنان که در حدود ده نوع صنعت قطب نما در تصرف راقم است، يك نوع آن به نام [] آیینه گیتی نما [] است که در درس نود و پنجم کتاب [] دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی [] آن را وصف کرده ایم. و عمده در انواع قطب نما، عقربه مغناطیسی است که بر صفحه ای مدرج نصب شده است به گونه ای که بر آن دور می زند و در حالت سکون يك سر آن به سمت قطب شمال مغناطیسی، و سر دیگر آن به سمت قطب جنوب مغناطیسی خواهد بود. این عقربه مغناطیسی در حالت سکون

گاهی با خط نصف النهار که خط زوال است مطابق است که هر دو يك خط در سطح دایره نصف النهارند . و هر دو خط زوال اند , و گاهی با آن تقاطع می کند

و تقاطع بدین سبب است که خط نصف النهار مانند دایره نصف النهار از دو قطب جغرافیائی می گذرد , و این خط همواره ثابت است زیرا که دو قطب جغرافیائی ثابت اند , اما خط دیگر که عقربه مغناطیسی مفروض است همواره در سطح دایره نصف النهار نیست زیرا که از دو قطب مغناطیسی

257

شمال و جنوب می گذرد , و قطب مغناطیسی از قطب جغرافیائی گاهی فاصله می گیرد , لذا عقربه مغناطیسی با خط نصف النهار تقاطع می کند , و باید دانست که دو قطب مغناطیسی يك جا ثابت نیستند , بلکه میدان چرخش و نوسان دارند . و این میدان مغناطیسی از اسرار طبیعت موجب اعجاب است , و در کتب مربوطه درباره آن مطالبی مذکور است . و محل شمال مغناطیسی در نقطه ای در حوالی شمال کشور کانادا است .

و آن که گفته است (] : و این به واسطه میل طبیعی مغناطیس است) [. . . ناظر به عبارات جام جم 2 است که گوید :

در کتاب هیدن در باب مغناطیس چنین نوشته است که استرمیوس در کتاب خود در تاریخ وقایع [] سال یکهزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق یکهزار و نود و سه هجری چنین نوشته است که التارف چنین گفته است که قوت جاذبه مغناطیس را هیچکس درست معلوم نکرده است , و کسی که کاشف این سر باشد به ما معلوم نگشته است , ولیکن آن کسی که خاصیت حرکت او را از هر سمت به جانب قطب شمال استنباط کرد راجر بکان ایلچستر بود که در سامرست شینر مسکن داشت , و در هفدهم جون یکهزار و دویست و نود و چهار مسیحی مطابق ششصد و نود و سه هجری در اواخر رجب سال مزبور وفات کرده است .

. و اهل ایتالیا ماده او را از ماده فولاد و آهن دانسته اند

و از آن که اختلاف او دائم به یکسان نیست هوی لیوس پیتل مکتشف ساخت . و آن کسی که قطب نمای ملاحی را اختراع کرد فلویوجیوچا بود که یکی از اهل نیپلس است که در سال یکهزار و سیصد و دو مسیحی مطابق هفتصد و دو هجری اختراع نمود

و میل و انحراف این آلت مخصوصه را در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری تا سال یکهزار و

258

پانصد و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری رابرت نارمن که یکی از سکنه لندن بود معلوم نمود . و مشهور در سنه یکهزار و پانصد و هشتاد مسیحی شد . و به تجربه حکیم جیلبرت در سنه یکهزار و ششصد مسیحی مطابق یکهزار و نه هجری رسید

و قطبنمای مصنوعی در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و يك مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و (چهار هجری اختراع گردید و روز به روز ترقی و شهرت یافت .) 1

و آن که گفته است ((: و از قبیل محبت و عشقی است که)) [. . . آری محبت اصل وجود است ، و 3 عالم از حرکت حبیبه موجود است و به تعبیر شیخ اکبر در فص موسوی فصوص الحکم] : ان الحركة ابدا أنما هی حبیبة و یحجب الناظر فیها باسباب اخر و لیست تلك تا آن که گوید : فكانت الحركة التي هی وجود العالم حركة الحب ، و قد نبه رسول الله صلى الله علیه و آله على ذلك بقوله : **كنت كنزا مخفيا لم اعرف فأحببت أن أعرف ، فلو لا هذه المحبة ماظهر العالم فی عينه** [. . .) (2) .)

. در نکته 664 و 894 کتاب هزار و يك نکته مطالبی شیرین در این موضوع است رجوع بفرمائید

و آن که گفته است ((: كالشمس فی رابعة النهار)) (رابعة النهار همان و تد السماء است که در مقابل 4 و تد الارض است بدان بیان که در درس بیست و سوم [دروس هیئت و دیگر رشته ای ریاضی]) به تفصیل گفته آمد ، ولكن بدین نظر که هرگاه برج را از غارب به توالی ، و یا از طالع به خلاف توالی شماره کنند اول برج چهارم رابعه النهار است و آن در منتصف نهار است که زمان غایت ارتفاع شمس هر روز در آفاق استوائی و مانلی است ، چه این که

. جام جم ، چاپ سنگی رحلی ، صفحه 143

. شرح قیصری چاپ سنگی ص 2456

259

محل تقاطع دایره نصف النهار با منطقة البروج است و منطقه البروج دایره شمسیه است به کلمه 233 . کتاب هزار و يك کلمه نگارنده رجوع شود

و آن که گفته است ((: و در نباتات مانند عشقه)) [. . . عشقه را به فارسی رانج روز] [پیچک] 5 گویند . این حکم اختصاص به پیچک و دیگر رستنی ها و کانیها ندارد ، بلکه سبحان الذی خلق الازواج (کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون . 1)

گیاهی است که هر گاه بوته ای از آن در گوشه دشتی بروید ، بوته دیگر آن در گوشه دیگر چنان که قرص [آفتاب گردان] (همواره به سوی آفتاب است نگاه این دو گیاه نیز به روی یکدیگر است ، و گل آن با گل این مانند دو چشم باز و گشاده یکدیگر را می نگرند ، بدین روی آن را [گل عاشقان] گویند ، چنان که شکل هندسی [بوسان] (را ، بوسان

شیرین تر این که هر گاه میان مرد و زنی دلتنگی پدید آید ، دو گل از دو بوته گیاه عاشقان را دم می کنند و فنجانی را به مرد می خوراند و فنجانی را به زن تا با هم آشتی کنند

و آنکه گفته است ((: هر دو عدد که مجموع)) [. . . در علم اعداد و حروف] [رك ، رفا] (کامل 6 . السائر در قلم و منطق دانشمندان ارثماتیقی دائر است

. (رك) [دویست و بیست (220) ، و [رفا] (دویست و هشتاد و چهار است (284)]

رك ، رفا ، از اعداد متحابه اند . در کتب و رسائل حروف و اعداد در خواص اعداد متحابه سخن بسیار است . مرحوم ملا احمد نراقی در خزائن آورده است که : [اعلم أن للعدد أقساما كثيرة تا این که گوید : و العدد ان المتحابان فهما العدان اللذان تكون الاجزاء العادة لكل منهما نفس الاخر

. سوره یس ، آیه 137

260

کالماتين و العشرين , و الماتين أربعة و ثمانين . و للعديدين المتحابين خواص كثيرة مبينة في مقامه[...].
1) ..)

و وجه عادا اجزای هر يك از رك رfd دیگری را چنانست که در تعلیقه آن نگاشته اي م , بدین صورت
: خمس 44 : 5 220 ربع 55 : 4 220 نصف 110 : 2 220

20 , 11 20 : 220 220	عشر 11 : 220 11 , 20 220 220 : 10 22	55 , 4
55 : 220 220	44 , 5 44 : 220 220	220 , 1
220 : 220 220	مجموع اجزای مذکور 220 : 110 , 2 20 , 44 , 55 , 110) ,	

. مساوی با[(رfd)] است که 284 می باشد (1 , 2 , 4 , 5 , 10 , 11

و همچنین 284 نصف آن 142 است , و ربع آن 284 و 71	آن 4 , و 284 71	142
آن 2 , و 284	آن 1 , و مجموع این اجزاء 284 مساوی با[(رک	

[است که عدد آن 220 می باشد)

به عنوان تنوع بحث و پدید آمدن شوق و ذوق و گرایش و آگاهی به رشته های ارثماتیقی به شرط
این که هم عهد باشیم که[(: حرف از ما و عمل از دیگران)] و بر آن استوار باشیم , از[(رک , رfd)]
سخن به میان می آوریم : در اثر قویم و قیم[(وفق المراد فی علم الاوفاق و الاعداد)] تألیف منیف عالم
: جلیل مرحوم فتح الله بن محمد رضا الحسینی المرعشی الشوشتری آمده است که

اشارتان , بل بشارتان فی بیان[(رک و رfd)] : (الاولی بدان که عدد رک و رfd از اعداد متحابه است []
. و در خلاصة العلوم از محقق دوانی نقل شده که در اخلاق جلالی کیفیت اعداد متحابه را به تقریبی ذکر
نموده و فرموده که

. صفحه 30 به تصحیح و تعلیق نگارنده 1

261

آن دو عدد است که کسور هر يك از آن دو , عین عدد دیگر شود , چون دویست و بیست (رک) , و
دویست و هشتاد و چهار (رfd) . و حکماء گفته اند : اگر دو شخص را نفاق اتفاق افتد در امری , این
دو عدد را در لوحی نهاده با خود دارند میان ایشان محبت و التیام حاصل شود . و عدد کمتر را برای
. محب تعیین کرده اند , و عدد بیشتر را برای محبوب

و در حاشیه کتاب اخلاق در ملحقات نوشته که[(: الاعداد المتحابة هی التي أحدها زائد علی الآخر , و
الآخر ناقص , و اجزاء کل واحد منهما مساوية لجملة الآخر . الاول 220 , و الثاني 284 , و الثالث
2024 , والرابع 2296 , اذا كتب علی مأكول و أكله انسان ألف بينهما بالمحبة , و لیکتب علی زبيب او

تمر او ماشا كل ذلك من الحلاوة . و ينبغى أن يفعل ذلك و الزهرة بريئة من النحوس متصلة بالمريخ من تثليث أو تسديس] (. انتهى

البشارة الثانية فى كيفية وضع رك و رقد , و العمل بهما فى وجه مخصوص : باید بگیری عدد اسم طالب را , و اضافه کنی بر آن عدد رك را , پس ملاحظه کنی اگر عدد حاصل زوج است و نصف صحیح دارد مجموع را تصنیف کنی , و از نصف چهار عدد بی ندازی و ما بقى را در خانه اول گذاری , و یکی یکی اضافه کنی و بروی تا به خانه پنجم , و در خانه پنجم عوض یکی دو تا اضافه کنی , پس در ششم و هفتم یکی یکی اضافه کنی .

و اگر عدد حاصل فرد است و نصف صحیح ندارد , یکی که باعث کسر است از مجموع می اندازی پس مابقی را تصنیف می کنی , و از نصف سه عدد می اندازی و ما بقى را در خانه اول ثبت می کنی و در دویم و سیوم تا هشتم یکی یکی اضافه می کنی , پس می گیری عدد اسم مطلوب را , و عدد رقد را اضافه آن می کنی , و به دستور مسطور نیز عمل می کنی یعنی هرگاه عدد حاصل نصف صحیح دارد تصنیف می کنی و از نصف چهار می اندازی

262

و مابقی را در خانه نهم ثبت می کنی و یکی اضافه می کنی تا خانه دوازدهم و در سیزدهم دو تا اضافه می کنی , پس در چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم یکی یکی اضافه می کنی و اگر عدد حاصل نصف صحیح ندارد اول از مجموع یکی می اندازی پس مابقی را تصنیف می کنی و از نصف سه عدد می اندازی و مابقی را در خانه اول ثبت می کنیم و یکی یکی اضافه می کنی می روی تا خانه شانزدهم , و مراد به خانه اول در اینجا خانه اول از دوره سوم مربع است که خانه نهم آن باشد

و اگر عدد طالب فرد باشد و مطلوب زوج , یا به عکس , بر هر يك به موافق ضابطه ای که گفته شد . عمل می کنی

و باید این عمل در ساعت زهره یا روز زهره باشد , و کتابت به زعفران و گلاب باشد , و بعد از اتمام به عود و کندر و زعفران بخور نماید , و این عزیمت را که مذکور می شود به دور وفق نویسند , و سی : مرتبه عزیمت را بر وفق بخوانند , و عزیمت این است :

یا هلعانية , یا شمعانية , یا نورانية حركوا الارواح الساكنة المسكنة فى رقد المطلوب بحب رك الطالب حتى يصير الطالب مطلوبيا , و المطلوب طالبا , و أوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد . توکیدها و ما ذلك على الله بعزیز

تنبیه مفید : رك , جلب رقد می کند , چنان که اگر هر يك از رك و رقد را در مربع چهار در چهار وضع کنند , و طالع وقت نوشتن سعد بود , و برجی که طالع باشد صاحب او دوست قمر بود یعنی ناظر باشد با قمر به نظر تسدیس یا تثلیث , کسی که حامل رقد باشد جویا و خواهان آن کسی باشد که حامل مربع رك است و این دو مربع را محب و محبوب گفته اند . و صورت آن دو مربع این است :

263

این بود عبارت کتاب[] وفق المراد[] . . . در بیان[] رك , رقد[] که نقل کرده ایم . و بدان که مربع

چهار در چهار را در اعمال جمالی بکار می برند، و پنج در پنج را در اعمال جلالی. چنان که فرموده اند:

چار در چار با هم آمیزد

پنج در پنج فتنه انگیزد

لذا رگ رفت را که از اعمال جمالی است در مربع چهار در چهار وضع می کنند. و وفق مربع چهار در چهار اشرف اوفاق است، و آن از افلاطون الهی است.

بدان که هر عددی که در مربعی از مربعات الواح وفقی نهاده می شود اول باید زکات آن عدد داده شود و عدد مزکی در مربع وفقی وضع شود تا عمل مثمر و منتج باشد.

: زکات عدد مانند زکات مال است، و به قول شیخ اجل سعدی

زکات مال بدر کن که فضله رز را

چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

و طریق اخذ زکات این است که عدد وفق را اگر مربع است 4، و اگر مخمس است پنج، و اگر مسدس است 6، و هکذا در خودش ضرب کنند، و از حاصل يك عدد کم کنند، و حاصل را در نصف آن عدد ضرب کنند، حاصل زکات آن است، مثلا:

(زکات مربع 30 2 2 15، 4 : 2 2، 15 4 161 4 4 1)

264

5 60 زکات خمس	2 5, 24 ٲ	2 2 : 5, 24 251 5 2) 5 ٲ
---------------	-----------	---------------------------

در دو لوح مربع رگ، رفت یاد شده هر يك از رگ و رفت مزکی اند، یعنی اول زکات هر يك داده شده است، پس از آن در لوح مربع خاصی وضع شده است. و عدد خانه آخر رگ مفتاح رفت است. فتبصر. و نیز بدان که لوح مربع چهار در چهار باید به طریق ((احزب وجده)) پر شود که در نکته 705 هزار و يك نکته آورده ایم، و تفصیل آن را در کتاب ((دروس اوفاقی)) نگاشته ایم. و معیار آن این لوح است:

10 5 4 15 3 16 9 6 13 2 7 12 8 11 14 1

و آن که گفته است ((: یکی از آنها مغناطیس است نسبت به جذب حدید . . .)) (به یاد سخن پر بار 7 جناب شیخ رئیس رضوان الله تعالی علیه افتاده ام که ((: مردم از جذب آهن ربا آهن را تعجب می کنند، و از جذب و تصرف و تسخیر نفس مر بدنشان را تعجب نمی کنند)) (به درس بیست و هفتم)) دروس . معرفت نفس)) رجوع بفرمائید.

و آن که گفته است ((: و در اطلس بلاک در سنه 1267 هباسمه شده)) (. . . بلاک نام دانشمندی 8 انگلیسی است، در جام جم گوید : اطلس بلاک در شهر ادن برگ (اسکاتلند انگلیس) در سنه یکهزار و هشتصد و پنجاه و يك مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری چاپ شده است (ص 43 جام جم ط 1) عبارات کتاب هیأت یا وقت و قبله محمد شوشتری که در درس قبل نقل کرده ایم ناظر به عبارات جام جم است.

لغت)) (باسمه)) (به معنی چاپ شدن است، چنان که در جام جم گفته است)) (: چاپ شده است))،

مرحوم سید محمد علی داعی الاسلام در فرهنگ نظام گوید(] : باسمه : نقش کردن و چاپ کردن روی پارچه و کاغذ . مثال : روی چلواری باسمه می کنند قلمکار می شود . مثال دیگر : در مطبوعه

265

حروفی اصفهان که در زمان فتحعلی شاه قائم شد کتب بسیاری را باسمه کردند . در ابتدای اختراع مطبوعه در ایران چاپ کردن را باسمه کردن می گفتند ، لیکن اکنون طبع کردن و چاپ کردن گویند .

باسمه ترکی است ، و طبع عربی ، و چاپ چینی . باسمه چی : چاپ چی ، قلمکار و غیره ، و طبع . [کننده کتاب

در جام جم بعد از نقل مقادیر درجات انحراف مغناطیسی بلاد جدول مذکور در قبل از اطلس بلاک گوید(] : این انحراف و میل نیز به مرور ایام در همه جا تغییر و تبدیل می یابد ، چنانچه این زمان در طهران چهار درجه به جانب مغرب انحراف دارد ، احتمال می رود که بعد از پنجاه سال انحراف او شش درجه به جانب مغرب بشود ، یا این که از چهار درجه نیز کمتر باشد ، و وقتی نیز هیچ انحراف نداشته باشد ، و هنوز دلیل این اختلاف معلوم نشده است(] (1) . و این مطلب همان است که در ذیل جدول کتاب یاد شده در پیش نیز آمده است ، و مأخذ نقل آن جام جم است .

و آن که گفته است(] : فالحاصل این اختلاف که در قطب نما(. . .) مطلبی بسیار قابل توجه است که 9 نتیجه بحث ما از فاصله قطب مغناطیسی با قطب جغرافیایی است ، پس دانسته شده است که عقربه مغناطیسی آلت قطبنا همیشه با خط نصف النهار که از قطب شمال و جنوب جغرافیایی می گذرد و ثابت است متحد نیست ، بلکه چه بسیار که با آن تقاطع کند ، و التفات بدان در تحصیل سمت قبله اهمیت شایان دارد .

تنبیه : هر گاه یکبار خط نصف النهار حقیقی را در افقی از عمل به دایره هندیه و یا غیر آن در سطح مستوی مدرجی تحصیل کنند ، چون مرکز قطب نما را بر آن خط نهند ، مقدار انحراف عقربه مغناطیسی از نصف النهار

. صفحه 144

266

حقیقی دانسته می شود ، و برای تا مدتی مقدار انحراف مغناطیسی آن افق و آفاق قریب بدان بدست می آید کما لا یخفی .

بدان که در نماز استقبال کعبه واجب است که قبله است ، و معرفت به انحراف مغناطیسی در امر قبله اهمیت بسزا دارد ، به فرموده درست و استوار علامه حلی در منتهی(] : لو استقبل ببعضة الكعبة و خرج الباقي من بدنه عن المحاذاة لم تصح صلاته لانه مأمور بالاستقبال(. . .) و اگر وسوسه و دغدغه ای در این موضوع روی آورد که در سمت قبله تفوه به سهولت خطب شده است در درس پنجاه و هفتم(] دروس معرفة الوقت و القبلة(] به تفصیل در این موضوع بحث و تحقیق نموده ایم .

آنچه که مربوط به بحث ما درباره معرفت به قطب مغناطیسی زمین و انحراف قطب مغناطیسی است ، همین قدر که تحریر کرده ایم کفایت است ، جز این که به عنوان مزید استبصار بعضی از مطالب تاریخی

: و غیره را در امر قطب مغناطیسی و قطب نما به عرض می رسانیم

(در دائرة المعارف فرید وجدی آمده است که [] : حار العلماء فی ادراک کنه القوة المغناطیسیة [] . (1)

قطب نمای بحری یا ملاحی را اکثر اوقات ملاحان و ناخدایان در دریا استعمال می کنند , و طرق 10 . بحر را شرقا و غربا و شمالا و جنوبا از او تشخیص می دهند .

کریستف کلمب با کمک یک قطب نما که از یک عقربه مغناطیسی شناور بر روی آب تشکیل شده بود , سفر دریایی خود را آغاز کرد .

ناخدا را به تازی ملاح و فلاح و ربان گویند . در حدیث شانزدهم باب هفتاد و یکم کتاب حجت کافی به

اسنادش روایت کرده است [] : **عن فیض بن**

. جلد 9 , ط 1 مصر , صفحه 1 282

267

المختار , قال : انی لعند أبی عبدالله علیه السلام اذا أقبل ابوالحسن موسی علیه السلام و هو غلام , (فالتزمته و قبلته , فقال ابو عبدالله علیه السلام : انتم السفینة و هذا ملاحها []) (1)

در جام جم گوید [] : اختراع قطب نمای ملاحی را اکثری نسبت به [] فلویو [] می دهند که از اهل [] آلمافی [] است که تخمینا در سنه هزار و سیصد و دو مسیحی , مطابق هفتصد و دو هجری اختراع کرده است (آلمافی جانی است در ایتالیا) . و دیگران او را به اهل چین نسبت می دهند که در چین اختراع شده است .

و از قراری که جیلبرت حکیم در کتاب خود که در بیان مگنت (یعنی مغناطیس) نوشته است چنان معلوم می شود که اختراع این صنعت و این علم در چین شده است , و از چین به اروپا [] مرکوپولو [] نام سیاحی که از اهل ونیس است در سنه هزار و دویست و شصت مسیحی , مطابق ششصد و پنجاه و نه هجری آورده است و غالبا ترکیب و شکل این آلت را به یک شکل و صورت می سازند , و در بزرگی و کوچکی تفاوت دارد . و او شامل است از یک جعبه و قوطی برنجی یا چوبی که در ته او کاغذ مجدولی می چسبانند که در آن کاغذ سی و دو نقطه قطب نما کشیده شده است . و در مرکز این قوطی و کاغذ عمودی نصب می کنند که سوزن و عقربه مگنتیک یعنی مغناطیس بدان عمود قرار گرفته است که اشاره می کند به جانب شمال با انحراف قلیلی که آن انحراف از قطب در امکنه مختلفه زیاد و کم می شود . و همچنین در یک مکان نیز در اوقات مختلفه اختلاف می یابد , چنانچه در سنه هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و یک هجری در لندن معین کرده اند که مغناطیس درست بر نقطه شمال می ایستاد , و از آن تاریخ تا این زمان که

. اصول کافی معرب , ج 1 , ص 1 248

268

قریب به دویست سال است مغناطیس درجه به درجه به جانب مغرب میل کرده است که اکنون در لندن تقریبا بیست و چهار درجه (24) به جانب مغرب انحراف دارد . و این اختلاف امر غریبی است که تا کنون سبب او معلوم افکار حکماء و منجمین فرنگستان نشده است , ولی همیشه در این خیالند که به رأی

(رزین و عقل متین حل آن مشکل را کرده دامن مقصود را به کف آرند) (۱)

بیان (]: آن که گفته است: در آن کاغذ سی و دو نقطه قطب نما کشیده شده است [(عدد سی و دو بدین سبب است که به ۱۲ درجه، ۱۲ درجه، قسمت شده است که سی تا ۱۲ درجه ۳۶۰ درجه است، و تقسیم محیط دایره به سی تا ۱۲ درجه ناچار مستلزم سی و دو نقطه خواهد بود، فتنصر. و به اقسام گوناگون دیگر نیز مدرج کرده اند.

در ماده ([قطبنا]) از لغت نامه دهخدا در تاریخچه قطب نما آمده است که: [بطوری که کریمرز استاد زبان فارسی و ترکی دانشگاه لیدن در مقاله ای به نام جغرافیا و بازرگانی در سلسله مقالاتی به نام میراث اسلام زیر نظر سر تماس ارنولد نوشته است می گوید:

هنگامی که واسکو دوگاما پس از سیاحت به دور آبهای آفریقا در سال ۱۴۹۸ به سواحل شرقی آفریقا رسید در آنجا ملاح عربی راه هند را به او نشان داد.

طبق آثار و منابع پرتغالی این عرب صاحب يك نقشه دریایی بسیار خوب و آلات دریایی قابل ملاحظه ای بوده است. این ملاح احمد بن مجید نام داشت.

و بنا به گفته مستر برتن چنین به نظر می رسد که افتخار ساختن قطبنا

. جام جم، ط ۱، صفحه ۳۵ و ۳۶

269

نیز نصیب ابن مجید گشته. گر چه به عقیده مستر برتن مخترع قطب نما ابن مجید بوده است، ولی خود ابن مجید در یکی از آثار خود مخترع قطب نما را حضرت داود (داود پادشاه) می شمارد.

و به عربی BOUSSOLE و به فرانسه بوسل COMPASSE قطب نما را به انگلیسی کمپاس بوصله گویند. مشابهت اسمی میان نام آن به فرانسه و عربی نویسندگان دائرة المعارف بریتانیکا را بر آن داشته که قطب نما را از مخترعات اروپائیان بیانگراند، چه بوسل لغتی است ایتالیایی به معنی جعبه كوچك.

در دیکسیونر جغرافیایی دزبری ذیل کلمه بوسل به نقل از ترجمه تاریخ ابوالفداء می نویسد که قطب نما در پایان قرن دوازدهم مسیحی در مشرق زمین مورد استفاده بوده است، و نظریات راجع به این که اروپائیان آن را اختراع کرده اند مردود می داند.

در اهمیت این ابزار می نگارد: ابزاری است که تمام اکتشافات جغرافیایی به وسیله آن شده است. و قبل از آن دریانوردان از وسائل خیلی ابتدائی استفاده می کرده اند. بطوری که دریا نوردی اروپایی در نوشته است: با سه HISTOIRE GENERALE DES SCIENCES کتاب تاریخ علوم عمومی کلاغ در حوالی سواحل شمالی اروپا انجام می یافته، به این ترتیب که آنها را پرواز داده و از امتداد مسیر آنها رو به خشکی کشتی را رهبری می نموده اند.

(WANG TCHEN) [مخترع واقعی قطب نما چینی ها بوده اند، و نام مخترع آن (وانگ چن تو) است، و آن عبارت بود از قاشق مغناطیسی که روی صفحه نی از برنج صیقلی قرار داشت TO

در مجلد دوم دائرة المعارف محمد فرید وجدی در [البوصله] آمده است []: يقال: ان الصينيين هم الذين اخترعوا البوصله، و يقال: ان مخترعها

(هم العرب) . (1)

و در مجلد اول آن در ماده ([الابرة]) آمده است ([: الابرة فى علم الطبيعة هى الابرة المغناطيسية . و هى على شكل معين كثير الاستطالة , مركبة على محور من وسطها و متحركة على سطح افقى . و هى متى تركت و نفسها مالت من الشمال الى الجنوب فاذا حولت من هذا الموضع عادت اليه بعد عدة ذبذبات و هى خاصة ثمينة جدا فى هدايتنا دائما الى النقطة الشمالية مهما كان المكان الذى نحن فيه , و عليه تأسست البوصلة .

كان الاقدمون يعتقدون أن ميل الابرة المغناطيسية هو من الجنوب الى الشمال و لكن البحرى الشهير كريستوف كولومب فى رحلته لاكتشاف أمريكا بين خطأ هذا القول , و كان ذلك سنة 1493

الابرة المغناطيسية تتحول تحولا منتظما بحسب البعد أو القرب من القطبين , و قد عنى العلماء بتحقيق درجات هذا الميل حتى اصبح الاهتداء بالابرة المغناطيسية فى متاهات البر و البحر من أيسر الامور على (صغار الملاحين) . (2)

ترجمه آن به صورت خلاصه این است که : برخی گفته اند اختراع قطب نما از چینیان است , و برخی گفته اند از عرب است . ابره (سوزن , عقربه) در علم طبیعی سوزن و عقربه مغناطیسی است که بر شکلی معین دراز که وسط آن بر محوری سوار و استوار و بر سطح افقی متحرک است , چون آن را به حال خود رها کنند به سوی شمال و جنوب می ایستد , و اگر او را از آن حالت برگردانند پس از چندبار آمد و شد به همان حالت طبیعی نخستین به سوی شمال و جنوب می ایستد . و این خاصیتی ارزشمند است که هر کجا باشیم ما را به سوی شمال راهنمایی می کند . و قطب نما بر این

. ط 1 مصر , صفحه 1 408

. صفحه 9 و 2 10

. اساس بنا نهاده شده است .

پیشینیان بر این عقیدت بودند که میل ابره مغناطیسی از جنوب به شمال است , و لکن دریانورد شهر کریستف کلمب در سفر کشف آمریکا در سنه 1493م خطا آن عقیدت را آشکار کرد . ابره مغناطیسی به حسب بعد و قرب نسبت به قطبین تحول می یابد , و علماء به تحقیق درجات میل آن را (یعنی زاویه انحراف را) به حساب آورده اند , چنان که در بر و بحر از ابره مغناطیسی هدایت می شوند .

فرانسوی در کتاب ([تاریخ صنایع و اختراعات]) ترجمه PIERRE ROUSSEAU پییر روسو : آقای حسن صفاری گوید :

دریانوردی در قرون وسطی و قطب نما , وقتی که ساحل دریا از نظر محو می شود , مسلما دیگر ([دریانوردی با وسایل تجربی حرکت در امتداد ساحل امکان پذیر نیست و باید از روشهای علمی استفاده کرد , تا اینکه گوید :

اگر ملاحان برای مسافرت های دور دست خود راهنمای بزرگی همچون قطب نما در دست نداشتند هرگز . جرأت دور شدن از سواحل دریاها را نمی کرده اند .

با ذکر نام قطبنا بار دیگر با اختراعی مواجه می شویم که تا پیدایش مدارک مخالفی، کشور چین می تواند اولویت در اختراع آن را به خود منسوب سازد.

در این مملکت برای یافتن TSIN 419 265 چنان که مشهور است حتی در زمان سلطنت سلسله تسن سمت جنوب از عقربه مغناطیس در ارباب های مغناطیسی استفاده کرده بودند. و آن عبارت از ارباب ای بود که مجسمه کوچکی بر آن قرار داشت که می توانست در حول محور قائمی حرکت کند و در داخل آن آهنربائی تعبیه کرده بودند بطوری که آدامک مزبور

272

. تحت تأثیر آن بطور خودکار همواره متوجه سمت جنوب می شد.

و بسیاری مورخین دیگر امروزه چنین به نظر می رسد که MARC BLOCH طبق نظر مارک بلوک اختراع قطبنا واقعی را باید به ((نورمان)) ها نسبت داد. این قوم از سال 874 میلادی جزیره)) را در سال 932 میلادی GROENLAND ایسلاند)) را مستعمره خود ساختند و جزیره)) گروئنلند کشف کردند، و پنج قرن قبل از کریستف کولومب یعنی در حدود سال 1000 در سواحل آمریکا پیاده شدند. اگر این قوم از خواص عقربه مغناطیسی استفاده نمی کردند پس چگونه توانستند چنین کار مهمی را انجام دهند و هزاران کیلومتر راه در دریاها طی نمایند، و از همه مهمتر با چه وسائلی موفق شدند که به نقطه عزیمت خویش بازگشت کنند؟

در هر صورت قدر مسلم آن است که اولین باری که در مدارک موجود اروپایی از قطبنا گفتگویی می شود مربوط به سال 1200 میلادی برای کشور فرانسه، 1207 برای انگلستان، و 1213 برای ایسلاند است. این قطبنا کاملاً بدوی بود و از پرکاهی تشکیل می شد که عقربه مغناطیس بر آن قرار داشت و مجموعه آنها را روی طشتک آب می گذاشتند.

از PIERRE DE MARICOURT در سال 1269 اصلاح عمده ای به وسیله ((پی یر دوماریکور اهل فرانسه در آن به عمل آمد. عقربه مغناطیسی را بر محوری قرار داد و مجموعه آنها را در جعبه ای گذاشت و روی آن سرپوش شفاف قرار داد. این سرپوش دارای درجات و تقسیم بندیهایی بود و عضاده نیز روی آن گذاشته بودند، دستگاه جدید همان است که امروزه عرفاً قطبنا ملاحان ALIDADE ای نامیده می شود، این دستگاه بعد از این دریانوردان را به مؤثرترین وجهی در داخل دریاها راهنمایی می کرد و آنان را مجاز می داشت که به سوی مجهولات روی آورند و در واقع اکتشاف آن، دوران مسافرتها بزرگ دریایی را افتتاح

273

(کرد) . 1)

در دائرة المعارف فارسی یاد شده مصاحب، در تاریخچه قطبنا آمده است که: ((بدرستی دانسته نیست که در چه زمان و در چه مکان کشف شد که يك عقربه مغناطیسی که بتواند به آزادی در صفحه افقی حرکت کند در امتدادی نزدیک به امتداد ج ل (جنوب و شمال) قرار می گیرد. بعضی این اکتشاف را به چینی ها نسبت داده اند

که در 2634 ق م می زیست، اراپه ای ساخت TI-HWANG روایتی هست که امپراطور هوانگ تی که به وسیله میدان مغناطیسی زمین در جهت جنوب حرکت می کرد، و به راهنمایی آن در هوای غبار آلود لشکر خود را به جانب دشمن رهنمون شد.

همچنین گویند مارکوپولو (1254 ؟ 1324) سیاح معروف ایتالیایی در بازگشت از سفر چین قطبنمایی همراه آورده بود.

بعضی معتقدند که مسلمانان قطبنا را از چینی ها اخذ کردند، و به وسیله آنان به اروپا وارد شد. ظاهراً مسلمانان مشرق زمین به وسیله دریانوردان چینی با قطبنا آشنا شدند (بین دریای چین جنوبی و بنادر خلیج فارس و غیره رفت و آمد فراوان بود) و در آغاز اسم خاصی برای آن نداشتند. و از آنجا قطبنا به سوریه و بنادر دریای مدیترانه در اروپا رسید.

در جهت یابی با قطبنا، مسلمانان نوکی از عقربه را که متوجه جنوب است به کار می بردند، چون مکه درج (جنوب) اغلب اماکن سوریه است، این جهت همان جهت قبله در آن اماکن می باشد.

از اشارتی که در سیاحتنامه های مسلمانان در قرن 9 م آمده است بعضی احتمال داده ان د که استعمال قطبنا در آن زمان نزد آنان متداول بوده

. ط 1 ، صفحه 153 156 1

274

است. از این گذشته قدیمی ترین متنی که مسلمانان در آن اشاره به قطبنا آمده است از عوفی است که در باب بیستم از قسم چهارم جوامع الحکایات (1) در ذکر اشیاء عجیب می گوید:

مؤلف این مجموع می گوید که وقتی من در دریا نشسته بودم، ناگاه بادی صعب از مکن امر غیب برخاست، و ابری سیاه روی هوا را بپوشید، و افواج امواج متراکم و متلاطم گشت، و دریا در جوش آمد، و اهل کشتی در خروش آمدند، و معلم که دلیل بود راه غلط کرد، در حال آهنی مجوف برون آورد بر هینت ماهی، و آن را در طاسی آب انداخت و بگردانید، و بر سمت قبله ساکن می شد، و دلیل بر آن سمت رفتن گرفت. و بعد از آن تعرف آن حال کردم، گفتند که خاصیت سنگ مغناطیس است که چون او را به قوت در آهن مالی چنان که اثر او بر آهن بماند، آن آهن جز بر سمت قبله نایستد. و چون این [معنی امتحان کردم چنان بود. و کیفیت این خدای داند و هیچ عاقل بر سر آن نرسد.

شرح کاملی از قطبنا و QABAJAQI در کتابی به نام کنز التجار 640 ه.ق از مؤلفی به نام قبجقی استعمال آن در مدیترانه آمده است.

BUSSOLA می خوانند که مأخوذ از بوسولا BUSSOLA دریانوردان مسلمان قطبنا را بوصله BAJER JORJ PERSI 1815 88 نام ایتالیایی قطبنا) است. اما به گفته جورج پرسی بجر (مستشرق انگلیسی و مؤلف يك لغتنامه انگلیسی به عربی، نام بوصله در میان ملاحان دریای مدیترانه متداول بوده و به ندرت در دریاهاى مشرق به کار می رفته است، در بحر احمر، قطبنا را بیت الابرة) خانه سوزن [عقربه] () و در خلیج فارس آن را قبله نما می خوانند.

. (ه.ق ، 1228 ب م 625 1)

275

شاید بتوان گفت که نخستین خبر موثق از استعمال قطب نما از چین (ح 1100) از عالم اسلام 1288 و از اسکانندیناوی ح 1250 است، و نخستین خبر موثق از استعمال آن در اروپای غربی از 1187 می باشد. البته در همه این نواحی ممکن است استعمال قطب نما از پیش از تواریخ مذکور سابقه داشته باشد.

در قطب نماهای اولیه قطعات کوچک مغناطیس طبیعی (مانیتیت) به کار می رفت که آن را به وسیله ریسمانی می آویختند، یا بر قطعه ای از چوب یا چوب پنبه که بر آب شناور بود قرار می دادند. بعد از اکتشافات این که عقربه های آهنی را می توان به وسیله مالش با مغناطیس طبیعی آهنربا کرد استعمال سنگهای مغناطیسی طبیعی منسوخ شد.

پیشینیان به تفاوت شمال مغناطیسی و شمال جغرافیایی واقف نبودند. و چنین می پنداشتند که عقربه قطب نما همیشه متوجه به شمال قرار می گیرد. در قرن 15م معلوم شد که عقربه قطب نما متوجه شمال واقعی نیست، بلکه با نصف النهار جغرافیایی زاویه ای تشکیل می دهد (بعضی مدعی هستند که (چینی ها در اواخر قرن 11م به این اختلاف واقف بودند).

این که يك میله مغناطیسی در همه نقاط زمین در امتداد مشخصی قرار می گیرد حاکی از این است که زمین دارای خاصیت مغناطیسی است. هر نقطه از سطح زمین را که در آنجا میدان مغناطیسی زمین امتداد قائم دارد يك (قطب مغناطیسی زمین) نامند. مهمترین آنها دو نقطه اند که بالاخص آنها را (قطبین مغناطیسی زمین) می خوانند. از این دو نقطه، آن را که در نیمکره شمالی است قطب شمال مغناطیسی، و آن را که در نیمکره جنوبی است قطب جنوب مغناطیسی می نامند. (بر طبق قاعده جذب و دفع قطبهای مغناطیسی، آن قطب مغناطیسی زمین را که در نیمکره شمالی است باید قطب جنوب مغناطیسی، زمین خواند، زیرا قطب شمال عقربه های

276

مغناطیسی را جذب می کند. مع ذلك، معمولاً قطبهای مغناطیسی زمین را بر حسب موقعیت جغرافیایی (آنها شمالی یا جنوبی می خوانند).

محل قطبهای مغناطیسی زمین در طی ازمینه ی زمین شناسی تغییر یافته است. وضع قطب شمال مغناطیسی نخستین بار در 1831 به وسیله سر ج. ک. راس، در موضعی با مختصات جغرافیایی 51 70 عل (عرض شمالی) و 96 46 طغ (طول غربی) معین شد. در 1948 در موضعی با مختصات جغرافیایی 73 عل و 100 طغ در جزیره پرنس آوویلز (کانادا) تخمین گردید، و در 1960 موضع تخمینی آن دارای مختصات ح 75 عل و 101 طغ بود.

نخستین کسانی که به قطب جنوب مغناطیسی زمین رسیدند (1909) سرت. و. ا. دیوید و سرد. ماسن بودند، که وضع آن را در جنوبگان در موضع احتمالی 25 72 عح و 16 155 طش تخمین کردند. در 1960 موضع تخمینی آن نزدیک 67 عح و 143 طش بوده است. از این خاصیت که يك عقربه مغناطیسی که در حرکت آزاد است در امتداد میدان مغناطیسی زمین قرار می گیرد در جهت یابی استفاده (می شود) (1).

تنبیه: دانسته شد که زمین دارای خاصیت مغناطیسی است، و هر نقطه از سطح زمین را که در آنجا

میدان مغناطیسی زمین امتداد قائم دارد يك قطب مغناطیسی زمین نامند . و قطب را اهمیتی است که خاصیت مغناطیسی در آن متمرکز یا اشد است ، چنان که استعمال قطب در موارد و موضوعات دیگر نیز مفید همین معنی است .

و نیز دانسته شد که بنابر قاعده جذب و دفع قطبهای مغناطیسی آن قطب مغناطیسی زمین را که در نیمکره شمالی است باید قطب جنوب

. دائرة المعارف فارسی ، ط 1 ، صفحه 2063 2065 1

277

مغناطیسی زمین خواند ، زیرا قطب شمال عقربه های مغناطیسی را جذب می کند ، لذا می بینید که در کتب مربوطه می گویند قطب شمال مغناطیسی در نزدیکی قطب جنوب جغرافیایی و قطب جنوب آن در نزدیکی قطب شمال جغرافیایی قرار دارد . و گاهی هم مراعات این اصطلاح خاص نشده است و هر يك از قطب مغناطیسی به اسم قطب جغرافیایی هم جوارش نام برده شده است .

و دیگر این که مقدار مختصات جغرافیایی این دو قطب مغناطیسی اعنی مقدار طول و عرض جغرافیایی آن دو در کتب مربوطه مختلف است و بر يك مقدار ثابت ضبط نشده است ، ظاهراً این اختلاف باید به علت نوسان میدان قطب مغناطیسی زمین بوده باشد که گفته آمد . غرض ما در این تشبیه توجه بیشتر به این چند مطلب یاد شده در پیرامون قطب مغناطیسی بوده است که به رشته نوشته در آمده است .

: در ماده قطبنا از لغت نامه آمده است که

اساس علمی استفاده از قطب نما : میدان مغناطیسی زمین میدانی است که اطراف کره زمین بدون وجود هر گونه آهنربا یا جریان الکتریک وجود دارد .

میدان مغناطیسی زمین را می توان به میدان يك آهن ربا تشبیه کرد که قطب شمال در نزدیکی قطب جنوب جغرافیایی ، و قطب جنوب آن در نزدیکی قطب شمال جغرافیایی قرار دارد .

مختصات جغرافیایی این دو قطب عبارتند از : عرض شمالی 70 ، طول غربی 96 40 ، عرض جنوبی 140 73 20 ، طول شرقی .

این دو نقطه در شمال و جنوب مغناطیسی امتداد میدان مغناطیسی را در هر نقطه به وسیله دو زاویه که به میل و انحراف موسوم اند تعیین می کند . انحراف زاویه ای است که تصویر افقی میدان با نصف النهار جغرافیایی

278

تشکیل می دهد . انحراف ممکن است شرقی یا غربی باشد . میل زاویه ای است که میدان مغناطیسی با سطح افقی تشکیل می دهد . چنانچه میدان به سمت زیر سطح افقی متوجه باشد میل را مثبت ، و چنانچه به سمت بالای آن متوجه باشد میل را منفی گویند .

میل و انحراف يك نقطه از سطح زمین در تمام مواقع یکسان نیست و تغییر می کند ، بعضی از این تغییرات منظم و دائمی هستند و پاره ای اتفاقی

چون میل و انحراف نقاط مختلف زمین را تعیین کرده، نقاطی را که دارای میل یا انحراف مشترکند به معنی منحنی با میل ISOCLINES هم وصل کنیم دو رشته منحنی به نام منحنی های ایزوکلین به معنی منحنی با انحراف مساوی یا با هم انحراف بدست ISOGONES مساوی یا هم میل، و ایزوگن می آید. به وسیله چنین نقشه ای می توان وضعیت مغناطیسی مناطق مختلف را نمایش داد. چنانچه نقشه های معرف مقدار انحراف نقاط مختلف کره را همراه داشته باشیم به وسیله يك عقربه مغناطیسی می توان جهات یابی و راه خویش را پیدا کرد، و این اسباب همان قطب نما است.

حاصل اینکه چنانکه يك میله مغناطیسی را میدان مغناطیسی است، مشابه آن زمین نیز دارای يك میدان مغناطیسی است که حاصل از يك میله فرضی عظیم مغناطیسی است که محور آن از مرکز زمین می گذرد. این میله مغناطیسی فرضی کرده زمین را در دو نقطه به نام قطبهای مغناطیسی، بدان مختصات جغرافیایی که گفته آمد، قطع می کند، و در حقیقت قطبین به معنی دو انتهای محور هر چیز است از قبیل: قطبین کره، قطبین زمین، قطبین آهن ربا و نظائر آنها.

و منشأ میدان مغناطیسی زمین مانند دیگر اسرار طبیعت و کلمات وجودی کتاب هستی است که فهم، بشر از ادراک کنه آن قاصر و عاجز است.

279

و با جستجوها و کاوشها در قرون متمادی به پاره ای از احکام آنها آگاه می گردد، چنان که فرمودند: [الحکمة هی العلم باحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیه فی نفس الامر بقدر الطافة البشرية].

حال که دانستیم قطبین مغناطیسی زمین با قطبین جغرافیایی آن منطبق نیستند، در تصویر زاویه : انحراف مغناطیسی گوئیم

در این شکل فرض شود قطب شمال جغرافیایی، و ب قطب شمال مغناطیسی (که بنابر قاعده جذب و دفع قطبهای مغناطیسی، قطب جنوب مغناطیسی زمین است) و ح قطب جنوب جغرافیایی و د قطب جنوب مغناطیسی (که بنابر قاعده یاد شده، قطب شمال مغناطیسی زمین است) و هر يك از ه و و عقربه مغناطیسی قطبنا که در جهت قطب مغناطیسی قرار گرفته اند، و هر يك از دو زاویه اه ب اوب زاویه انحراف مغناطیسی دو نقطه ه و و است.

و دانسته شده است که انحراف مغناطیسی در جایی شرقی و در جایی غربی و در جایی صفر است که انحراف منفی است و لا جرم دو خط اه ب ه با هم منطبق و متحد خواهند بود. و ح ط محور مغناطیسی، و ری محور چرخش مغناطیسی.

این زاویه انحراف در هر نقطه ای بر روی زمین مشخص شده است، و با توجه و آگاهی به اندازه زاویه انحراف مغناطیسی، امتداد شمال و جنوب جغرافیایی را که خط زوال یعنی خط نصف النهار که در سطح دایره نصف

280

النهار است و عمود بر خط مشرق و مغرب خواهد بود، در هر نقطه بر روی زمین از قطبنا به خوبی می توان مشخص کرد.

انحراف مغناطیسی با ابزاری به نام انحراف سنج مغناطیسی اندازه گیری می شود. شدت میدان بیان می شود. کارل فریدریش گاوس ریاضیدان و منجم GAUSS مغناطیسی با واحدی به نام گاوس (آلمانی واحدی برای القای مغناطیسی پیشنهاد کرد که به نام وی نامیده شد. 1)

تبصره: در معرفی (قبله نمای مغناطیسی) چنان که دانسته شد با آگاهی به اندازه زاویه انحراف مغناطیسی هر نقطه بر روی خط نصف النهار واقعی را می توان تحصیل کرد، و پس از آن خط سمت قبله را به دست آورد، پس اگر قبله نمای مغناطیسی که در آن زاویه انحراف مغناطیسی منظور شده است در دست باشد خط سمت قبله را به آسانی می شود مشخص کرد.

بدان که اصرار و ابرام ما در عدم اعتماد به قطب نما، مربوط به قطبناهای معمولی و قدیمی است که عقربه آنها به سمت قطب مغناطیسی زمین قرار می گیرد، و با این خط سمت مغناطیسی با توجه به مقدار درجات انحراف مکه از جنوب یا شمال، خط سمت قبله مشخص نمی شود، زیرا که آن درجات از جنوب و شمال جغرافیایی است نه مغناطیسی. مثلا ما را قطبناهایی است به نام (آینه گیتی نما) که وصف آن در درس (95 دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی) گفته آمد، درجات انحراف بسیاری از بلاد در درون و بیرون آن حک شده است که پس از قرار عقربه قطبنا بدان مقدار از نقطه جنوب یا شمال به سوی مغرب یا مشرق، نقطه سمت قبله و خط سمت آن خواهد بود، و حال این که دستوری ناتمام است زیرا که عقربه

. دائرة المعارف فارسی مصاحب در لغت گاوس، صفحه 2363 و 2364 و 1

281

قطبنا به سمت قطب مغناطیسی است نه به سمت قطب جغرافیایی، و چه بسیار از بلاد و نقاط که دارای زاویه انحراف مغناطیسی بوده باشند، و قطب شمال مغناطیسی متجاوز از یکهزار میل در جنوب قطب شمال جغرافیایی از آن فاصله دارد، و محل فعلی آن تقریباً در 73 درجه عرض شمالی و صد درجه طول غربی گرینویچ واقع شده است که در نتیجه در نقاط مختلف زمین انحرافات به مقدار صفر تا 180 درجه شرقی یا غربی بین دو جهت جغرافیایی و مغناطیسی موجود است. در تهران در محلی با

46	مقدار میل مغناطیسی 9 35 44	و عرض جغرافیایی 2 51 22	طول جغرافیایی 9
----	----------------------------	-------------------------	-----------------

. به طرف مشرق و یا در حدود 4 درجه شرقی اندازه گیری شده است 3

و باید توجه داشت که علاوه بر میل مغناطیسی عوامل دیگر نیز از قبیل انواع فلزات و همچنین معادن زیر زمینی در انحراف عقربه مغناطیسی تأثیر بسزا دارند.

قبله نمای رزم آرا: آوازه قبله نمای رزم آرا را همه شنیده ایم و آن را می شناسیم و به نحوه استفاده از آن آگاهیم.

تیمسار سرتیپ حسینعلی رزم آرا رحمة الله علیه در اول اردیبهشت ماه هزار و سیصد و پنجاه و شش هجری شمسی شخصا به تنهایی در قم به دیدارم آمد، و يك عدد قبله نما که از کارهای بسیار گرانقدر آن شادروان زنده یاد است با برخی از آثار قلمی دیگرش را برایم به هدیه آورده بود، پس از آن من نیز روزی راهی تهران شدم و به دیدارش رفته ام که چه گشاده روئی و تازگیها و مهمانوازی بسزائی بنمود. . . حقا او را مسلمانی معتقد و دانشمندی متواضع و منصف و خوش محضر یافتم.

در جلسه قم، مسائلی چند در پیرامون موضوعات گوناگون هیوی پیش آمد، دلیل برخی از آنها را طلب کرد، ما هم ماخذی از تراث علمی

282

علمای دین و مصادری از کتب دانشمندان پیشین را به حضورش عرضه داشته ایم، که بسیار شکفتگی از خود نشان داد، و همی ابتهاج و انبساط می نمود، و از من خواست که خوب است این حقائق و معارف با شرح و بسطی در دست دانشمندان و اندیشمندان قرار گیرد. از ذکر جمیل و وصف کمالش به همین چند سطر اکتفا می کنیم.

غرض این که: در قبله نمای رزم آرا که در سال 1331 ه.ش عرضه شده است به نص گفتارش چنان که در رساله مربوطه به قبله نما نیز به قلم آورده است: [نتیجه استخراج قبله هر شهر را با انحراف مغناطیسی شهر مزبور با در نظر گرفتن شرقی یا غربی بودن انحراف ترکیب و نتیجه در ساختن این] (قبله نما بکار رفته است).

بنابراین تعیین سمت قبله هر شهر که انحراف مغناطیسی نیز در آن ملحوظ شده است بی دغدغه و موجب اطمینان خاطر است، و لکن باید توجه داشت که انحراف مغناطیسی دارای تغییرات سالیانه بلکه روزانه می باشد، لذا چنان که علمای رصد در تجدید ارساد و تدوین زیجات به وفق رصد جدید اهتمام دارند باید در هر چند سالی قبله نما نیز تجدید شود، و انحراف جدید مغناطیسی در آن اعمال گردد، و علت احتیاج به تجدید ارساد و تدوین ازیاج را در [دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی] بیان کرده ایم.

283

نقشه مغناطیسی جهان و خطوط هم میل مغناطیسی:

در این شکل که نقشه مغناطیسی زمین در 1965م است، خطوط هم میل مغناطیسی که شرحش در پیش گفته آمد، نشان داده شده است.

نقشه مغناطیسی زمین در 1965م

شکل 2

امروز جمعه 7 رجب 1413 ه.ق، و 11 دیماه 1371 ه.ش، برابر با اول ژانویه آغاز سال 1993 میلادی است که در حدود 28 سال از زمان این نقشه می گذرد، و لا جرم با انحراف مغناطیسی فعلی زمین تفاوت دارد، و ما به عنوان نمونه ای از خطوط هم میل مغناطیسی، آن را از کتاب [کاربرد علوم

284

. در قبله یابی] نقل کرده ایم.

در این نقشه طول بلاد از دو جهت تا 180 درجه مدرج است، بدان گونه که در آغاز درس 45 کتاب [دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی] (و دیگر دروس قبل و بعد آن گفته آمد. و عرض بلاد از دو طرف تا 90 درجه مدرج است که از درس [30] تا [40] کتاب یاد شده به طور مستوفی تحریر و

تقریر کرده ایم .

وست , WEST علامت W ایست) است یعنی شرق . و حرف (EAST در نقشه علامت E حرف یعنی غرب .

آگاهی و آشنایی به قطب مغناطیسی و تمیز آن از قطب جغرافیایی , و کاربرد قطب نما و قبله نما حاصل شده است که در حد کفایت است , بحث را به يك تبصره و فذلکه و خاتمه , خاتمه می دهیم .

اما تبصره : رصدی بزرگ و حکیم ریاضی نامور مولی ابوالقاسم غلامحسین بن مولی فتح محمد : کربلایی جونپوری شیرازی در عنوان جداول اطوال و عروض از زیج بهادر خانی فرماید :

آنچه فی زماننا هذا در دفاتر قدمات ارقام اطوال و عروض بلدان یافته می شود اکثر آن مختلف است [(که غایت تفاوت اختلاف تقریبا به دو درجه می رسد] (. 1)

غرض ما این است که باید به گفته يك رصدی صاحب زیج که غایت تفاوت اختلاف ارقام اطوال و عروض بلدان در دفاتر قدمات تقریبا به دو درجه می رسد توجه بسزا داشت و جدا در دفتر خاطر نگاشت . . و ما نیز در پایان درس [82 دروس هینت و دیگر رشته های ریاضی] (بدان آگاهی داده ایم

پس اگر اختلاف بیش از اندازه یاد شده دیده شده است , اشتباه و

. ط 1 , صفحه 392 1

285

سهو از کاتب است نه از اعمال رصدی . مثلا در يك دفتری طول بلدی به حروف جمل [] له [] (درجه است , و در دیگری [] که [] درجه , که ده درجه تفاوت است و بی گمان نادرست است , یا [] که [] [] له [] شده است . و یا به عکس , و هکذا نظائر آن دو , فتبصر و تدبر جدا .

اگر بخواهیم با دائره هندیه مثلا در قم سمت اصفهان را که شهر همسایه قم است تحصیل کنیم و به اندازه يك درجه غربی در عمل خبط روی آورد , و بر خط سمت يك درجه خبط پیش برویم , ناگاه می بینیم از همدان سر بدر آورده ایم , تا چه رسد به اختلاف بیشتر .

يك درجه تحریف مانند يك نقطه تصحیف است : گرکانی در ابداع البدایع آورده است که مردی را دیدند گریان , از سبب پرسیدند , گفت : امروز با کنیزکان قدری دوغ خورده ام , از آن پس قرآن تلاوت کردم تا . (این آیه [] : فاعتزلوا النساء فی المخیض [] (باخاء

. و دیگری گفت که پیغمبر غسل را در روز آدینه همی دوست داشت , معلوم شد غسل را تصحیف کرد

: اما فذلکه بحث

1 . گویند BOUSSOLE قطب نما را به تازی بوصله و حك گویند و به فرانسوی بوسل 1

2 . قطب نما در حقیقت نماینده جهت قطب مغناطیسی زمین است , نه جهت قطب جغرافیایی آن

3 زمین را قطب شمال و جنوب جغرافیایی است که دائره نصف النهار هر نقطه بر و بحر , و خط 3 نصف النهار در سطح آن که خط زوال و خط شمال و جنوب است , از آن دو قطب جغرافیایی می گذرند , و این دو قطب ثابت اند .

4 زمین را قطب شمال و جنوب مغناطیسی نیز هست که بر جای 4

286

. خود ثابت نیستند، بلکه آنها را میدان حرکت مغناطیسی است.

بر اثر میدان چرخش و نوسان قطب مغناطیسی، عقربه قطبنا گاهی با خط شمال و جنوب که خط 5 نصف النهار است مطابق است که هر دو یک خط در سطح دایره نصف النهارند، و گاهی با آن تقاطع می کند، و زاویه انحراف قطب مغناطیسی از قطب جغرافیایی روی می آورد.

زاویه انحراف مغناطیسی هر نقطه بر روی زمین بر اثر چرخش و نوسان قطب مغناطیسی، به 6 . مرور ایام تغییر و تبدیل می یابد.

علاوه بر میل مغناطیسی زمین، عوامل دیگر نیز از قبیل انواع فلزات و همچنین معادن زیر زمینی 7 . در انحراف قطب مغناطیسی تأثیر بسزا دارند.

قطب شمال مغناطیسی متجاوز از یکهزار میل در جنوب قطب شمال جغرافیایی از آن فاصله دارد، و 8 محل فعلی آن تقریباً در 73 درجه عرض شمالی، و صد درجه طول غربی گرینویچ، در جزیره پرینس آویلز (کانادا) به تخمین واقع شده است، که در نتیجه در نقاط مختلف زمین انحرافات به مقدار صفر تا 180 درجه شرقی یا غربی بین دو جهت جغرافیایی و مغناطیسی موجود است.

پیشینیان از قطب مغناطیسی زمین و زاویه انحراف مغناطیسی عقربه قطبنا آگاهی نداشتند، و بر 9 این عقیدت بودند که میل عقربه مغناطیسی قطبنا همیشه از جنوب به شمال است، پس هنگامی که عقربه قطبنا بر خط شمال و جنوب ایستاده است برای تعیین سمت قبله باید زاویه انحراف مغناطیسی را نیز منظور و معمول داشت، و این زاویه انحراف در هر نقطه ای بر روی زمین مشخص شده است.

قطبنا را از قبله نما که در این زاویه انحراف مغناطیسی رعایت شده است، باید تمیز داد 10 .

287

اما خاتمه: این که مرحوم تیمسار سرتیپ حسینعلی رزم آرا در کتابچه ای که به نام ((قبله نمای رزم آرا)) در دستور استفاده از ((قبله نمای مغناطیسی)) کار خودش بیان کرده است برای مزید استنباط آن را نقل می کنیم، و آن این که: بسم الله الرحمن الرحیم

: قبله نمای مغناطیسی 1 مقدمه

قبله شناسی از مقدمات نماز بوده، بر هر مسلمانی شناختن سمت کعبه از مکان خود در محضر و سفر لازم است بدین لحاظ علمای عالیقدر هیئت و نجوم در قدیم و سنوات اخیر و از شیخ بهائی علیه الرحمة تا مرحوم سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری برای استخراج قبله مساعی دقیقی به عمل آورده و قبله بلاد را نسبت به جهات جغرافیایی تعیین کرده اند که برای یافتن قبله هر محل بایستی قبلاً جهات یابی کرد ولی این امر همیشه و برای همه کس به سهولت و سرعت مقدور نیست، مثلاً مسافری که به یکی از شهرهای خارج کشور یا اماکن جدیدی برسد و بخواهد فوراً نماز بخواند نمی تواند دستور قبله یابی (را بطوری که در کتب قدیمه یا تقاویم بشرح ذیل صفحه درج شده و صحیح است فوراً اجرا نماید. 1)

: دستور قدیم قبله یابی 1

برای سهولت طالبین دستور می دهم که انحراف قبله هر شهری را که خواهند دایره بر

زمین مسطح رسم کنند و بر مرکز آن که وسط حقیقی است شاخصی نصب نمایند تا دو فایده بخشد، یکی آن که چون سایه معدوم شود یا به منتهای کمی رسد به حسب آفاق وقت زوال است، دیگر آن که بر سطح آن دایره دو خط عمودی رسم کنند که در نقطه مرکز با هم تقاطع کند بطوری که یکی از آن دو خط امتداد سایه شاخص باشد که از دو طرف تا محیط دایره رسد و خط دیگر از وسط این خط دو مرکز دایره کشیده شود تا به محیط دایره منتهی شود که دایره را به چهار قسمت متساوی نماید و به چهار محیط دایره منتهی شود پس نقطه طرف طلوع آفتاب را مشرق و نقطه مقابل آن را مغرب دانند و اگر خود به جای شاخص بایستد و نقطه مشرق را به دست راست خود قرار دهد نقطه پیش رویش شمال و پشت سرش نقطه جنوب است. پس بین هر دو نقطه را نود قسمت کرده، خط بکشد هر خط درجه می شود، آن وقت انحراف قبله آن شهر را از جدول این تقویم پیدا کرده بیند چند درجه است. به همان اندازه از نقطه جنوب شماره کند تا خط قبله معلوم شود.

288

این دستور قدیمی طبق اصول علمی بوده ولی انجام آن برای همه کس و در همه حال و به سرعت مقدور نبوده، کسانی که هندسه ندانند نمی توانند از آن استفاده کنند.

بنده سابقا در موقع مسافرت به وسیله يك نقشه پنج قطعه عالم و قطب نمای معمولی سمت تقریبی مکه را در هر شهر پیدا می کردم ولی تابستان 1331 در آمریکا بر آن شدم که قبله نمای مغناطیسی تعبیه کنم که قبله یابی را تسهیل و برای همه کس حتی بیسوادها ممکن سازد. گر چه از قدیم عوام الناس قطب نما را به نام قبله نما می خواندند ولی بر اهل معرفت پوشیده نیست که قطب نما جهت قطبین مغناطیسی زمین را نشان می دهد و چون حساب قبله سابقا نسبت به جهات جغرافیایی شده و انحراف مغناطیسی که بعدا توضیح داده می شود در نظر گرفته نشده بود لذا قطب نما قبله را نمی توانست صحیحا نشان دهد.

برای انجام منظور فوق در مدت 15 ماه قسمت زیادی از ساعات تعطیل و فراغت از کار اداری را وقف استخراج و محاسبات مربوط به قبله قریب یک هزار شهر نموده، اکنون نتیجه در چند نوع قبله نمای مغناطیسی به معرض استفاده گزارده می شود.

محاسبات 2 :

محاسبات این قبله نما شامل دو قسمت بوده، یکی استخراج قبله نسبت به نصف النهار هر محل و دیگری محاسبه انحراف مغناطیسی هر مکان.

آ : استخراج را به طرق متعدد می توان انجام داد (به وسیله دایره هندیه یا اسطرلاب و یا سمت خورشید در 8 خرداد و 22 تیر و غیره) ولی چون بحث در کلیه آنها طولانی خواهد بود لذا دو طریقه : ذیلا ذکر می شود :

289

پس از تعیین طول و عرض جغرافیایی دقیق مکه و شهر منظور به وسیله دستوره های حل مثلثات 1

کروی سمت قبله تعیین می شود. این طریقه خیلی دقیق بوده می توان درجات دقیق و ثوانی را نیز تعیین کرد، ولی محتاج به محاسبات طولانی و استعمال لگاریتم بوده وقت زیادی می گیرد و برای اشخاص غیر ورزیده احتمال اشتباهات کلی می رود و بایستی بازرسی نمود.

اندازه گیری سمت مکه روی کره، این طریقه چنانچه با مهارت انجام شود سریع بوده و احتمال 2 اشتباهات کمتر می رود و دقت آن در حدود نیم درجه می باشد.

برای ساختن قبله نمای مغناطیسی دقت طریقه دوم کافی بوده، معهذ با نتیجه طریقه اول و محاسبات استخراج کنندگان سابق تطبیق شده است.

ب: محاسبه انحراف مغناطیسی هر مکان، چون منظور بنده استفاده از عقربه مغناطیسی بود لذا لازم گردید که انحراف مغناطیسی یعنی تفاوت بین شمال جغرافیایی و شمال مغناطیسی هر شهر تعیین شود.

290

از آنجایی که قطبین جغرافیایی زمین بر قطبین مغناطیسی آن منطبق نیست، مثلا قطب شمال مغناطیسی متجاوز از یکهزار میل در جنوب قطب شمال جغرافیایی بوده و محل فعلی آن تقریبا در 73 درجه عرض شمالی و صد درجه طول غربی گرینویچ واقع شده، در نتیجه در نقاط مختلف زمین انحرافات به مقدار صفر تا 180 درجه شرقی یا غربی بین دو سمت جغرافیایی و مغناطیسی موجود بوده بنابراین ملاحظه می شود که این اختلافات تا چه حد در جهات یابی با قطب نما مؤثر می باشد، لذا بنده نتیجه استخراج قبله هر شهر را با انحراف مغناطیسی شهر مزبور با در نظر گرفتن شرقی یا غربی بودن انحراف ترکیب و نتیجه در ساختن این قبله نما بکار رفته است.

توضیحا عرض می شود که انحراف مغناطیسی دارای تغییرات سالیانه و حتی روزانه ای می باشد. ولی چون این تغییرات در حدود دقیقه بوده برای کار ما قابل توجه نیست.

: ساختمان قبله نما 3

قبله نما جعبه ای است مدور از فلز یا پلاستیک که در قسمت فوقانی آن يك عقربه مغناطیسی و در قسمت تحتانی يك یا چند صفحه قرار دارد. روی هر صفحه نام عده ای از شهرها طبق محاسبه دقیق سمت مکه و انحراف مغناطیسی محل نوشته شده.

قبله نمای خودکار محلی علاوه بر عقربه مغناطیسی عقربه دیگری به رنگ قرمز یا برنجی یا شب نما دارد.

در قبله نمای با صفحه گردان که جدیدترین نوع و خودکار برای همه جا می باشد عقربه دیده نمی شود خود صفحه فلزی می گردد و توجیه می شود.

291

صفحات قبله نما بطور کلی دو نوع تهیه شده، در صفحات اولیه که هنوز در قبله نما گذارده می شود مکه معظمه در خارج صفحه در نظر گرفته شده، ولی در صفحات جدید محل کعبه در وسط صفحه فرض شده، لذا با يك مرتبه توجیه صفحه به وسیله گرداندن قبله نما (یا بطور خودکار در نمونه های با

. صفحه گردان (خطی که جلو هر شهر رسم شده سمت قبله آن است به طرف مرکز صفحه

در قبله نماهایی که دارای يك صفحه هستند و نمونه های با صفحه گردان , صفحه عمومی گزارده شده که نام شهرهای مهم را دارد

غیر از صفحه عمومی قریب 20 صفحه دیگر برای کشورهای مختلف به زبان فارسی و عربی یا انگلیسی , صفحه مخصوص دلیل الحاج و صفحه ای با درجات مثل صفحه قطب نما تهیه شده

: دستور قبله یابی 4

: آ : قبله نماى با عقربه

1 . اگر داخل قبله نما برگهای متعددی است برگی که نام شهر مطلوب را دارد و قرار دهید

2 . قبله نما را روی میز یا سطحی افقی (دور از آهن آلات و ادوات برقی) بگذارید

3 عقربه مغناطیسی پس از نوسان يك نوك آن معمولاً (نوك سیاه یا شب نما) به سمت شمال خواهد ایستاد .

به ملایمت قبله نما را بگردانید تا شعاع شهر مطلوب زیر نوك شمالی عقربه قرار گیرد . خط قبله 4

که روی صفحه رسم شده سمت مکه را نشان می دهد . در قبله نماهای خودکار محلی نوك سیاه عقربه شمال , نوك سفید

292

جنوب و نوك اضافی (که به رنگ قرمز یا شب نما برنجی می باشد) بطور خودکار قبله شهرستانهایی را نشان می دهد که در صفحه قبله نما با علامت قرمز مشخص یا روی جعبه آن قید شده

برای قبله یابی با صفحات جدید که مکه معظمه در وسط صفحه فرض شده باید قبله نما را بطور افقی گرداند تا شمال صفحه زیر نوك شمالی عقربه مغناطیسی قرار گیرد . در این وضعیت خطی که مجاور هر شهر رو به مرکز کشیده شده سمت قبله همان شهر است

: ب : نمونه های خودکار , با صفحه گردان

هر موقع قبله نما را در سطحی افقی (دور از آهن آلات) بگذارید صفحه پس از قدری نوسان بی حرکت می شود و شعاع هر شهر قبله آن را بطور خودکار نشان خواهد داد

مکه معظمه در مرکز صفحه فرض شده و محاسبات زاویه قبله هر محل روی این فرض به عمل آمده است .

برای اشخاص بی سواد یا سهولت قبله یابی می توان شعاع شهر مورد نظر را با رنگی مشخص نمود

.

. سمت شمال محل علامت کوچکی روی صفحه نشان می دهد

برای یافتن قبله اماکنی که در صفحه درج نشده جداول مخصوص برای هر ناحیه یا کشور تهیه شده است .

: توضیحات

تبصره 1 عقربه مغناطیسی شمال و جنوب مغناطیسی را نشان می دهد نه قبله را ، لذا با قطب نماهای معمولی قدیم نمی توان بدون محاسبات مخصوص قبله یابی کرد (بی سوادها را آگاه فرمائید که گمراه (نشوند) .

293

تبصره 2 موقع قبله یابی باید شعاع مربوطه به هر شهر را مورد استفاده قرار داد نه نام شهر را ، بطوری که در دو مثال نموده شده .

مثال اول : در شهر کلمبو (در جزیره سیلان جنوب هندوستان) چنانچه نوك سیاه عقربه سیاه عقربه مثال اول : در هر يك از شهرهای آبادان ، اهواز ، خرمشهر ، مسجد سلیمان ، شوشتر ، کاشان الی دامغان چنانچه نوك سیاه عقربه به وضعی که در شکل 2 نموده شده قرار گیرد در این صورت سهم قبله

تبصره 3 در صفحات کشورها چون قبله شهرها غالباً در قسمت کوچکی از محیط دایره قرار می گیرد و نمی توان در این قسمت كوچك اسامی عده زیادی از شهرها را نوشت لذا در این قسمت طبق محاسبه . يك عده اشعه رسم شده که هر شعاع متعلق به يك یا چند شهر می باشد .

مثال دوم : در هر يك از شهرهای آبادان ، اهواز ، خرمشهر ، مسجد سلیمان ، شوشتر ، کاشان الی دامغان چنانچه نوك سیاه عقربه به وضعی که در شکل 2 نموده شده قرار گیرد در این صورت سهم قبله شهرهای مزبور را نشان خواهد داد .

تبصره 4 قبله قراء با قبله مرکز شهرستان تفاوت محسوسی ندارد .

تبصره 5 در صفحات جدید که مکه در مرکز آنها فرض شده موقعی که شمال صفحه زیر نوك شمالی عقربه قرار گیرد خطی که مجاور هر شهر رود به مرکز کشیده شده قبله همان شهر است . لذا با دو شکل فوق اختلاف دارد .

294

تبصره 6 برای استفاده بی سوادها یا برای اینکه شعاع شهری را بتوان فوراً در صفحه پیدا کرد در قبله نماهای دارای صفحات متعدد روی صفحه طلق حامل پایه عقربه خط رنگینی رسم شده که موسوم است به خط نشانه . چنانچه موقع گذاردن صفحه شعاع شهر مطلوب را زیر خط نشانه قرار دهند و در موقع بستن قبله نما هم تغییر محل ندهند پیدا کردن شعاع موقع قبله یابی تسهیل می شود ، اشخاص بی سواد یا کسانی که چشمشان ضعیف است نیز می توانند از آن استفاده کنند .

در خاتمه امیدوارم نتیجه این خدمت كوچك که از سال 1331 هجری شمسی توفیق شروع آن را [حاصل و به عالم اسلام تقدیم نموده ام در قبله یابی مورد استفاده واقع گردد .

این بود عبارت مرحوم سرتیپ حسینعلی رزم آرا که آن را در میان دو [()] نقل کرده ایم . و رساله را در همینجا خاتمه می دهیم .

الحمد لله که رساله شریف [(قطبنا و قبله نما)] در فرق قطب جغرافیایی و قطب مغناطیسی زمین ، و معرفت سمت قبله از قطبنا و تمیز قطبنا از قبله نما بدان نحو که خواسته نگارنده بود به پایان رسید .

و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین .

پانزدهم ماه رجب الاصب ، 1413 ه.ق

295

فهرست

لوح و قلم + 105

فصل دوم	قلم و لوح و کتاب، قضا و قدر، آسمان و
155 زمین، طبقات ملائکه	
185 لیلۃ القدر و فاطمه ([سلام الله علیها])	
192 تعریف لیلۃ القدر به بیانی رفیع تر	
199 مناسک حج	
210 جزء دوم حجة الاسلام - یعنی اعمال حج تمتع	
216 برخی از احکام نساء	
218 نامه ای به زائر بیت الله	
237 کر	
247 قطب نما و قبله نما	
254 جدول مقدار انحراف قطب نما	
287 قبله نما مغناطیسی (رزم آرا)	
1 - مقدمه 287	
2 - محاسبات 288	
3 - ساختمان قبله نما 290	
4 - دستور قبله یابی 291	